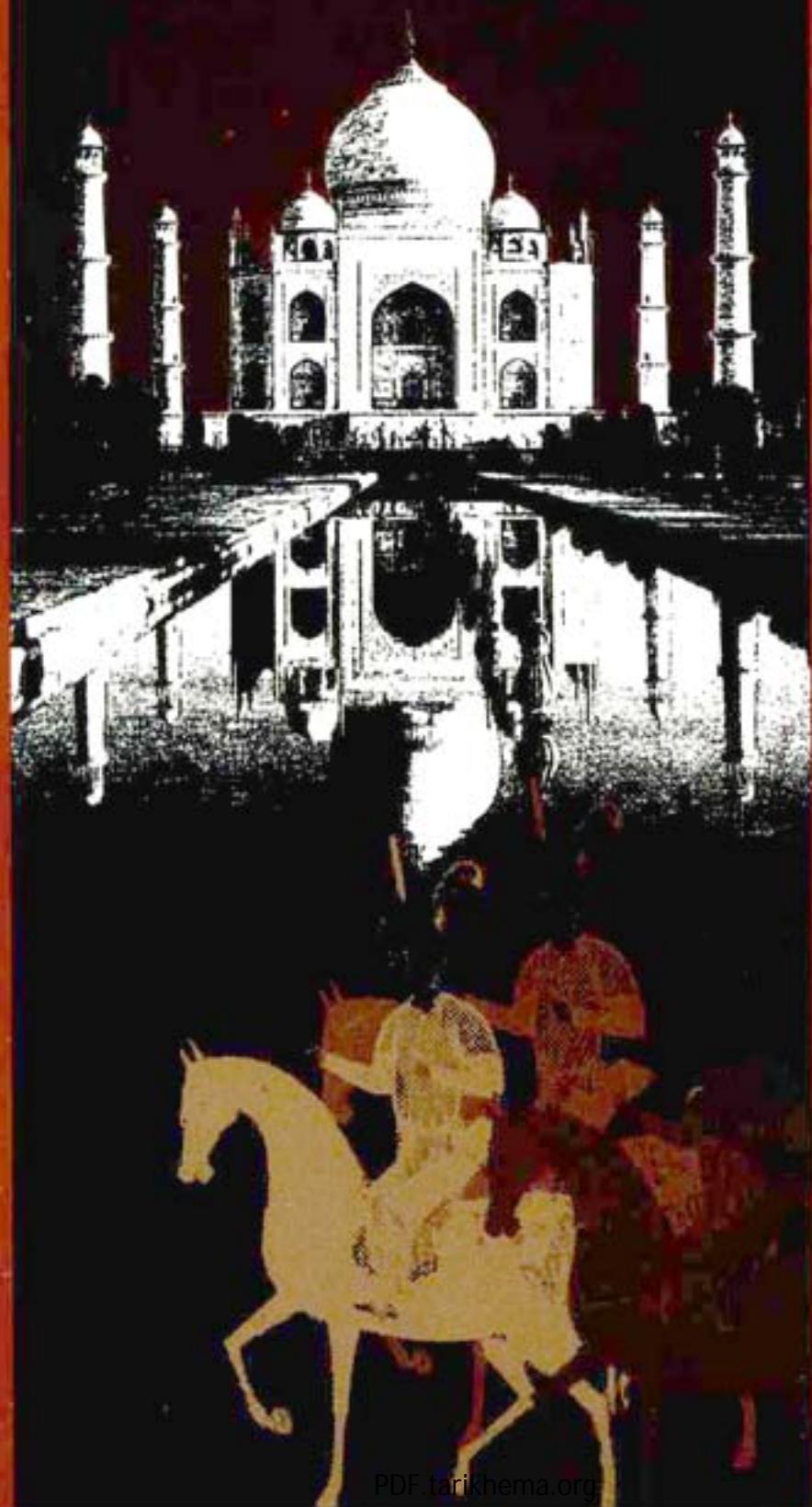
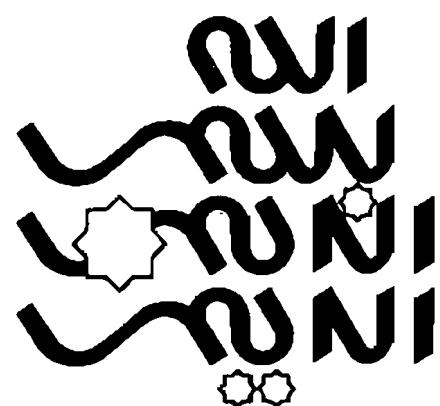


تاریخ سفارت حاجی خلیل خان
و
محمد نبی خان به هندوستان

به اهتمام غلامحسین میرزا صالح





تاریخ سفارت حاجی خلیل خان و محمد نبی خان به هندوستان

به اهتمام: غلامحسین میرزا صالح

۱۳۷۹ تهران:



تاریخ سفارت حاجی خلیل خان و

محمد نبی خان به هندوستان

○ به اهتمام: غلامحسین میرزا صالح

- طراح جلد: حمیدرضا رحمانی
 - حروفچینی و صفحه‌آرایی: حروفچینی هما
 - لیتوگرافی: عزال
 - چاپ و صحافی: سحاب
 - تیراز: ۲۰۰۰
 - چاپ اول: ۱۳۷۹
 - نشانی: تهران، صندوق پستی: ۱۵۸۷۵-۶۴۹۴
 - تلفن: ۸۸۳۲۲۱۷ فاکس: ۸۳۰۱۹۹۲
 - شابک: ۹۶۴-۶۱۴۴-۵۳-۵
- کلیه حقوق برای ناشر محفوظ است.

میرزا صالح، غلامحسین، ۱۳۲۳ - گردآورنده.

تاریخ سفارت حاجی خلیل خان و محمد نبی خان به هندوستان / به اهتمام
غلامحسین میرزا صالح. - تهران: کویر، ۱۳۷۹.

ISBN 964-6144-52-5

۱۶۷ ص.

فهرستنويسي بر اساس اطلاعات فيها.

۱. ايران - روابط خارجي - هند. ۲. هند - روابط خارجي - ايران. ۳. ايران -
تاریخ - قاجاریان، ۱۱۹۳ - ۱۳۲۳ ق. - اسناد و مدارک. ۴. ایران - روابط
خارجی - انگلستان. ۵. انگلستان - روابط خارجي - ايران. ۶. سفيران ايراني
- هند.

الف. عنوان.

۳۲۷/۵۵۰۵۳

DSR ۱۳۲۹/۵/۲

۷۹-۱۳۵۸۲

كتابخانه ملي ايران

پیشگفتار

شروع دوران نخست روابط سیاسی- بازرگانی انگلیس و ایران به عصر تسلط مغولان بر ایران زمین برمی‌گردد، بنابراین می‌توان گفت مغولها و انگلیسیها در یک زمان قدم به خاک ایران نهادند. دلیل اصلی گرایش بریتانیا به برقراری ارتباط با ایران در هر دو دوره در موضوع واحدی نهفته بود و آن هراس از قدرتی دوردست بود که می‌توانست منافع آن کشور را به مخاطره افکند.

آنگاه که طرابلس به نصرف مسلمانان درآمد و عکامفر جنگجویان فرانک در فلسطین در آستانه سقوط قرار گرفت، ادوارد اول پادشاه بریتانیا به منظور پشتیبانی از سپاهیان صلیبی گروهی هفده تنفره به سرپرستی جفری آف لنگلی^۱ به ایران گسیل داشت تا با ارغون خان گفتگو کنند و چاره‌ای بیندیشند (۱۲۸۹). آگاهی ما از پیامد این مأموریت چندان نیست، جز آنکه می‌دانیم لنگلی و همراhan در پاییز ۱۲۹۲ نه با ارغون خان که از دنیا رخت برچیده بود (۱۲۹۱) بلکه با گیخاتو دیداری داشته‌اند. در همین سفر است که یکی از اعضای هیئت چتری را که در ایران خربده بود به عنوان شیخی بدیع با خود به انگلستان می‌برد.

از هنگام بازگشت لنگلی (۱۳۰۳) تا آمدن آنتونی جنکینسون^۲ به ایران (۱۵۶۲) و دیدار او با شاه طهماسب اول، دو دولت به مدت ۲۵۹ سال رابطه‌ای با هم نداشتند. این دیدار هم که در قزوین صورت گرفت در واقع به منظور رفع خطر حمله عثمانیها به خاک اروپا و بیش روی ترکان در آن قاره بود.

در طول دوران نخست روابط سیاسی- بازرگانی انگلیس و ایران مأموریت برادران

1. Geoffrey of Langhley

1. Antony Jenkinson

شرلی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. آنونی و رابرт در رأس گروهی متشکل از بیست و سه نفر در روزهای اول ماه دسامبر ۱۵۹۸ به فزوین، که از دو ماه قبل مقام پایتختی را از دست داده بود، رسیدند و موفق به ملاقات با شاه عباس بیست و یک ساله شدند. رابرт شرلی که سی سال بعد، یعنی در سیزدهم زوئیه ۱۶۲۸ در همین شهر فزوین با زندگی وداع گفت در شکل‌گیری اساس سیاست خارجی دولت بریتانیا در شرق میانه در آن روزگار نقش مهمی داشت و آثار بعضی از جنبه‌های آن را حتی می‌توان در دوران دوم روابط سیاسی-بازرگانی انگلیس با ایران در ۲۰۱ سال بعد به روشنی ملاحظه کرد.



تصرف قسطنطینیه در سال ۱۴۵۳ به وسیله سلطان محمد و مسدود شدن راه کشتیرانی در دریای سیاه که باعث قطع راه اصلی مبادلات بازرگانی اروپا با شرق گردید اثرات شگرفی در مناسبات جهانی از خود به جای گذاشت. کوشش قدرتهای بزرگ دریایی در کشف راه تازه‌ای برای برقراری مجدد روابط بازرگانی با شرق سی سال بعد به ثمر نشست. با حمایت مُستمر پرنس هنری بادشاه پرتغال دریانوردی کارآزموده به نام بارتولومیو دیاس^۱ در سال ۱۴۸۸ تا سواحل هون^۲ در امریکای جنوبی پیش رفت و مدعی شد که دریانوردی به سوی جنوب برای یافتن راهی به هندوستان ناممکن نیست. چهار سال بعد کریستف کلمب قدم به قاره امریکا نهاد و دریانوردی دیگر باز از اهالی پرتغال به نام واسکو دا گاما^۳ در سال ۱۴۹۷ از لیسبون خود را به سواحل دماغه امید نیک رسانید و سرانجام در ساحل کالیکوت قدم به خاک هندوستان نهاد.

دریانوردان پرتغالی و اسپانیایی به علت بیشگام بودن در کشف راه جدید، ارتباط با مشرق‌زمین و کار دادوستد با این نواحی را از طریق دماغه امید نیک متعلق به خود می‌دانستند و به هیچ شرطی حاضر به مشارکت با تازهواردان و مدعیان از راه رسیده نبودند.

بازرگانان اروپای شمالی و تاجران نوکیسه انگلیسی که بس از تعطیل شدن راه

1. Bartolomeu Dias de Novais
3. Vasco da Gama

2. Horm

قدیمی چشم امید به مسیر نویافته دوخته بودند از این انحصار طلبی مردمان شبه جزیره ایری در خشم بودند. آنها ضمن مدارا کردن با کاشفان تازه بدواران رسیده در اندیشه کشف مسیر دیگری بودند. انگلیسیها نخست به فکر پیدا کردن راهی از طرف شمال شرقی اروبا افتادند. این‌جین بود که ریچارد چانسلور^۱ یکصد سال پس از فروبسته شدن راه دریای سیاه، از طریق دریای سفید خود را به آرخانگل رسانید و برای کسب امتیازات بازرگانی دست به دامن تزار شد و نظر موافق او را برای تأسیس شرکت مسکوی^۲ به دست آورد. آنونی جنکینسون کار این دریانورد را بی گرفت که بیشتر از آن باد کردیم.

پرتغالیها از سال ۱۵۰۷ که آلفونسو دو البوکرک^۳ هرمز را تصرف کرد بخش مهمی از دادوستد شرق را در اختیار داشتند و با تجار انگلیسی و هلندی ناسازگاری نشان نمی‌دادند. دیری نباید که بازرگانان انگلیسی و هلندی دشمنی دیرینه خویش را به کناری نهادند و برای مقابله با رقبای پرتغالی با یکدیگر از در دوستی درآمدند، اما هر قدر از افتادار پرتغالیها کاسته می‌شد، خصومت کهنه بین هلندیها و انگلیسیها آشکارتر می‌گردید.

شرکت هند شرقی هلند که در سال ۱۶۰۲ تأسیس شد، در آغاز معتبرترین تشکیلات بازرگانی در سطح جهان به حساب می‌آمد و خصم بی‌جون و جرای شرکت هند شرقی انگلیس محسوب می‌شد. شرکت هند شرقی هلند نخست دست بازرگانان انگلیسی را از بازارهای روسیه کوتاه نمود و آنگاه در شرق دور عرصه را بر شرکت رقیب تنگ کرد. هلندیها در دشمنی با انگلیسیها تا آنجا پیش رفتند که در سال ۱۶۲۳ تمام سوداگران انگلیسی مقیم آمبونیا^۴ واقع در مجمع‌الجزایر ادویه را در یک درگیری تمام عیار قتل عام کردند. با این حال دیری نباید که اوضاع دگرگون شد و شرکت هند شرقی انگلیس نه تنها از رقیب قدرتمند خود پیشی گرفت، بلکه به یک نظام رسمی مبدل گردید و با تصاحب سه عنصر از چهار عنصر تشکیل دهنده دولت، شبه جزیره پهناور هند و سرزمینهای اطراف آن را تحت سلطه خویش گرفت.



«شرکت هند شرقی» عنوان عمومی چند تشکیلات بازرگانی بود که در قرن

1. Richard Chancellor

3. Alfonso d'Albuquerque

2. Muscovy Company

4. Amboina

تاریخ سفارت حاجی خلیل خان و محمد بنی خان به هندوستان

هدفهم و هیجدهم با هدف تجارت با هندوستان و دیگر سرزمینهای شرقی در کشورهای هلند، انگلستان، فرانسه، دانمارک، اتریش، اسپانیا، اسکاتلند و سوئد تأسیس گردید. با اینکه شرکت هند شرقی هلند و شرکت هند شرقی فرانسه در مقابله با دیگران از اعتبار و قدرت چشمگیری برخوردار بودند، اما هیچ یک نتوانستند در برابر شرکت هند شرقی انگلیس استادگی کنند که از مزایای دولت بانبات و دوراندیش خویش سود می‌جست.

شرکت هند شرقی انگلیس در سپتامبر ۱۵۹۹ تأسیس شد. در آن هنگام جمعی از بازرگانان نه جندان معتبر انگلیسی به‌قصد مقابله با تجار پرنفوذ هلندی و بایان بخشیدن به حقوق انحصاری آنان در معاملات سودآور ادویه با سرزمینهای دوردست شرق گرد آمدند و شرکت هند شرقی انگلیس را بنیان نهادند. این بازرگانان پس از فراهم آوردن سرمایه‌ای بالغ بر ۳۰ ۱۲۳ پوند موفق به کسب نخستین منشور از ملکه الیزابت اول شدند که به آنان حق می‌داد به مدت پانزده سال انحصار تجارت با هند شرقی را از آن خود بدانند و اقدامات لازم در جهت وضع مقررات و از میدان به‌در کردن رقبای خویش معمول دارند.

شرکت هند شرقی انگلیس در دوازده سال اول فعالیت تفاوت جندانی با شرکتهای مشابه نداشت و همانند آنها به دادوستد می‌پرداخت، اما از سال ۱۶۱۲ رو به‌رشد و توسعه گذاشت. کشتهای بازرگانی شرکت نخست به صورت مستقل و بدون وابستگی به‌یکدیگر به کار تجارت سرگرم بودند که در اسناد تاریخی شرکت هند شرقی انگلیس از آن تحت عنوان «سفرهای جداگانه» یاد شده است. سود حاصل از این سفرهای جداگانه نصیب سرمایه‌گذار و صاحب کالایی می‌شد که سفر دریایی را تدارک دیده بود. از سال ۱۶۱۲ اعضای شرکت براساس نظام سرمایه‌گذاری مشترک توافق کردند که تابع دستورالعملهای شرکت خود باشند و سود حاصل از مبادلات بازرگانی را به حساب آن واریز کنند.

کشتهای شرکت هند شرقی انگلیس از همان سالهای اولیه به‌اقتصی نقاط شرق سفر می‌کردند و بعضی از آنها از سال ۱۶۰۲ تا سواحل زاپن پیش می‌رفتند. در همین سفرها بود که نخستین دفتر نمایندگی و انبار شرکت هند شرقی انگلیس در جاوه تأسیس شد، کشتی هکتور^۱ به فرماندهی ویلیام هاکنس^۲ به سورات رسید و او

نامه جیمز اول را تقدیم جهانگیر پادشاه گورکانی کرد. جهانگیر که قبل از طرف رابرт شرلی به حمایت از انگلیسیها تشویق شده بود از افراد نازهوارد استقبال گرمی به عمل آورد. جهانگیر که خود را «ابوالمنظفر نورالدین محمد جهانگیر غازی» می‌خواند در واقع یکی از نخستین معماران بنای امپراتوری بریتانیایی کبیر در شب‌قاره هند محسوب می‌شود.

همزمان با تردید کشتهای بازرگانی و از جمله ناوگان سر هنری میدلتون^۱ در سال ۱۶۱۱ کارگزاران شرکت هند شرقی اقدام به تأسیس دفاتر نمایندگی و انبارهای کالا در نواحی دور از ساحل کردند و با پیش گرفتن رفتاری دوستانه با حکام و مقامات مناطق مختلف به استحکام موقعیت خویش پرداختند.

کوشش انگلیسیها در مقابله با حق انحصاری بازرگانان هلندی در جزایر ادویه با شکست مواجه شد. هرچند هلندیها در سال ۱۶۱۳ با حفظ حق پیشکسوتی و نقدم خویش به انگلیسیها پیشنهاد همکاری دادند، اما شرکت هند شرقی انگلیس که در بی کسب برتری مطلق بود روی خوش نشان نداد. نتیجه این عدم سازش درگیری افراد مسلح طرفین در طی سالهای بعدی بود و به رغم انعقاد «عهدنامه دفاعی» در سال ۱۶۱۹ هریک در فرصت مناسب از حمله به دیگری خودداری نمی‌کرد، هرچند شرکت هند شرقی هلند با داشتن پایگاههای بیشتر همیشه دست بالا را داشت.

بس از قتل عام گروهی از تجار انگلیسی مقیم مالاکا به دست هلندیها، شرکت هند شرقی انگلیس در برابر رقیب سرسخت سرتسلیم فرود آورد و فعالیتهای بازرگانی خود را در سورات مرکز کرد و با کسب منشور سال ۱۶۱۳ از پادشاه انگلستان به این اقدام رسمیت بخشید. تأسیس دفاتر نمایندگی در نقاط مناسب و برقراری روابط بسیار دوستانه با امپراتور مغول هند باعث رونق بیش از پیش شرکت هند شرقی انگلیس در هند گردید. کشتی هوب^۲ در مارس ۱۶۱۵ حامل کالاهای هند از سورات عازم انگلستان شد و متعاقب آن رفت و آمد کشتهای مملو از محصولاتی چون نیل، شوره، پنبه، چیت و انواع ادویه‌جات امری روزمره گردید. شرکت هند شرقی انگلیس در سال ۱۶۱۴ صاحب بیست و چهار کشتی بود.

شرکت هند شرقی در سال ۱۶۰۹ موفق به دریافت «منشور دائمی» از جیمز اول

گردید و مورد حمایت دربار انگلستان بود. سر نامس رو^۱ اولین سفیر بریتانیا در سپتامبر ۱۶۱۵ روانه دربار مغول هند شد و در سال ۱۶۱۹ دفاتر بازرگانی شرکت هند شرقی انگلیس در اگرا، احمدآباد و سورات تأسیس گردید و مرکز اخیر بر سایر دفاتر شرکت نظارت داشت.

روابط شرکت هند شرقی که با دربار چارلز اول شکرآب بود در دوران حکومت اولیور کرامول^۲ (۱۶۵۳–۱۶۵۸) بهبودی یافت و با بازگشت سلطنت بیش از پیش حسن گردید.

جزیره بمبی (و طنجه) جزئی از جهیزیه کاترین براگانزا^۳ دختر زان جهام پادشاه پرتغال بود که چارلز دوم او را در سال ۱۶۶۱ به زنی گرفت. چارلز که مناسبات بسیار خوبی با شرکت هند شرقی داشت هفت سال بعد بمبی را به آن واگذاشت و برای حفظ مالکیت صوری خود بر بمبی اجاره مقطوعی به میزان ناقیز ده بوند در سال برای این جزیره تعیین کرد. صدور بنج منشور از طرف چارلز خطاب به شرکت هند شرقی انگلیس که نخستین آن در سال ۱۶۶۱ صادر شد نشان دهنده رابطه بسیار نزدیک دربار بریتانیای کبیر و مدیران شرکت بود.

جرالد اونجیر^۴ حاکم بمبی (۱۶۷۰–۷۷) بدرستی بی برده بود که برای فعالیتهای مرکزی شرکت هند شرقی ناحیه تحت فرمان او مناسب‌تر از سورات است. اونجیر اولین ضرایخانه و نخستین هنگ تفنگداران با نفرات اروپایی را در بمبی تأسیس کرد و تا سال ۱۶۸۶ به عنوان مقر اصلی فعالیتهای هند شرقی انگلیس جانشین سورات شد.

موضوع مهمی که کارگزاران شرکت در این زمان با آن روبرو بودند مسئله کاهش روزافزون قدرت حاکمیت امپراتوری مغول هند بود. آنها در می‌یافتدند که امپراتوری قادر به حراست از منافع شرکت و مراکز بازرگانی آن نیست و لزوماً خود می‌بایست در فکر چاره باشد. در سال ۱۶۸۰ سه ولایت مدرس، بنگال و بمبی را که چارلز دوم در سال ۱۶۶۸ به شرکت هند شرقی واگذار کرده بود تحت حاکمیت آن درآمد و قلعه نظامی بمبی در سال ۱۶۸۴ آماده انجام وظیفه گردید. همزمان با

1. Sir Thomas Roe
3. Catherine of Braganza

2. Oliver Cromwell
4. Gerald Augier

اقدامات یادشده به نظام اداری و مالی شرکت نیز سروسامان داده شد و در مجموع شرکت هند شرقی انگلیس در هیئت یک تشکیلات منظم و قدرتمند سر برآفراشت. شرکت هند شرقی انگلیس از همان سالهای اولیه تا ۱۷۵۰ چه در هند و چه در انگلستان با موانع و مشکلات روزافزونی دست و بنجه نرم کرد. رقبای اروپایی و حتی شرکتهای مالی و سرمایه‌گذاری انگلیسی از هر فرصت برای ضربه زدن به موقعیت آن کوتاهی نمی‌کردند.

سر جوسبا چایلد^۱ که از سال ۱۶۷۴ تا ۱۶۹۵ زمام امور شرکت هند شرقی به دست او سپرده شده بود علاقه‌ای به افزایش اراضی تحت سلطه شرکت نداشت و بیشتر در اندیشه برقراری امنیت برای امور بازرگانی و حمل و نقل بود. چایلد با تقدیم هدایای گرانبها به جاریز و درباریان بانفوذ روابط بسیار دوستانه‌ای با دستگاه سلطنت برقرار کرد و با کمک آن مانع نفوذ و کارشکنی سرمایه‌داران و شرکتهای انگلیسی کوچک و بزرگ در امور مربوط به شرکت هند شرقی شد، اما رودروری با عواقب انقلاب ۱۶۸۸ و فزونی گرفتن قدرت ویگها و کرسی‌نشینان مرکز مالی لندن در بارلمان خارج از عهده چایلد بود.

در سال ۱۶۹۱ رقبای شرکت هند شرقی انگلیس تشکیلات جدیدی برپا کردند و از شاه تقاضا کردند منشوری برای فعالیتهای بازرگانی آنها صادر کند. جدال دو نهاد تا سال ۱۶۹۸ در داخل و خارج بارلمان ادامه یافت. در سال ۱۷۰۲ با پادمیانی دربار و اعضای بر جسته شرکت هند شرقی و مدعیان تازه‌نفس، همگی با یک ائتلاف هفت ساله موافقت کردند. بر آن اساس شرکت جدیدی تحت عنوان «شرکت متحده بازرگانان انگلیسی برای دادوستد با هند شرقی» از سال ۱۷۰۹ کار خویش را آغاز کرد و تا ۱۸۵۸ که امپراتوری بریتانیای کبیر آن را تحت حاکمیت خویش گرفت به مدت ۱۴۹ سال سرزمین بهناور شبه‌جزیره هند را در قیمومت داشت. اساسنامه شرکت جدید با اساسنامه شرکت هند شرقی انگلیس که در طول دهها سال تدوین و تکمیل شده بود شباهت زیادی داشت. «شرکت متحده» به وسیله هیئتی متشكل از بیست و چهار مدیر اداره می‌شد که هر یک صاحب سهمی

1. Sir Josiah Child

بهارزش دوهزار پوند بودند. رئیس و معاون شرکت از طریق کمیته‌های مختلف امور را کنترل می‌کردند.

سیاست شرکت متحده برخلاف شرکت هند شرقی و سر جوسیا چایلد مبتنی بر توسعه و گسترش بیش از پیش مناطق تحت سلطه و مناسبات بازارگانی بود. لشکرکشی رابت کلایو^۱ معروف به کلایو بلاسی^۲ به قلمرو نواب سراج‌الدوله در سال ۱۷۵۷ و به تابعت درآوردن حکومت بنگال (۶۰-۱۷۵۷) حاکی از سیاست جدید شرکت متحده در شبه‌جزیره هندستان بود. کلایو که از هیجده سالگی به عنوان منشی به خدمت شرکت هند شرقی انگلیس درآمده بود در سال ۱۷۶۵ مجدداً حکومت بنگال را به دست گرفت و ظرف دو سال شرکت متحده را فرمانروای سرزمینهای گسترده و حاصلخیزی کرد.

رفتار کلایو در بنگال و قساوت او در کشتار مردمان آن سامان باعث بدنامی شرکت متحده و شخص کلایو در دستگاه حاکمه بریتانیا شد که انتظار چنین بی‌پرواپیهایی را از سوی شرکت متحده نداشت. دولتمردان انگلیسی که مایل نبودند خودسری و سودجویی یک شرکت خصوصی به‌پای دولت بریتانیا نوشته شود، نظارت بر امور شرکت متحده را امری ضروری می‌دانستند. از سوی دیگر چون مدیران شرکت متحده دخالت دولت در فعالیتهای بازارگانی و مناطق تحت سلطه خوبیش را به صلاح خود نمی‌دانستند با تقدیم چهارهزار پوند دل کرسی نشینان لندنی را به دست آوردند و مانع هر گونه دست‌اندازی آنان در امور شرکت و تصمیمات آن شدند. زنزاک کلایو هم خودکشی کرد. اما این توافق دیری نباید و افزایش قدرت مالی و توان نظامی شرکت متحده در سالهای بعد باعث گفتگوهای بسیار و گاه درگیری جدی دستگاه حاکمه بریتانیا و سردمداران شرکت شد.

براساس قانون منسوب به لرد نورس در سال ۱۷۷۳ به‌حاکم بنگال عنوان فرمانفرما داده شد و انتصاب او موکول به تصویب حکومت انگلستان گردید. بهموجب همین قانون به‌شورای زیر نظر فرمانفرما حق وضع قانون اعطا شد و قضات دادگاه عالی بنگال نیز از سوی حکومت انگلستان تعیین می‌گردید. در اجرای قانون بادشده وارن هیستینگز^۳ به‌سمت فرمانفرما منصوب شد.

1. Robert Baron Clive
3. Warren Hastings

2. Clive of Plassey

نظام اداری جدید به رغم پیش‌بینیهای لازم بزودی با مشکلات عمدی روبرو شد. حدود اختیارات فرمانفرما معلوم نبود و از طرف دیگر اختیارات قانونی ناکافی به نظر می‌رسید. در انگلستان هم تشکیلاتی برای نظارت رسمی در امور شرکت متحده وجود نداشت. بنابراین باز دیگر پارلمان به کنکاش نشست و راه حل را در قانون منسوب به ویلیام بیت^۱ مصوب ۱۷۸۴ یافت. به موجب «قانون هند» منصوب به «ویلیام بیت»، اداره مسئول امور «هند بریتانیا» تشکیل گردید و پس از بحث‌های بی‌انتهای اداری دست آخر کارگزاران اداره یادشده بر هیئت مدیره شرکت متحده تفویق یافتند، هرجند در عمل زمام امور هند همچنان در دست اعضای هیئت مدیره شرکت باقی ماند. طبق قانون ۱۷۸۴ لرد جارلز کورن والیس^۲ به سمت فرمانفرمای هند تعیین گردید.

طبق موازین و ضوابط مقره از سوی کورن والیس (۱۷۹۳) کارگزاران دستگاه اداری با دریافت حقوق کافی از پرداختن به امور بازرگانی منع شدند و نظام جدید به‌طور کلی حق مداخله در امور داخلی ولایات هند و تشکیلات حکام محلی را نداشت. سر جان شور^۳ جانشین کورن والیس نیز خود را ملزم به رعایت موازین یادشده می‌دانست.

هرچند لرد کورن والیس و سر جان شور هر دو در رعایت اصول یادشده اهتمام ورزیدند، ولی دو حادثه باعث بازگشت به سیاست سابق شرکت متحده در هند گردید. واقعه اول موضوع شورش تیپوسلطان موسوم به ببر میسور بود که انگلیسیها معتقد بودند پیمان صلح سال ۱۷۸۴ با آنها را نادیده گرفته است. تیپوسلطان که با فرانسویان رابطه دوستانه‌ای داشت و خود فنون نظامی را از افسران فرانسوی که در خدمت پدرش بودند آموخته بود در سال ۱۷۹۰ به قلمرو مهاراجه تراوانکور تجاوز کرد و نیمی از اراضی تحت سلطه او را ضبط کرد. واقعه دوم مخالف خوانیها و گاه سرکشیهای وزیر علی بود که منجر به برکناری او شد.

از جمله پیامدهای سیاست بیطرفی و معتدل دولت بریتانیا نسبت به امور داخلی حکام هند افزایش نفوذ عناصر فرانسوی در دربارهای محلی بود. زمانی که لرد ریچارد

1. William Pitt

2. Lord Charles Cornwallis

3. Sir John Shore

ولزلی^۱ در ماه مه ۱۷۹۸ در مقام فرماندار مدرس و فرمانفرمای بنگال قدم به خاک هند گذاشت دریافت مردم محلی چندان دلستگی به انگلیسیها ندازد و بعضی از حکام محلی فرماندهی و آموزش بهترین گردانهای خویش را به دست فرانسویان سپرده‌اند؛ وضعیت نیروهای نظامی و امور مالی شرکت متحده اسفبار است و یک واحد فرانسوی که به درخواست تیپوسلطان از موریس به میسور آمده آشکارا مردم را علیه انگلیسیها تحریک می‌کند؛ زاکوبنها به کاشتن «درخت آزادی» مشغولند و تیپوسلطان از سوی آنان به لقب «همشهری» مفتخر شده است.

ربیجاد ولزلی نخستین فرمانفرمای هند بود که اعتقاد داشت بریتانیا می‌بایست به عنوان یک قدرت جهانی در منطقه قد برافرازد و برای نیل به این هدف یا باید قدرت حکام محلی به وسیله عهدنامه‌های دوچانبه و چندچانبه تحت کنترل درآید یا توان نظامی و مالی آنها درهم شکسته شود. او در اجرای اندیشه‌های سیاسی و نظامی خویش از کمک برادرش زیرال آرتور ولزلی برخوردار بود.

چند سال بعد از عزیمت ولزلی دولت انگلستان باز دیگر سیاست عدم مداخله در امور هند را پیش گرفت که نتیجه آن کاهش قدرت و اعتبار انگلیس بود، اما تحریکات دولت فرانسه در منطقه سبب شد تا گیلبرت الیوت مینتو^۲ فرمانفرمای بعدی هندوستان (۱۸۰۷–۱۳) تغییر رویه دهد. او که در پاریس تحصیل کرده بود پیروی از «عقل سليم» را از استادش دیوید هیوم و احترام به «حقوق طبیعی» انسانها را از دوست و تحت الحمایه استادش روسو آموخت. بنابراین ضمن پیش گرفتن سیاست عدم مداخله در امور داخلی حکام محلی می‌کوشید تا با قدرت‌نمایی سلطنه خویش بر آنها را نداوم بخشد و سورشیان را با گفت و شنود بر سر جایشان بنشاند. سیاست خارجی او در مقایسه با تدابیر فیلسوفانه داخلی او موفق‌تر بود.

مینتو در سال ۱۸۱۵ با توصل به روش‌های مسالمت‌آمیز، به تهدیدهای مشترک فرانسه و روسیه خاتمه بخشد و در همین سال جزایر بوربون و موریس را تصرف کرد و مستملکات ناپلئون در هند شرقی هلند و همچنین جزایر ادویه را متصرف شد و آرزوی دیرینه شرکت سابق هند شرقی انگلیس و شرکت متحده جدید را برآورده

1. Lord Richard Colley Wellesley

2. Gilbert Elliot Minto

ساخت. او در سال بعد جزیره جاوه را هم اشغال کرد و آن را به قلمرو شرکت متحده افزود.

میتو پس از انعقاد عهدنامه فینکن شتاين و افزایش نفوذ فرانسه در ایران جان ملکم را به ایران، مونت استوارت الفینستون^۱ را بهمند شاه شجاع در پیشاور و چارلز متکالف^۲ را نزد فرمانروای لاهور گسیل داشت.

از ۱۸۱۳ تا ۱۸۲۳ امور مناطق تحت سلطه شرکت متحده در دست فرانسیس رادون هیستینگز^۳ فرمانفرمای هند بود. او نیز مانند ولزلی معتقد بود که سیاست عدم مداخله در امور داخلی حکام، یعنی سیاست مورد علاقه حکومت بریتانیا با شکست مواجه شده و هند به وسیله گروههای راهزن و سورشی در حال فروپاشی است. هیستینگز که در هفده سالگی به ارتش پیوسته بود و در جنگهای استقلال امریکا با سورشیان امریکایی جنگیده بود اینک تصور می‌کرد با اعمال خشونت قادر به برقراری نظم و آرامش در شبه جزیره هند است. به درخواست او برای مقابله با مهاجمان که به مراکز مالی و اداری شرکت متحده حمله می‌کردند، اجازه استفاده از نیروی شامل یکصد و بیست هزار نفر به همراه سیصد توب از سوی حکومت بریتانیا صادر شد. اما سورش و ناآرامی فروکش نکرد و در زمان دالهوزی^۴ (۱۸۴۷-۵۶) کانینگ (نخستین نایب‌السلطنه هند) به اوج خود رسید تا جایی که کارکنان و سپاهیان شرکت متحده نیز به گروههای سورشی پیوستند و بلوای عظیم ۱۷۵۷-۵۸ را سازمان دادند که در تاریخ هند به «سورش سپاهیان» معروف است. مدیران و کارگزاران «شرکت متحده بازرگانان انگلیسی» که دیگر توان مقابله با ناآرامیها را نداشتند سر تسلیم فرود آوردند و به موجب قانون ۱۸۶۱ مهر پایان بر تاریخ دویست ساله تشکیلات استعماری خویش زدند.



شرکت هند شرقی انگلیس که از آغاز فعالیت خویش به اهمیت سواحل و جزایر خلیج فارس پی برد و برای سواحل و جزایر ایرانی، به علت تعلق آن به حکومتی واحد ارزش زیادی قابل بود، در هر فرصت مناسب کارگزاران خود را

1. Mountstuart Elphinstone
3. Francis Rawdon-Hastings

2. Charles Metcalf
4. James Ramsay Dalhousie

تاریخ سفارت حاجی خلیل‌خان و محمد نبی خان به هندوستان

به ایران گسیل می‌داشت. شاه عباس با واگذاری دو بندر در خلیج فارس به بازرگانان شرکت هند شرقی مخالفتی نداشت، حتی حاضر بود اجازه تأسیس مراکز بازرگانی به آنان بدهد تا در سراسر ایران آزادانه به دادوستد پردازند. اما در مقابل انتظار داشت شرکت هند شرقی انگلیس روابط خود را با دولت عثمانی پایان بخشد. مالکان و بازرگانان انگلیسی که اکنون نمایندگان پارلمان را تشکیل می‌دادند و قطع رابطه با عثمانی را به ضرر خویش می‌دانستند با این پیشنهاد شرکت هند شرقی که از طریق جیمز اول مطرح نمود مخالفت کردند.

پس از تأسیس مرکز ثابتی در سورات از طرف شرکت هند شرقی انگلیس برای دادوستد در هندوستان منسوجات انگلیسی در بازارهای هند رواج یافت، ولی بزودی میزان عرضه از تقاضا پیشی گرفت و انبارهای شرکت ابانته از پارچه‌های انگلیسی شد. در همین زمان یکی از بازرگانان انگلیسی به نام ریچارد استیل^۱ که برای وصول طلب خویش در جستجوی بدھکار بود و از حلب تا ایران همه‌جا رازیز پا نهاده بود طی نامه‌ای به اداره مرکزی شرکت هند شرقی در لندن نوشت که منسوجات انگلیسی، بخصوص پشمی، در ایران مشتری بسیاری دارد و ایرانیان به علت سردی هوادر نیمی از سال مجبور به استفاده از البسه پشمی هستند. ریچارد استیل در دنباله نامه خویش افزود که قیمت ابریشم خام در ایران پنجاه درصد ارزان‌تر از بازار حلب است. مدیران شرکت در لندن پس از آگاهی از این مطالب خود او را به همراه جان کروسر^۲ کارگزار معروف شرکت هند شرقی به دربار شاه عباس گسیل داشتند (مارس ۱۶۱۶). اقدامات فرستادگان شرکت به دربار ایران در اکتبر ۱۶۱۶ به نمر نشست و شاه با صدور فرامینی^۳ فعالیت شرکت هند شرقی انگلیس را در سراسر ایران مجاز دانست.

سر تامس رو سفیر بریتانیا در دربار جهانگیر فرمان شاه عباس در مورد آزادی عمل بازرگانان شرکت هند شرقی در ایران را برای مقابله با نفوذ اسپانیاییها و بریتانیایها در خلیج فارس کافی ندانست. مخالفت تامس رو در حقیقت از اختلافات بنیادی موجود بین دولتمردان عضو وزارت امور خارجه بریتانیا و مدیران و کارگزاران شرکت

1. Richard Steele

2. John Crowther

هند شرقی انگلیس سرچشمه می‌گرفت که از آغاز تا انجام فعالیت شرکت هراز جندي علی می‌گردید، امادر هر مورد مسئولان شرکت با استفاده از عناصر بینفوذ خود در لندن و نقدیم هدایای بسیار با ارزش به باد مشاه و اطرافیان او به مقاصد خوبیش دست می‌یافتد. در این مورد نیز بالآخره در نوامبر ۱۶۱۶ باز رگانان مقیم سورات به رغم مخالفت سرتامس رو با کرسی نشینان لندن کنار آمدند و اجازه داده شد با ایران رابه دست آوردن. این چنین بود که نخستین کشتی باز رگانی شرکت هند شرقی به نام جیمز از سورات وارد جاسک گردید و ادوارد کاناک^۱ در رأس هیئتی قدم به خشکی نهاد.

جاسک با توجه به امکانات آن زمان بر سایر کناره‌ها بر تربیهای داشت. نخست آنکه کشتی یا کشتیهای باز رگانی در صورت حمله ناوگان دشمن می‌توانستند در پناهگاههای آن خود را از تیررس توبهای پرقدرت کشتیهای پرتغالی در امان نگه دارند. دیگر آنکه ژرفای آب در اطراف جاسک از نقاط دیگر بیشتر بود و کشتیهای بزرگ انگلیسی می‌توانستند تا حد لازم خود را به کرانه نزدیک کنند و لنگر اندازند.

ادوارد کاناک موفق به دیدار شاه عباس شد و نظر مساعد او را که از نتیجه مأموریت رایرت شرلی به دربار فیلیپ سوم نالمید شده بود، برای خرید ابریشم ایران جلب کرد و در شیراز و اصفهان دفاتر نمایندگی تأسیس نمود (۱۶۱۷).

بس از درگذشت کاناک ریاست هیئت باز رگانی شرکت هند شرقی به عهده تامس بارکر^۲ محول گردید و بعد از او هم ادوارد موناکس^۳ سربرستی هیئت را به عهده گرفت. موناکس پس از گفتگوهای مقدماتی بالآخره در ۲۶ دسامبر ۱۶۲۱ با امام قلی خان پسر اللهوردیخان که بس از مرگ بدرش به فرمان شاه عباس حکومت فارس و سبهسالاری ایران به او محول شده بود به توافق نهایی رسیدند و در سوم زانویه ۱۶۲۲ به استحکامات پرتغالیان در جزیره قشم یورش برdenد. مقاومت پرتغالیان دیری نپایید و ظرف شش روز سر تسلیم فرود آوردن. در این جنگ دو دریانورد انگلیسی نیز جان باختند که یکی از آن دو ویلیام بافین^۴ ریاضی دان و کاشف دریای منجد جنوب بود. جزیره هرمز نیز در ۲۱ آوریل ۱۶۲۲ به تصرف نیروهای مشترک انگلیسی و ایرانی درآمد.

1. Edward Connock
3. Edward Monox

2. Thomas Barker
4. William Baffin

شاه عباس پس از تصرف جزیره هرمز که حتی به فکر شاه اسماعیل اول خطور نگرده بود سر از بانمی شناخت، بنابراین به موجب فرمانی همه امتیازات اعطایی به شرکت هند شرقی انگلیس را تأیید کرد و به کارگزاران آن اجازه داد هر مقدار ایریشم که مایل هستند بخرند، آزادانه به هر کجای ایران که می خواهند بروند، نفرات خویش را مسلح سازند و دو عمارت در بندر گمبرون برای فعالیتهای بازرگانی خویش بنا کنند. مدیران شرکت نیز سخاوت به خرج دادند و هدایایی همراه با کالسکه‌ای که چارلز پادشاه انگلستان فرستاده بود تقدیم شاه عباس کردند. این کالسکه شاهانه با کالسکه دیگری که حدود ۱۹۰ سال بعد به فتحعلی شاه تقدیم شد سرنوشت مشترکی پیدا کرد. هر دو کالسکه به علت فقدان راه مناسب و بی اطلاعی ایرانیان از نحوه تربیت اسب برای بستن به کالسکه متروک ماند و پوسيد.

بیروزی شرکت هند شرقی انگلیس شکستی برای رایرت شرلی محسوب شد که نتوانسته بود نظر مساعد دستنگاه حاکمه بریتانیا را برای اتحاد با شاه ایران علیه عثمانی جلب کند. شرلی پس از مرگ جیمز اول (مارس ۱۶۲۵) در ماه نوامبر همان سال از چارلز اول خواست تا دستور دهد او و همسرش را با یکی از کشتیهای شرکت هند شرقی به ایران بازگرداند و از سرگردانی نجاتش دهند.

در همین زمان در لندن گفته شد که پادشاه ایران سفیری به نام نقدعلی بیگ را مأمور بریتانیا کرده است و به دستور شرکت هند شرقی خانه مجللی برای اقامت او مهیا شده است. در محافل بازرگانی لندن شایع بود که تمام مخارج سفیر جدید از طرف شرکت هند شرقی برداخت می شود و حتی قرار است به حضور چارلز اول باریابد. دیری نپایید که شایعات به حقیقت پیوست و نقدعلی بیگ در مقام فرستاده شاه عباس وارد لندن شد.

رایرت شرلی از همه جا بی خبر به متظور نشان دادن حسن نیت خود و آگاهی از علت اعزام سفیر جدید به ملاقات نقدعلی بیگ شافت. اما به گواهی یکی از درباریان به نام سر جان فینت^۱ سفیر جدید با تندخوبی تمام رایرت شرلی را شمات کرد، سیلی به گوشش نواخت و اسناد مأموریت او را از هم درید و او را سفیری دروغین خواند که آبروی پادشاه ایران را بر باد داده است.

1. Sir John Finett

جارلز اول که با مشکل دیپلماتیک لاینحلی روبرو شده بود بناجار در ۶ ماه مارس ۱۶۲۶ نقدعلی بیگ را به حضور پذیرفت، اما توجه چندانی به او نکرد. شاه اندکی بعد از شرکت هند شرقی انگلیس خواست که هر چه زودتر وسائل سفر را بر سری و همسرش را فراهم کند و یکی از معتمدان دربار به نام سر دادمور کاتون^۱ را به عنوان سفیر خویش به منظور آگاهی از صحت و سقم سخنان دو سفیر مأمور دربار پادشاه ایران کرد. در ضمن قرار شد نقدعلی بیگ هم که دبگر کاری در لندن نداشت به ایران بازگردد.

سفر سفیران سه‌گانه با کارشکنی مدیران شرکت هند شرقی مدتها به تعویق افتاد ولی بالآخره یازده ماه بعد، یعنی در ۲۳ مارس ۱۶۲۷ آنان عازم ایران گردیدند. نقدعلی بیگ که آینده سیاهی در پیش روی داشت در میانه راه، در سواحل شرقی افریقا با خوردن تریاک دست به خودکشی زد.

ماجرای بدفرجام سفارت سر را بر سری و نقدعلی بیگ بیات و ادعای آنان در باب برق بودن خود و نفی دیگری و دست بنهان عناصر شرکت هند شرقی در این جریان ۱۹۰ سال بعد در آغاز دوران دوم روابط ایران با انگلیس تکرار گردید. دولتمردان انگلیسی که مایل به آزادی عمل بدون قید و شرط کارگزاران شرکت هند شرقی در امور سیاسی نبودند و از اعمال نفوذ آنان با استفاده از قدرت مالی بی‌حساب و کتاب خود بر افراد و نهادهای کشوری و لشکری بریتانیا در جهت پیشبرد هدفهای ماجراجویانه دل‌چرکین بودند، از آغاز فعالیت شرکت هند شرقی سعی داشتند حد و مرزی برای آن تشکیلات تعیین شود.

کارگزاران شرکت هند شرقی انگلیس در واقع ماجراجویانی بودند که از نوجوانی به استخدام شرکت درمی‌آمدند و به شیوه‌ای آموزش می‌دیدند که بجز منافع شرکت به چیزی نیندیشند و در پی رعایت اصول اخلاقی و سنتهای ملی نباشند. دوری آنان از کشور خویش و اقامه طولانی در سرزمینهای تحت سلطه شرکت هند شرقی به مرور ایام باعث دگرگونی خلقيات آنان می‌گردید و مشکلات عدیدهای برای حکومت و ملت بریتانیا فراهم می‌آوردند.

1. Sir Dadmore Cotton

اسناد و مدارکی که نقد علی بیگ برای تأیید سفارت خویش به شاه و مقامات انگلیسی ارائه داد بدون تردید ساخته و پرداخته کارگزاران شرکت هند شرقی بوده است. نحوه برخورد سفیر قلابی با سر رابت شرلی که صادقانه برای روشن شدن موضوع به دیدارش شتافته بود بدون شک بخشی از تعلیمات عوامل شرکت هند شرقی بوده است. رابت شرلی از هنگام سفر به ایران تا آن زمان همیشه مورد اعتماد شاه عباس بود و به هنگام اقامت در ایران به طور منظم با شاه ایران دیدار و گفتگو می‌کرد و با جناق شاه عباس محسوب می‌شد. مأموریت سیاسی اول او هفت سال و جند ماه بطول انجامید و طی آن به نام پادشاه ایران در دربارهای آلمان، ایتالیا و اسپانیا حضور یافت و با پاپ اعظم دیدار کرد. سیاستهای خارجی شاه صفوی در بیشتر مواقع پس از مشورت با رابت شرلی تعیین می‌گردید. کوشش شرلی در جهت برقراری نوعی رابطه مستقیم بین دو دربار ایران و بریتانیا بود، سیاستی که دو دربار شرقی در طول فعالیت خویش از آن دوری می‌گزید. آنان در موقعی که دو دربار به یکدیگر نزدیک می‌شدند از هیچ ترفندی برای پایان بخشیدن به آن سر باز نمی‌زندند. مأموریت نقد علی بیگ به مأموریت مهدی علی خان در حدود ۱۹۰ سال بعد از آن شباهت دارد که از سوی همین شرکت هند شرقی با نامه جعلی به حضور فتحعلی شاه بار یافت و خود را سفیر نامید.

بهره‌گیری از امکانات ناوگان بازرگانی عظیم شرکت هند شرقی انگلیس که تنها وسیله رفت‌وآمد مداوم بین سرزمین بریتانیا و مشرق زمین بود به مدیران آن امکان می‌داد که بسیار بیشتر از مقامات عالی‌رتبه دولتی از شرق و امور مربوط به آن دور مطلع باشند. منافع اصلی شرکت در گرو مذاکرات مستقیم و سریع کارگزاران آن با دولتها و حکام محلی منطقه فعالیت شرکت بود. هر گونه دخالت با نیاز به تصویب حکومت مرکزی رشته کار را از دست مدیران شرکت بهدر می‌برد و باعث افزایش نفوذ سازمانهای رقیب می‌گردید. این چنین بود که شرکت هند شرقی که نگران برقراری رابطه مستقیم بین اصفهان و لندن بود نقد علی بیگ تندخوا و عامی را در قالب سفیر پادشاه ایران با کشتی خود به لندن فرستاد و برای حفظ آبرو آدم آگاه و باتجربه‌ای به نام خواجه شهسوار راهم که سابقاً به جند مأموریت سیاسی اعزام شده بود همراه سفیر قلابی کرد. ولی کنجکاوی مخالفان شرکت هند شرقی و مقامات رسمی و توضیحات مشروح سر رابت شرلی به همزبانان خویش دسیسه شرکت را برملا کرد و

در این میان نقد علی بیگ که جان خویش را از ترس علنی شدن اصل ماجرا در خطر می دید، خودکشی را بر کشته شدن به شیوه ای که به خوبی از آن آگاهی داشت ترجیح داد.

سفیر جدید انگلیس یا در واقع دومین سفير رسمي آن کشور در ایران و رابرت شرلی در اواخر زانویه ۱۶۲۸ به اصفهان رسیدند. شاه عباس در این هنگام در اشرف مازندران در عمارت ییلاقی خویش بسر می برد، بنابراین سر دادمور کاتون عازم آن شهر شد و در ۲۵ ماه مه ۱۶۲۸ نامه جارلز را تقدیم او کرد. در این مدت کارگزاران شرکت هند شرقی با حمایتی که از آنان می شد دادوستد خویش را رواج داده بودند و شاه عباس که می دید در کار تجارت نیازی به پادشاه انگلستان و برقراری رابطه رسمي با او ندارد سفير جدید را به همراه رابرت شرلی به قزوین گسیل داشت و از فرستادن سفیر به دربار انگلستان نیز سر باز زد. اندکی بعد رابرت شرلی در قزوین درگذشت و بازده روز بعد یعنی در ۲۴ زوئیه ۱۶۲۸ سر دادمور کاتون که مبتلا به وبا شده بود به او بیوست.

از جمله فرستادگان بعدی شرکت هند شرقی انگلیس به ایران باید از جان فرایر^۱ که در سال ۱۶۷۷ مطابق با یازدهمین سال سلطنت سلیمان به ایران آمد یاد کرد. فرایر طی یک سال و هشت ماهی که در ایران بود به مطالعه اوضاع موجود و امکان افزایش مبادلات شرکت هند شرقی با ایران پرداخت. ویلیام هجس^۲، هشت سال بعد از جان فرایر، از طرف شرکت هند شرقی مأمور ایران شد و در سپتامبر ۱۶۸۵ در اصفهان با شاه سلیمان ملاقات کرد.

به رغم توسعه دامنه فعالیت شرکت هند شرقی و فزونی گرفتن میزان دادوستد با کشورها و مناطق حول و حوش، دوران یکصد ساله بعد از ۱۶۱۷ برای کارگزاران شرکت ایام کسادی بازار بود. در منطقه خلیج فارس شرکت هند شرقی هلنده که زمانی برای مقابله با نفوذ بریتانیا متحده انگلیسیها محسوب می شد اینک خود موجودیت شرکت هند شرقی انگلیس و مراکز بازرگانی آن را تهدید می کرد. شرکت هند شرقی که به هنگام تأسیس مرکز بازرگانی خود در بندر عباس امکاناتی هم در

1. John Fryer

2. William Hedges

اختیار هلندیها فرار داده بود در سال ۱۶۴۳ ناگزیر به ترک آنجا و انتقال تشکیلات خود به بصره شد، ولی در آنجا هم از امنیت برخوردار نبود. اما بازودی اختلاف بین دو شرکت به یک موضوع بین‌المللی مبدل گشت و دولت بریتانیا به رهبری الیور کرامول به دولت هلند اعلام جنگ داد و طی سه جنگ نیروی دریایی بریتانیا، نیروی دریایی هلند را از صحنه خارج کرد. دولت بریتانیا با بت خسارت وارد از طرف شرکت هند شرقی هلند بهناوگان بازرگانی خویش و مراکز بازرگانی شرکت هند شرقی انگلیس خواستار هشتاد و پنج هزار لیره غرامت شد که در نهایت در سال ۱۶۶۴ منجر به تصرف هلند جدید، مستعمره شرکت هند شرقی هلند در قاره جدید گردید. انگلیسیها نام دوک آف یورک (جیمز II) برادر و ولی‌عهد پادشاه خود را بر این مستعمره نهادند و آن را نیویورک خوانند.

این پیروزیها بیش از بیش باعث افزایش قدرت و نفوذ شرکت هند شرقی انگلیس گردید، اما اتحاد دو خاندان سلطنتی هلند و انگلستان، به‌واسطه ازدواج ویلیام اورانژ^۱ با مری^۲ در سال ۱۶۷۷ و به‌سلطنت رسیدن آنان در سال ۱۶۸۹ به دشمنی دو شرکت برای همیشه پایان بخشید و شرکت هند شرقی انگلیس با استفاده از امکانات جدید و کاهش هزینه‌های دفاعی گامهای بلندی در استحکام موقعیت خویش برداشت.

برقراری صلح و دوستی میان انگلستان و هلند باعث افزایش منزلت کارگزاران شرکت هند شرقی انگلیس در ایران شد. جان بروس^۳ یکی از اعضای شرکت در اصفهان شرح مفصلی از بازدید شاه سلطان حسین در ۲۴ زوئیه ۱۶۹۹ از مرکز بازرگانی شرکت هند شرقی در اصفهان به‌دست می‌دهد و می‌نویسد: هر چند بدیرایی از شاه و همراهان او ۱۲۰۰ لیره (۴۵۰ تومان) خرج روی دست تجارت‌خانه گذاشت، اما در مقابل از شاه فرمان پرداخت مطالبات خود را دریافت کردیم.

فعالیت شرکت هند شرقی انگلیس در ایران با یورش سپاهیان افغان و سقوط اصفهان رو به‌زوال نهاد و به مرور مراکز بازرگانی آن از فعالیت بازماند. از این زمان (۱۷۳۴) تا دیدار دارن‌فورد^۴ ناینده یکی از سردمداران شرکت هند شرقی به‌نام ویلیام

1. William of Orgnge
3. John Bruce

2. Mary
4. Durnford

اندرو پرایس^۱ با کریم خان زند (۱۷۶۳) میزان دادوستد به حداقل ممکن کاهش یافت.

فرمان دوم زوئیه ۱۷۶۳ کریم خان زند خون نازه‌ای به کالبد شرکت هند شرقی انگلیس دمید. به موجب این فرمان کارگزاران شرکت حق داشتند در هر محل که مایلند مرکز بازرگانی خوبیش را دایر کنند، مالیات نپردازنند و هر چه می‌خواهند از ایران خارج سازند. به موجب این فرمان حتی اداره امور جاری و دادوستد در منطقه خلیج فارس به نماینده هند شرقی انگلیس محول می‌گردید. طبق فرمان دیگری که در همین سال از سوی خان لر صادر شد تحويل مخالفان حکومت و اتباع باغی پادشاه نیز از جمله وظایف عناصر شرکت هند شرقی تلقی شده است. تأسیس مرکز بازرگانی شرکت در بوشهر که به خرج شیخ سعدون بنا گردید و فرمان دیگری که از طرف جعفرخان در ژانویه ۱۷۸۸ صادر شد نشانه استحکام بیش از پیش موقعیت شرکت هند شرقی انگلیس در خلیج فارس بود.

امتیازاتی که در طول حکومت سی ساله زنده به شرکت هند شرقی انگلیس در جنوب اعطا گردید در تاریخ روابط شرکت هند شرقی انگلیس با ایران و در مجموع مناسبات دولت بریتانیا با ایران بی سابقه بود. قبل از دوران حکومت این خاندان دست عناصر انگلیسی در امور جنوب ایران چنین گشاده نبود. مهمتر از همه اینکه خان زند به انگلیسیها آموخت که برای سلطه بر خلیج فارس و جنوب ایران می‌توانند از قدرت و نفوذ حکام محلی استفاده کنند و بس از کنار آمدن با آنان دیگر نیازی به جلب نظر حکومت مرکزی نیست. رویه‌ای که در یکصد و پنجاه سال بعد اساس سیاست خارجی بریتانیا در جنوب ایران را تشکیل می‌داد.



در طول تاریخ روابط انگلستان با ایران از قرن سیزدهم تا نوزدهم میلادی مقصود اصلی کارگزاران انگلیسی تحصیل درآمد و توسعه هر چه بیشتر میزان دادوستد بود. طی این مدت (۵۱۰ سال) شمار فرستادگان و مأموران رسمی دولت بریتانیا که مأمور دیدار و گفتگو با مقامات دولت ایران شدند بسیار اندک و انگشت شمار بود،

1. William Andre Price

تاریخ سفارت حاجی خلیل‌خان و محمد‌نبی‌خان به‌هندستان

اما در آستانه به قدرت رسیدن سلسله قاجاریه دستیابی به اهداف سیاسی اهمیت بیشتری پیدا کرد. علت این تغییر رویه را می‌باید در دو دگرگونی منطقه‌ای و یک عامل اروپایی جستجو کرد. تضعیف روزگاری سلسله تیموریان که از سال ۱۵۲۵ بر سرزمین هند فرمانروایی داشتند، در زمان حکومت شاه عالم دوم (۱۸۰۶-۱۷۵۹) و لزوم دخالت دولتمردان انگلیسی در امور مربوط به شرکت هند شرقی انگلیس؛ سقوط حکومت نادرشاه در ایران و بازگشت امیرزادگان افغانی و به مخاطره افتدن مرزهای شمال غربی هندستان؛ گسترش افکار ضد انگلیسی در میان مردمان بومی و مخالفت آنها با سلطه عناصر انگلیسی از جمله مهمترین دگرگونیهای منطقه‌ای بود.

ظهور ناپلئون در مقایسه با تحولات منطقه‌ای یادشده اهمیت بیشتری داشت. زمانی که ناپلئون با ۳۰۰ کشتی جنگی فرانسوی حامل ۳۸ هزار سپاهی در ۱۹ مه ۱۷۹۸ بندر تولون را ترک گفت و پس از تسخیر مالت به گلوله‌باران کردن بندر اسکندریه پرداخت و در ماه ژوئیه قدم به خاک مصر نهاد خواب و خوراک رابر انگلیس حرام کرد. آنها که تجارت با کشورها و نواحی منطقه را در انحصار خویش داشتند و می‌خواستند با استفاده از مسیر دریای سرخ و عبور از برباز خاکی سوئز — به جای گذر از راه قدیمی و طولانی جنوب افریقا — سود بیشتری نصیب خود سازند، بس از فاجعه ورود فرانسویان به مصر حیات اقتصادی کشورشان را در خطر نابودی یافتند. بنابراین دولتمردان انگلیسی نخست به عنوان اقدامی فوری جهت مقابله با خطرات بعدی به ارزیابی موقعیت دفاعی مرزهای شمال غربی هند پرداختند و همزمان با آن امکانات خود را در ایران، عثمانی، افغانستان، خلیج فارس و دریای سرخ مورد بررسی قرار دادند. هنری ملویل^۱ دولتمرد مشهور انگلیسی که در این زمان ضمن ریاست هیئت نظارت بر امور شرکت هند شرقی وزیر جنگ انگلستان بود طی یادداشتی به ولیام گرنویل^۲ وزیر خارجه یادآور شد که: ناپلئون پس از ورود به شرق میانه از جهار مسیر می‌تواند خود را به مستملکات و مناطق نفوذ ما در شرق برساند. اول از طریق قسطنطینیه و دریای سیاه. دوم از برباز خاکی سوئز و دریای

1. Henry Dundas Melville

2. Baron William Grenville

سرخ. سوم وارد شدن به جده و گذر از حجاز و یمن و مسقط و حضور در سواحل جنوبی هند و بالآخره از مسیر سوریه و بغداد و مستقر شدن در بخش علیای خلیج فارس به قصد ورود به آبهای جنوبی شبه جزیره هند.

ملویل می‌افزاید: روسیه و عثمانی هیچ یک اجازه عبور از سرزمینهای خود را به ناپلشون نخواهند داد و اصولاً کشتیهای فرانسوی برای عبور از دریای سیاه مناسب نیستند. گذر از سرزمینهای عربی نیز امری مشکل و حتی ناشدنی است. مدخل دریای سرخ و خلیج فارس را هم مامی توانیم براحتی به کمک کشتیهای شرکت هند شرقی مسدود کنیم. بنابراین ناپلشون ناگزیر از انتخاب راه چهارم است، یعنی مسیر حلب و بین‌النهرین. ملویل در پایان می‌افزاید: «ناپلشون همانند اسکندر کبیر از طریق دجله و فرات خود را به خلیج فارس می‌رساند و آنگاه با عبور از سواحل آن به هند خواهد رفت».

دولت انگلیس به عنوان اولین اقدام جدی برای مقابله با خطر فرانسویان فوراً دستور اعزام جهارهزار نفر از نیروهای زبده را به هند صادر کرد و در ژوئیه ۱۷۹۸ اسکادرانی شامل سه کشتی از راه دماغه امید. نیک به دریای سرخ گسیل داشت تا به گشت‌زنی بین دریای سرخ و خلیج فارس بپردازند و متعاقب آن به حکومت بمبئی دستور داد تا با تقویت واحد دریایی مستقر در جزیره پریم^۱ در باب‌المندب آماده مسدود کردن آبراه مذکور باشند و سرانجام از فرمانفرمای کل هند خواسته شد تا ضمن تماس با حکام نواحی شمال غربی هند مانع نفوذ عناصر فرانسوی از آن ناحیه گردد.

رقابت جدید بین فرانسه و انگلیس در خلیج فارس در واقع از چند سال پیش، یعنی از سال ۱۷۹۶ شروع شده بود. احکام رسیده به بمبئی حاکی از آن بود که فرانسه با اعزام مأموران خود به مسقط در بی کسب رضایت سلطان ابن‌احمد برای تأسیس یک مرکز بازرگانی است. جاناتان دانکن^۲ فرماندار بمبئی همیشه می‌کوشید با اعزام نمایندگان خود شیوخ خلیج فارس را از برقاری روابط با فرانسویان و استخدام افراد فرانسوی بر حذر دارد. مهدی علی‌خان، ایرانی باهوشی که از کارگزاران حکومت

بعضی محسوب می‌شد، در سپتامبر ۱۷۹۸ به دستور دانکن روانه مسقط شد تا از کم و کیف استخدام یک پژوهش فرانسوی در دستگاه شیخ اطلاعاتی به دست آورد. مهدی علی‌خان در هفته اول اکتبر وارد مسقط گردید و بس از چند روز مذاکره در ۱۲ اکتبر موفق به امضای تعهدنامه‌ای با سلطان شد. به موجب بند دوم این تعهدنامه سلطان متوجه به گسترش بیش از پیش روابط خود با شرکت هند شرقی می‌گردید. هارفورد جونز^۱ نماینده شرکت هند شرقی انگلیس در بصره نیز که در این زمان در حال گذراندن مرخصی خویش در لندن بود مأمور دربار عثمانی شد تا برای تأسیس پست نمایندگی دائم در بغداد اقدام نماید و با تطمیع سلیمان‌باشا والی بغداد — که به طرفداری از فرانسویان شهرت داشت — او را به حمایت از انگلیسیها ترغیب کند. دولت بریتانیا و شرکت هند شرقی انگلیس تا پایان سال ۱۷۹۸ جز موارد یادشده اقدام دیگری برای تقویت موقعیت خویش در خلیج فارس انجام ندادند و هر گونه تصمیم‌گیری تازه را موقول به عکس العمل فرانسه کردند.

در اواخر دسامبر ناپلئون از ناحیه سوئز بازدیدی به عمل آورد و دستور ساختن ناوگانی از کشتیهای جنگی را صادر کرد. او در واقع امید جندانی به کارآیی اسکادران تحت فرماندهی مارکیز دوسرسی^۲ مستقر در سواحل موریس نداشت. ناپلئون ضمناً در زانویه ۱۷۹۹ نامه‌ای برای سلطان مسقط و نامه دیگری برای تیپوسلطان فرستاد. در نامه اول از سلطان خواسته بود تا نسبت به خدمه کشتیهای فرانسوی و تدارک نیازمندیهای آنان خوشرفتاری پیشه کند و در نامه دوم به تیپوسلطان قول داده بود که بزودی کمکهای فرانسه که او برای مبارزه علیه انگلیسیها بدان نیاز دارد به دستش می‌رسد.

خطر حضور نیروهای فرانسوی در مصر، بس از انعقاد قرارداد اتحاد بین انگلیس و نماینده دولت عثمانی در مصر در بهار ۱۷۹۹ بر طرف گردید و واحدهای فرانسوی خاک مصر را نترک گفتند. به رغم پیروزی قاطع سباهیان فرانسوی بر نیروهای عثمانی مستقر در سوریه (۱۶ آوریل) به علت ضعف قدرت توپخانه فرانسه منجر به تصرف شهر عکانش و فرانسویان بس از دو ماه محاصره شهر در ۲۱ ماه مه

راه بازگشت بیش گرفتند. در این میان شرکت هند شرقی و دولت انگلیس که می دانستند فرانسویان در صورت اشغال سوریه از مسیر دریای سرخ یا بین النهرین رهسپار هند خواهند شد قبلًا جان بلانکت^۱ را با پنج فروند کشتی به دریای سرخ گشیل داشته بودند و تنگه باب المندب نیز به وسیله نیروهای اعزامی از سوی شرکت هند شرقی انگلیس از ماه مه مسدود شده بود.

شکست سیاست توسعه طلبانه فرانسویان در شرق و ناکامی ناپلئون در کسب جای بای کوچکی در این ناحیه از جهان که اسباب خرسندي شرکت هند شرقی و دولتمردان انگلیسی در لندن شده بود با درهم شکسته شدن آخرین مقاومت تیبوسلطان در جنگ سرینگبیم (باخت تیبوسلطان) در ماه مه ۱۷۷۹ کامل گردید. کارگزاران شرکت هند شرقی انگلیس از این هنگام با خاطری آسوده همه توان خوبیش را در راه مبارزه با زمان شاه دورانی و جلب نظر حکمرانان ایران به کار گرفتند.



در مقابله با آمال توسعه طلبانه ناپلئون و شکست نهایی او دو برادر نقش مهمی ایفا کردند. مارکوئس ریچارد ولزلی^۲ برادر ارشد که ناپلئون را در عرصه سیاست شرق میانه و دور ناکام ساخت و آرتور ولزلی^۳ معروف به دوک ولینگتون که در میدان جنگ در اروپا ناپلئون را به زانو درآورد و به حیات سیاسی- نظامی او پایان بخشید، البته در این مبارزه ریچارد ولزلی نقش حساس و مهمتری ایفا کرد. او در مقام فرمانفرمای هند وظيفة اداره کشوری را به دست داشت که از ملل و اقوام بسیار متنوعی تشکیل می شد و همسایگانی داشت که به استناد سوابق تاریخی در اندیشه تصرف و تاراج آن بودند.

زمان شاه دورانی از سال ۱۷۹۲ تا ۱۷۹۷ سه بار نواحی شمالی هند را مورد تاخت و تاز قرار داد و از آن میان دو بار موفق به غارت بنجایب شد. با استقرار نیروهای زمان شاه در پیشاور در باییز ۱۷۹۸ بار دیگر بنجایب در خطر حمله تازه‌ای قرار گرفت. ریچارد ولزلی مانند جانان دانکن حکمران بمبی تردیدی نداشت که برای خلاصی از ایلغارهای گاه و بیگاه زمان شاه می باید دست کمک به سوی ایران دراز

1. John Blankett
3. Arthur Wellesley

2. Marquess Richard Wellesley

نماید و از حکومت آن طلب باری کند. او انجام این مأموریت را به یکی از کارگزاران اهل خراسان شرکت هند شرقی بنام مهدی علی خان ملقب به بهادر حشمت جنگ محول کرد (سپتامبر ۱۷۹۸)، که پیش از آن لیاقت خود را به اثبات رسانیده بود و اینک به عنوان جانشین نیکولاوس هنکی اسمیت^۱ نماینده شرکت در بوشهر بود. مهدی علی خان از زمان سر را برتر شرلی شناخته شده ترین مأمور سیاسی بود که از طرف شرکت هند شرقی انگلیس روانه دربار ایران گردید.

در حکم صادره از طرف جاناتان دانکن (۲ سپتامبر ۱۷۹۸) خطاب به مهدی علی خان از وی خواسته شده بود که نسبت به افزایش فروش کالاهای شرکت هند شرقی در ایران به حد اکثر قیمت ممکن از هیچ کاری خودداری نکند و در مورد قیمت کالاهای روسی تحقیق نماید و بالآخره شئون شرکت را در محل مأموریت خویش حفظ نماید. اما مهدی علی خان وظيفة دیگری هم داشت که در حکم مأموریت او قید نشده بود و آن تحریک دربار ایران علیه زمان شاه دورانی بود. مهدی علی خان برای تماس با دربار ایران نامه‌ای از حکمران بمبئی در دست داشت حاکی از تبریک و تسلیت جاناتان دانکن در مورد مرگ آقامحمدخان و جلوس فتحعلی شاه. در واقع باید گفت عدم تعیین دستورالعمل مشخصی برای مأموریت مهدی علی خان به علت عدم آگاهی شرکت هند شرقی از اوضاع حاکم بر ایران طی دهه‌های گذشته بود.

موفقیت‌های اولیه مهدی علی خان و خواندن گزارش‌های پرآب و ناب او در مورد قرار ملاقات با شاه باعث خوشحالی جاناتان دانکن شد و طی نامه‌ای به او اطلاع داد که دستور ارسال بانصد قبضه تفنگ و پنج هزار فشنگ را صادر کرده است و در صورت حمله به افغانستان کمکهای بیشتری هم می‌شود.

دانکن در ضمن برای حمایت هر چه بیشتر مهدی علی خان نامه‌ای برای حاجی خلیل خان تاجر معروف و از عاملان سرشناس شرکت هند شرقی انگلیس نوشت و از او خواست تا جایی که برایش مقدور است از حمایت مادی و معنوی مهدی علی خان دریغ نکند. در واقع آنچه باعث موفقیت سیاست ریچارد ولزلی و

1. Nicholas Hanky Smith

جاناتان دانکن در ایران شد کوشش‌های مهدی علی خان و حاجی خلیل خان نبود، بلکه بلاحت زمان شاه دورانی بود. او نیز که مانند اسلاف و اخلاق شرقی خویش در گزافه‌گویی حد و مرزی نمی‌شناخت، چنین رواج داد که قصد حمله به خراسان را دارد. در نتیجه، حرفهای هیجان‌انگیز و وعده‌های مهدی علی خان به دل حاکمان ایران نشست.

مهدی علی خان برای جلوگیری از ائتلاف وقت، قبل از ورود به تهران نامه‌ای به حاجی میرزا ابراهیم خان وزیر اعظم زیرک و میهن برست فتحعلی شاه نوشت (۴ دسامبر ۱۷۹۸) و طی آن جگونگی تدارک نیروی لازم و اعزام آن تحت فرماندهی برادران زمان شاه یعنی محمود و فیروز جهت سرنگون کردن زمان شاه، را تشریح کرده و در پایان از رفتار وحشیانه افغانهای سنی‌مذهب نسبت به زنان و کودکان شیعه ناله‌ها سر داده بود. مهدی علی خان نامه‌ای در همین تاریخ برای فتحعلی شاه نوشت و آن را همراه نامه‌ای از حاجی خلیل خان که گفته‌ها و مأموریت او را تأیید می‌کرد همراه ساخت. سه ماه بعد پاسخ نامه مهدی علی خان و حاجی خلیل خان به محل اقامت آنان در بوشهر رسید و هر دو روانه تهران شدند. آنان در اوایل سپتامبر به شیراز رسیدند و بس از یک ماه اقامت در آن شهر و دو هفته در اصفهان در چهارم دسامبر ۱۷۹۹ وارد تهران گردیدند.

از وقایع مهم این سفر طولانی رفتار غیرانسانی مهدی علی خان با چهار نماینده تیبوسلطان است که از سوی او برای گفتگو و جلب یاری فتحعلی شاه به دربار ایران اعزام شده بودند. مهدی علی خان با تطمیع او باش شهر و بعضی از سردمداران محلی، نماینده‌گان تیبوسلطان را دستگیر کرد و بس از زدن شلاق مفصل به آنها، قصد داشت جشمانشان را از کاسه سر درآورده و بسی به حیاتشان خاتمه دهد که به واسطه ابراز ناخرسندی اهالی شیراز از این کار صرفنظر شد.

گزارش مهدی علی خان در این مورد که برای خوش خدمتی در مقابل جاناتان دانکن با ذکر جزئیات نوشه شده بود، باعث ناراحتی او شد. دانکن در پاسخ گزارش مهدی علی خان به او تذکر می‌دهد که این کار او از شأن ملت بریتانیا به دور است. گفتنی است که یکی از این چهار تن به نام ناسولی پوتا در ایران ماندگار شد و یکی از اخلاق او به نام حسینقلی خان نواب در کابینه بدون نخست وزیر بعد از خلع محمد علی شاه مدتی عهده‌دار وزارت امور خارجه بود.

مهدی علی‌خان در تهران پس از استقبال رسمی، در خانه حاجی محمد ابراهیم‌خان وزیر اعظم اقامت گزید. او در مدت اقامه بکماهه خویش سه بار به حضور فتحعلی‌شاه باریافت. گزارشها و نامه‌های مهدی علی‌خان حاکی از آن است که کاملاً از عهده مأموریت خویش برآمده است. به‌گفته او فتحعلی‌شاه ضمن موافقت با حمله به هرات قول داده بود که تمام فرانسویان را از ایران اخراج کند و هر جزیره‌ای را که در خلیج فارس مورد علاقه شرکت هند شرقی باشد به آن واگذار نماید. مهدی علی‌خان در گزارش خویش مدعی شده بود که چون نامه رسمی حکمران بعضی ممکن بود باعث تقاضای اسلحه از طرف مقامات ایرانی برای حمله به هرات گردد او با مهارت متن دیگری جایگزین آن کرده است بدون آن‌که به‌مهر نامه آسیبی برسد.

ریچارد ولزلی که از اول با نظر جاناتان دانکن در مورد اعزام مهدی علی‌خان موافق نبود، در نظر داشت برای تحقق بخشیدن به سیاستهای خود در مورد ایران فرد مناسبی را تعیین کند. او معتقد بود در امور مهم استفاده از افراد بومی که در دروغگویی و سوءاستفاده استعداد زیادی دارند به نفع بریتانیا نیست و در مسائل سیاسی می‌بایست از افراد زبده و قابل اطمینان استفاده کرد.

ریچارد ولزلی در ماه اوت ۱۷۹۹ یعنی حدود چهار ماه قبل از ورود مهدی علی‌خان و حاج خلیل‌خان به تهران، تصمیم گرفت سر جان ملکم را به ایران گسیل دارد. براساس دستورالعملی که در ۱۰ اکتبر ۱۷۹۹ به ملکم ابلاغ شد او مأموریت یافت که در سه موضوع با پادشاه ایران مذاکره کند. اول ترغیب شاه به دفع تجاوزات زمان شاه به مرزهای هند. دوم مقابله با نفوذ فرانسه در ایران و جلوگیری از تبانی فرانسویان و ایرانیان برای حمله به هند از خاک ایران یا خلیج فارس. سوم عقد دو عهدنامه، یکی سیاسی برای رسمیت بخشیدن به تعهد ایران جهت عدم همکاری با فرانسه؛ دیگری اقتصادی برای گسترش معاملات بازرگانی ایران و هند. ملکم ضمناً اختیار داشت، تا در صورت موافقت کامل دولت ایران با تقاضای عنوان شده، موافقت فرمانفرمای هند را مبنی بر پرداخت سالیانه چهار لک رویه (چهل هزار پوند) کمک مالی برای مدت اعتبار عهدنامه منعقده به مقامات ایرانی اعلام کند و به‌آنان اطمینان دهد که حتی پس از انقضای زمان رسمی عهدنامه پرداخت کمک سالیانه قابل تمدید است.

جان ملکم در اواخر دسامبر ۱۷۹۹ از کلکته روانه بمبئی شد و پس از گوش فرادادن به سفارش‌های رئیس گمرک بمبئی در مورد لزوم تأسیس مرکز بازرگانی در یکی از جزایر متعلق به ایران در خلیج فارس، به سوی سواحل ایران لنگر کشید. ملکم در اول فوریه ۱۸۰۰ به بوشهر رسید، اما فراهم آوردن مقدمات ملاقات او با فتحعلی شاه سه ماه و نیم به درازا کشید. او در ۱۶ نوامبر به حضور شاه رسید و نامه ریچارد ولزلی را به او داد و یازده روز بعد در دومین بار بایی هدایایی از طرف شرکت هند شرقی تقدیم شاه کرد. چند روز بعد با حاجی محمد ابراهیم خان و میرزا محمد شفیع به گفتگو نشست که نتیجه آن انعقاد دو معاهده اقتصادی و سیاسی بود. ملکم برای بازگشت مسیر تهران-همدان-بغداد و بصره را انتخاب کرد و روز ۲۹ زانویه ۱۸۰۱ راه علیشاه عوض را پیش گرفت.

بر اساس ماده الحاقی به معاهده بازرگانی که به امضای جان ملکم و حاجی ابراهیم خان رسید، حاجی خلیل خان مأمور اجرای فرارداد تجاری و سایر تشریفات امور راجع به تجارت شد. از سوی دیگر پس از اعزام مهدی علی خان و جان ملکم از طرف دولتمردان شرکت هند شرقی به ایران فتحعلی شاه فرستادن نماینده‌ای از سوی خود به آن سامان را ضروری دانست. در مأخذ انگلیسی آمده است که در بازگشت ملکم از ایران شخصی به نام حاجی خلیل خان به هندوستان اعزام شد تا کار تأیید و مبادله عهdenامه‌های منعقده را به انجام رساند.

حاجی خلیل خان از عناصر و کارگزاران سرشناس شرکت هند شرقی در ایران محسوب می‌شد و مقر اصلی او در بوشهر بود. از حدود سال ۱۷۸۰ که کار دادوستدش با شیوخ خلیج فارس و شرکت هند شرقی رونقی به خود گرفت سرشناس ترین نماینده حکمران بمبئی در جنوب ایران به حساب می‌آمد. سمیوئیل منستی^۱ و هارفورد جونز که بعداً اولین سفیر دولت انگلستان در ایران شد، از شرکای حاجی خلیل خان بودند. شرکت هند شرقی انگلیس و بخصوص حکمران بمبئی در تعیین روابط خود با ایران به ویژه در موضوع دادوستد همیشه با حاجی خلیل خان مشورت می‌کردند و گزارش‌های او و مأمورانش از نواحی مختلف ایران همیشه مورد

1. Samuel Manesty

توجه خاص قرار می‌گرفت. در نتیجه برواضح بود که برای احراز نمایندگی دولت ایران در قلمرو شرکت هند شرقی بهتر از حاجی خلیل خان کسی وجود نداشت. خلیل خان و انبوه خویشاوندان و خدم و حشم همراهش (۱۲۰ نفر) در آوریل ۱۸۰۲ با دو کشتی و یک ناو جنگی از بوشهر عازم بمبی شدند.

نشانه‌های بدفرجامی مأموریت خلیل خان از همان آغاز آشکار بود که از جمله می‌توان به طوفان شدید در حوالی مسقط و غرق شدن کشتی حامل همراهان و از دست رفتن اسبهای قیمتی و بخشی از کالاهای نفیس اشاره کرد. خلیل خان و همراهان جان به دربرده او در ۲۱ مه ۱۸۰۲ به بمبی رسیدند.

ماجرای استقبال و بذیرایی از خلیل خان از سوی شرکت هند شرقی و کشته شدن او در ۲۰ زوئیه ۱۸۰۲ را در مجموعه حاضر به قلم نبیره محمد نبی خان می‌خوانیم. جان ملکم که خود مقدمات اعزام حاجی خلیل خان را فراهم کرده بود و اینک دستاوردهای سفر پر خرج خود به ایران را در حال نابودی می‌دید، پیش از دیگر دولتمردان شرکت هند شرقی نگران آینده و عکس العمل دولت ایران بود. او این بار نیز به حریه مالی متول شد و مبالغ کلانی برای پسر و برادرزاده و خاندان خلیل خان تعیین کرد و ترتیب کفن و دفن او را در نجف فراهم آورد و نامه‌های مفصل در شرح ماجرا و بیگناهی دستگاه حاکمه هند در قتل خلیل خان نگاشت. فرمانفرما نیز طی نامه‌ای خطاب به فتحعلی شاه مراتب تأسف خود را اعلام کرد. اما نامه فرمانفرما در زوئیه ۱۸۰۴ به دست شاه رسید.

بس از مرگ خلیل خان، محمد نبی خان شیرازی برادرزن خلیل خان به عنوان جانشین سفیر مقتول تعیین و عازم هند شد. او پیش از مأموریت هند از قبل حاج خلیل خان و دوستی نزدیک با منستی و جونز - اولین فرستاده رسمی دولت بریتانیا به دربار فتحعلی شاه - نروتی اندوخته بود. محمد نبی خان مدتی سمت منشیگری جونز را به عهده داشت و در قبال ماهی ۳۰ رویه به او زبان فارسی می‌آموخت.

محمد نبی خان بس از مرگ خلیل خان استیاق خود را برای جانشینی شوهرخواهش پنهان نکرد و پس از سه سال کوشش بالآخره سمت او را به دست آورد و در ۵ سپتامبر با همراهانش که بسیار بیشتر از خلیل همراه خلیل خان بود به کشتی نشست و در ۹ اکتبر کشتیهای حامل سفیر ایران و همراهان وارد آبهای ساحلی بمبی شد.

محمد نبی خان از زمان ورود تا پایان اقامتش در هند (زانویه ۱۸۰۷) به مدت پانزده ماه کاری جز خودنمایی در مقام سفیر پادشاه ایران، رونق بخشیدن به امور بازرگانی خود و دریافت سهم خوبی‌های خویش به مبلغ ۲۰ لک روپیه در هند انجام نداد.

از جمله خواسته‌های او از حکمران بمثی یکی این بود که به پلیس دستور داده شود که هیچ کس حق نداشته باشد از کالسکه او سبقت بگیرد و همه باید کنار بروند تا کالسکه سفیر پادشاه ایران بگذرد.



مجموعه حاضر روایتی است خواندنی به قلم نبیره محمد نبی خان از دوران کوتاه سفارت خلیل خان و سپس محمد نبی خان در هندوستان که به رغم پراکندگی و اختصار گویای نکات ارزنده‌ای است از جگونگی شروع دوره دوم روابط سیاسی ایران و انگلیس. شرح حال و مکاتبات سیاسی خلیل خان کوروغلوی و محمد نبی خان رایش از این (۱۳۶۵ ش) چاپ و منتشر کرده‌ایم.

حاجی محمد خلیل بن حاجی محمد قزوینی از اعاظم تجار بندر ابوشهر و ایران و آقامحمدخان قاجار او را بخطاب ملک التجار قرین افتخار داشته و تاریخ بنای مداخله‌اش در امور دیوان از سنه ۱۲۱۳ و سنه ۱۲۱۴ هجری است. و چون در سنه مذکور آمدن زمان شاه کابلی به تسخیر هندوستان، بحدود آن کشور شهرت یافت و فرستاده‌اش به دهلي رسید و برای پادشاه دهلي و وزیر اعظم هندوستان و فرمانفرما و امرای مهارانه و راجه‌گان هندوستان نامها آورد و به صاحب سنگه مهراجه پیاله نوشته بود که پس از انجام فصل برساة^۱ که موسم باران هندوستان است به جانب دهلي که تختگاه سلاطین تیموریه است خواهم شتافت و اولیای دولت بهیه انگلیسیه ترس و اضطراب عظیم برداشته. در آن هنگام مستر منستی از طرف حکومت کمپنی^۲ هندوستان در بندر ابوشهر وکیل و مستر جنس^۳، سر هر福德 جنس بارونت^۴ در بغداد بودند. نواب میرزا مهدی علی‌خان حشمت جنگ بهادر از طرف حکومت هندوستان بهستودن جناتن دنکن^۵، امین‌الملک ممتاز‌الدوله غضنفر جنگ بهادر و گورنر بمبئی^۶ به سفارت دریار ایران مأمور گردید. در این اوان جمیع مساعی کمپنی به دفع و ممانعت زمان شاه و تیپ‌سلطان^۷ مشغول گردید. و از رسالت میرزا مهدی علی‌خان مقاصد کمپنی ممانعت زمان شاه بود و برای

1. monsoon

2. East India Company

3. Mr. Jones

4. Sir Harford Jones Baronet

5. Jonathan Duncan

6. Governer of Bombay

7. Tippoo Sultan

گشودن این مسائل، نواب موصوف وارد بندر ابوشهر گردید و به صلاح و صوابدید حاجی محمد خلیل از آنجا با فتحعلی شاه و صدراعظم ابوبالمراسلات گشوده، مسائل را به اولیای آن دولت عرضه داشت. و تدبیر لازمه که به جهت ممانعت آمدن زمان شاه به هندوستان لازم بود تکمیلاً بعمل آورد و به توسط حاجی محمد خلیل چهل هزار روپیه سکه به محمود شاه کابلی و شهزادگان کابل و ایران داده و محمود شاه و فیروز شاه، برادران زمان شاه را بمعزیمت افغانستان ترغیب نمود. و از اتفاقات حسنه فتحعلی شاه نیز در این اوام به محاصره نیشابور پرداخت و هنوزش فتحی میسر نیامده، فاماً حرکت عساکر ایران به آن طرف تأثیرات لازمه که به جهت رفع زمان شاه در کار بود حاصل گردید و آخرالذکر به مجرد استماع این خبر از سمت پیشاور به هرات برگشت و فصل زمستان که موسم تسخیر هندوستان بود از دست رفت و مقاصد کمپنی توسط حاجی محمد خلیل و سفارت میرزا مهدی علی خان که به نام زیارت مشهد علیہ السلام به طهران رفته بود حاصل و نتیجه نیکو بخشید. و بنابراین بعد از معاودت کپتان جان ملکم^۱ از دریار ایران اعلیحضرت فتحعلی شاه حاجی محمد خلیل را به سفارت هندوستان روانه داشت. و تاریخ عهدهنامه ملکم رمضان المبارک سنه ۱۲۱۵ هجری است (جنوری سنه ۱۸۰۱^۲) و به امضای حاجی ابراهیم خان صدراعظم شیرازی و جان ملکم و حاجی محمد خلیل خان از طرف قرین الشرف اعلیحضرت پادشاهی و جان ملکم از طرف مارکویس ولزلی^۳ بهادر فرمانفرمای هندوستان به وکالت مطلقه مقرر آمدند و چنان که مذکور خواهد شد مدت اقامت حاجی محمد خلیل خان در هندوستان بسی کوتاه بود و جُناتن دنکن گورنر بمبهی برای اجرای مراسم استقبال انجمن فوق العاده انعقاد داده (عاشر فبروری سنه ۱۸۰۲^۴) که سفیر ایران را چگونه استقبال نماید. و چنین مقرر آمد که چون سفینه‌ای که حامل ایلچی ایران است از دور پدیدار شود و به تحقیق پیوندد که بمبهی فریقت^۵ است، میرعبداللطیف خان

1. Capitain Sir John Malcolm

2. January 1801

3. Marques Wellesley

4. 10th February 1802

5. Bombay Frigate

شوستری در بندریوت^۱ سوار گردیده و بر جهاز بالا رفته و از قبل حکومت بگوید که گورنر بهادر برای تبلیغ تهنیت ورود از جانب خود می‌خواهد که چند تن از اعاظم رجال دولت را به کشتی الیچی ایران روانه نماید که تا سفیر ایران را همراهی نموده فرود آورند. و بهامیر الماء پادشاهی^۲ چنین دستورالعمل دادند که بمبئی فریقت را به جایی وادارند که تمام سفاین حربی پادشاهی و کمپنی، هر دو به نوع شایان، به انتظار ایرانیان درآید، بهجهت آنکه از حین نزول تا به کناره، در هنگام عبور سفیر ایران، هر یک علی‌حده از طرفین شلیک سلامی^۳ دهند تا مایه تأثیر منظر بشود. و سفاین مذکور که برای سلام مأمورند، دکلهای خود را باید از بیرقهای گوناگون بیارایند. و پنج تن از اعاظم رجال دولت سکرتیری^۴ و آجودان جنرل^۵ و تون میجر^۶ و مصاحب گورنر^۷ و مستر اسمیت^۸ در بالون^۹ سوار شده، بر جهاز بالا روند و در حالتی که بالون در کمال زیب و زینت آراسته است، برای تبلیغ سلام و تهنیت ورود، از او به نام گورنر و عده نزول خواسته، تا فرود آید و همراهی کنند. و کشتی دیگر مشحون به آلات موسیقی و طرب، چون که از پهلوی بمبئی فریقت جدا شود، پهلویش روانه و به نغمات طرب‌انگیز قلوب همراهیان را شاد نمایند و تا رسیدن به کناره موسیقی نوازند. و چندین کشتی دیگر بهجهت نزول اتباع سفیر، که می‌باید همراه سفیر پیاده بشوند، همراه و حاضر باشند. و در هر بندریوت یک نفر از مأمورین بحریه موکل باشند و ناظر بحریه^{۱۰} به هر یک دستورالعمل جلاگانه خواهد داد که چه نوع رفتار نمایند و به نوعی شایان و به طوری که به تأثیر منظر بیفزاید همراهی نمایند. و مستر هنشا^{۱۱} و کرنل بلاسیس^{۱۲} و کرنل کار^{۱۳}، حین ورود پذیرایی نموده و سکرتیری دولت به ترجمانی مستر

1. Bunder Boat (Port Boat)

2. His Majesty's Admiral

3. Salute

4. Secretary to Government

5. Adjutant General

6. Town Major

7. Governor's Aides-de-camp

8. Mr. Smith

9. Balloon

10. Superintendent of Marine

11. Mr. Henshaw

12. Colonel Bellasis

13. Colonel Karr

اسمیت هر کس را به سفیر ایران معرفی نماید و مقام و مرتبه هر کس را جداگانه عرض خواهد نمود. و از تپخانه هارنی^۱ نوزده تیر توب به سلامی داده. و سفیر ایران به پالکی دولتی سوار شده و از میان صفحه‌های نظام که از کنار دریا صفت احترام بسته‌اند، آهسته گذشته تا دارالاماره و یک دستهٔ موسیقی، به نغمات طرب‌انگیز دلفریب، قلوب همراهان را شاد خواهد نمود و چون می‌گذرد به سلام نظام معزز خواهد شد. و مستر هالیدی^۲ تا می‌تواند چوپدار معین کند که از عقب و پیش رو و اطراف پالکی سواری همراهی کنند. و بعد از پالکی سفیر، پالکی چهار نفر مذکور و بعد از آن پالکی آن چهار نفر دیگر که از کشتی تا بندر با او همراهی کردند، روانه خواهد شد و پالکیهای اتباع سفارت ولاعیر و اینها از میان صفحه‌ای سپاه نظام گذشته. و حین وصول دارالاماره مستر هنشا قدم احترام فرا گذاشته ایلچی ایران^۳ را به گورنر معرفی خواهد نمود. و آن سه تن که با مستر اسمیت و اتباع سفارت که لایق حضورند، یک طرف ایستاده و میرعبداللطیف‌خان به هر کس که اشاره نماید، مأمورین فوق از عقب گورنر و ایلچی ایشان را همراه برداشته به مجلس بزرگ دریار درآیند. و گورنر با کماندر انچیف^۴ و جنرال وادینگتن^۵ و امیرالماء سفاین جنگی پادشاهی و ناظر بحریه و رجال متفرقه، بموجب تفصیل، علی‌حده ایلچی ایران را پذیرایی نموده و این چهار تن گورنر را معرفی خواهد نمود و گورنر دست ایلچی ایران را گرفته به سوی کوچ^۶ نشیمن که در صدر انجمن نهاده‌اند خواهد رسانید. و چون نشستنده، مستر استرچی^۷ به آداب معموله داخل مجلس گردیده، پیش روی گورنر خواهد ایستاد و گورنر او را به ایلچی ایران معرفی خواهد نمود که: نواب فرمانفرما از جانب دولت خود این را به یه‌مانداری آن‌جانب جلالت‌مآب مخصوصاً از دارالاماره کلکته ارسال داشته است. و در مجلس اول چیزی لازم نیست که از راه تعارف به او بدهند، سوای یک

1. Hornby Battery

2. Mr. Halliday

3. Persian Ambassador

4. Commander-in-Chief

5. General Waddington

6. couch

7. Mr. Richard Strachey

گاری منقش مزینی برای سواری ایلچی، گورنر بهادر تقدیم نماید. و چون ایلچی ایران از خانه گورنر بیرون آید مستر استرجی الی خانه‌ای که برای نزولش، قبل از وقت مرتب داشته‌اند، همراهی خواهد نمود و هر روز گورنر کسی را نزد ایلچی ایران فرستاده احوالپرسی نماید. و چون که به دیدن ایلچی برود با شأن و شوکت برود و جمعی از صاحبان عظام و مأمورین گرام برای نمایش همراهش بروند و چوبداران و اسبان یدک همراهی نمایند. و یک کمپنی سپاه نظام که عبارت است از یکصد نفر سپاهی مع مأمورین و لوازم آن برای عرض سلام و بمعنگام آمد و رفت ایلچی پیوسته در عمارت حاضر بوده باشند و بمحوجب دستورالعمل مستر استرجی رفتار نمایند. و روز ورود ایلچی ایران این اشخاص ذیل در خانه گورنر حاضر خواهند بود: مستر هنشا، مستر اسپنسر^۱، مستر لشمیر^۲، مستر چری^۳، مستر ادمز^۴، مستر فاست^۵، مستر اسمیت^۶، مستر ریچاردز^۷، مستر کستن^۸، مستر بران^۹، مستر چارلز فاربس^{۱۰}، مستر هالیدی^{۱۱}، مستر داندزول^{۱۲}، مستر تریپلند^{۱۳}، ناظر بحریه، مآستر اتندانت^{۱۴}، کپتان اوزبرن^{۱۵}، کرنل کار، کرنل گور^{۱۶}، کرنل بلند^{۱۷}، کرنل گاردن^{۱۸}، میجر گری^{۱۹}، مستر وادینگتن، ویلسن^{۲۰}، داکتر موار^{۲۱}، اسکات^{۲۲}. و این اسباب تجمیل و پالکی سواری را بر سبیل عاریت گورنر بهادر از یک نواب هندی که در آن زمان ساکن بمئی بود گرفته‌اند.

1. Mr. Spencer

2. Mr. Lechemier

3. Mr. Cherry

4. Mr. Adams

5. Mr. Fawcett

6. Mr. Richards

7. Mr. Kiston

8. Mr. Braughton

9. Mr. Ch. Forbes

10. Mr. Fisher

11. Mr. Hall

12. Mr. Dandswell

13. Mr. Thripland

14. Master Attendant

15. Captain Osborn

16. Colonel Gore

17. Colonel Bland

18. Colonel Garden

19. Major Grey

20. Wilson

21. Dr. Moir

22. Scott

از: غلام محی الدین به

آقامحمد اسماعیل خان ابن مرحوم حاجی محمد خلیل خان قزوینی
 بوستان شوکت و اجلال و گلستان امانی و آمال خان صاحب عالی شان مرجع
 اعظم زمان استظهار بندگان دام دولته.
 از انسکاب امطار نفقدات ایزد مستعan همواره مخضر و شادان و سرسیز و
 خندان باد.

بعد توضیح و تشریح اشتیاق و گزارش آیین تودد وفاق، مشهود ضمیر مهر
 اشراق گردانیده می‌آید. الطاف نامه سامی و اشفاع نامه گرامی در اسعد ازمنه چهره
 وصول افروخت بر کواكب که جناب غفرانمآب جنت‌مکان خان صاحب مرحوم از
 دوستان نواب صاحب خداوند نعمت دام اقباله بوده باشدند واقعی که همین است،
 اما موجب ملازمت اول این است که خان صاحب جنت آرامگاه تشریف فرمای
 بمیشی شده بودند و قوانین حکام بمیشی از قدیم‌الایام هم چنین است که وقتی کسی
 از اکابران ولایت ایران و یا از کشور هندوستان بهجهت امور سفارت رونق‌افزا
 می‌شوند، از جانب سرکار دولتمدار نواب صاحب قبله حاکم بمیشی اسباب انتظام
 جلوه‌داری و پالکی‌سواری طلب نموده برای آوردن... چنانچه بهجهت آوردن خان
 صاحب مغفور اسباب مذکور مع اهتمام و غیره فرستاده، بهاعزاز و اکرام آورده،
 مکان بلندشان قبل از مدت چهار ماه تیار شده بود. خان صاحب مرحوم بدان
 مکان رونق‌افزا شدند و بعد نزول از مرحوم عبداللطیف‌خان پرسیلند که: «این
 اسباب جلوه‌داری بهجهت استقبال این جانب آمد»، انگریزان^۱ این چنین سرانجام

1. the English

می دارند؟» در آن وقت عبداللطیفخان فرمودند که: «این لوازم جلوه‌داری از سرکار نواب صاحب قبله که در این شهر استقامت می دارند آورده‌اند.» خان صاحب مغفور بر این معنی اطلاع یافته، بعد از چند یوم همراه عبداللطیفخان، بنا بر ملازمت نواب صاحب قبله، تشریف‌فرما شدند و نواب صاحب هم کمال تعظیم و تکریم از ملاقات خان صاحب مغفور فرحت حاصل نمودند؛ چندی توقف فرمودند. در آنوقت به استفسار نواب صاحب آمد که: «جناب‌عالی را صاحب زاده‌اند.» در آن حین به زیان گهرافشان فرمودند که: «در ایران احمدی صغیر سن‌اند.» این معتقد آین را معلوم شد که جناب گرامی باشد و خان صاحب مغفور تالب حیات با نواب صاحب قبله کمال ربط و اتحاد می‌داشتند. گاهی... بعد از آن واقعه عظیم روی داد که حاجت تشهیر ندارد. آنچه که هایله بظاهرًا گذاشته است این عاجز اطلاع می‌دارد، اما از باطن وقیت ندارد. البته به سمعات گرامی رسیده باشد. و بعد انتقال خان صاحب مغفور، خواهرزاده به جای مرحوم مقرر نمودند، از اسم عالی فراموش شده. بعد از چند روز خواهرزاده خان صاحب جنت‌مکان مع نعش مبارک روانه ایران ساختند. منبعد جناب مرحوم محمد نبی خان صاحب که خالوی جناب‌نده به جهت امور سفارت بمی‌شود تشریف‌فرما شدند و چندین ماه توقف ورزیله، راهی کلکته شدند و به سمعات آمد از کلکته روانه ایران شدند. حالا بخدمت عالی‌متزلت التماس این است که آنچه اشفاع مرحوم قبله‌گاهی بر نواب صاحب و قبله بود، همین عنوان سایه عاطفت حضور فایض‌النور بر حال این خیراندیش مبدول دارند. از غریب‌نوازی بعيد نیست، بلکه این مخلص دعاگو به جای نواب صاحب و قبله و جناب‌عالی را تصور می‌نماید. و نیز معروض خلمت والا آنکه خطوط‌های عاجز روانه بندر بمی‌شوند، گرامی مرضی باشند. خطی بنام عالی‌شأن محمد علی خان شوستری، که وکیل جناب‌اند، مرحمت می‌فرمایند، این نیازمند روانه آن حدود کرده باشد. زیاده از این مصدع ارقات گرامی نمی‌شود. ظل عاطفت بر فرق نیازمندان ملام باد. رب العزة والعباد.

مخلص عقیدت آین — غلام محی الدین

اگرچه از این کاغذ نام نواب موصوف معلوم نیست، لکن حین نگارش، از آقا

محمد تقی نبیره میرزا محمد علی‌خان شوستری پرسیدم، چنین گفت که: «اسباب سواری شاید مال نواب رئیس‌الامرا باشد که در آن وقت، نزد اعاظم انگلیسیه صاحب جاه و رتبه و دستگاه، به‌شمار می‌آمد. و چون محمد نبی‌خان هنگام تفربیغ محاسبات شخصی خود با کمپنی در کلکته، موازی پنجاه‌هزار روپیه از نواب عمده‌الامراء مدراس - که از وکیل مرحوم حاجی محمد خلیل‌خان در مدراس به‌سیل قرض گرفته بود، دعوی می‌نمود؛ و چون دیون نواب را کمپنی به‌هر کس می‌داد، او نیز از کارگزاران کمپنی چنین خواهش نمود که آنرا در حساب دیون واقعی نواب داخل نموده» مجری دارند. بنابراین دور نیست که نوبان مذکور از یک خانواده‌اند.»

خلاصه، مأمورین کمپنی به‌ورود به‌مبئی کمال احترام در بارماش اجرا داشته، در خانه‌ای که حالا به‌هرام جی‌هال^۱ اشتهرار دارد منزل دادند. و در قلیل ایامی میانه اتباع سفیر و سپاهیان کمپنی که برای احترامش مأمور بودند نزاع واقع شد. و چون برای تسکین این نزاع حاجی موصوف از بالاخانه قدم بیرون نهاد، اتفاقاً یک گلوله‌ای آمده به‌ حاجی محمد خلیل‌خان خورده، او را به‌رتبه شهادت رسانید.^{۲۲} ماه می‌سنّة ۱۸۰۲ وارد و ۲۰ جولای سنّة مذکور به‌قتل رسید. مدت حیاتش در هندوستان فقط چهل و هفت روز بود و چون این خبر ناگوار به‌توسط یکی از جهازات حریق پادشاهی به‌کلکته رسید تأثیر عظیم بمخاطره مارکویس ولزلی بهادر و ارکان دولتش روی داد و هرچه لازمه ابراز تعزیت و سوگواری و تأسف بود، حدالمقدور بعمل آمد و چنان‌که از قلعه کلکته که مقر ریاست آن دولت است، معادل شمار عمر شریف شلیکها کردند و تمام بالهای^۳ و میهمانیهای رسمی موقتاً موقوف آمد و بمبئی و مدراس و کلکته، در هریک علی‌حده، بمعراسم تعزیت پرداختند و بعد از وصول سفینه جنگی مذکور، بدرو روز از اخبار رسمی کلکته چنین معلوم شد که برای انجام این کارها با ورثه مرحوم حاجی محمد خلیل‌خان، می‌جر ملکم روانه بمئی خواهد شد.

اعلان جناب اشرف‌الاشراف فرمانفرما و غیره و غیره و غیره

به‌اقربا و خویشان مرحوم حاجی محمد خلیل‌خان

سفیر سابق اعلیحضرت پادشاهی ایران به‌فرمانفرما در کونسل^۱

تمنای دولت انگلیس در هندوستان، بمحلاحظه استحکام و ترقی دادن بنیان موافق دوستانه و اتفاق آبرومندانه با اعلیحضرت پادشاه ایران، از سبک و سیرت منظمه‌اش نمایان است و این را عموم ممالک آسیا تصدیق می‌کند. درخشنده‌گی سفارت مخصوصی که رافع ابرازات و اظهارات احترام و علاقه من بمحضور اعلیحضرت بود و آن احترامات فوق العاده‌ای که بمحض احکام مخصوصه من سفیران اعلیحضرت را به مرود ممالک انگلیسیه پذیرفتند و دوستی عمومی که برای پذیرایی آن جناب جلال‌التعاب به‌پایتخت این کشور که زیر نظر شخصی خودم آنها را ترتیب داده بودم و تمام این احترامات نمایان و مقدمه محض این بود که ملاحظه عالیه‌ام را نسبت به شخص پادشاه ایران به‌تمام عالم بنمایم و مقاصد و نیات منظمه من برای ثبوت نیات غیر مختلفه‌ام دریاره سفیر مرسوله شخص آن پادشاه والا جاه ظاهر و نمایان است.

از ابراز و اظهار نیات غیر مبدلۀ من به‌جهت استحکام اساس دوستی و اتحاد با دولت آن اعلیحضرت تمام ممالک آسیا ناسف عمیق و تالم خاطر من به‌جهت برهم‌خوردگی ناگهانی که از وقوع یک حادثه جان‌کاهی که ماورای ادراک و محاذره بنی‌نوع بشر است به‌این قضای سهمناک خلابی، من با کمال رضا، ولی نه بمنامیدی تسلیم.

و در اوقات دردناک غم یا ستم، من از ملاحظه یک نوع تحمل صبر و رضا تحصیل می‌کنم و من چنان‌که بهجهت تأسیس و بنیان یک دوستی و اتحاد دائمی فیما بین اعلیٰ حضرت پادشاه ایران و دولت بریتانیه عظمی پیوسته مساعی ابدال داشته. و این اعمال دوستانه من از یک نوع تمنای دوستی آمیز آن پادشاه درخشان عرض می‌یافتد، یک مصیبت غیرمنتظر و غیرمنتسب که فیما بین دولتين واقع شده است آرزوهای طرفین را به تأخیر می‌اندازد، و لکن به طوری نیست که دوستیهای واقعی گذشته را موجب شک و حسادتهای غیرمنصفانه به تعویق اندازد و یا نتیجمهای متفقه طبیعیهای که نتیجه مصالح متفقه متحده طرفین که میوه تدبیرهای عدالت جانبین است که عهلهای مقدسه که از آن بنیان دوستی که وسیله‌های اتصالات و مخابرات فایل‌مندی که بر آن اتفاق نموده‌اند، منابع سلامت و رفعت و جلالت عمومی فیما بین را وسعت می‌دهد و بمحاذة قدر و عمدگی عهود متحده فیما بین دولتين، من با کمال اعتماد که سبک و رفتار عهده‌نامهای حاضره از آن استوار است و از آن سعیهایی که آن دوستیها و اتفاقها حاصل شده آن است، شک نیست که آن قبیل اعمال خالصانه دوستانه نجاح خواهد یافت و این حادثه‌ای که حالا روی داده است در حقیقت یک مطلب اسف‌آمیزی است، مگر نتیجمهایش طوری نیست که انجامش غیرممکن باشد و از تقدیم تعزیت‌نامه‌های طرفین خیالات جدیده عالیه موجب تحصیل فواید طرفین خواهد بود و از تبدلات تکالیف انسانیت و از تالم عمومی و از طریقه دوستی جانبین، موجب فزونی مقاصد و حسیات گردیده و این ناتمامی موقتی مهمات آن سفارت عمله یحتمل که باعث صیانت و ترقی فواید علائق فیما بین گردد از این امیلها امداد یافته از اصول خیالات عالیه که محرک دولت انگلیس گردید امیدوارم که استدراج مناسبات جدیده ما با پادشاه عالیجاه شما یاد این حادثه بی‌مثل را بمعروف ایام محظوظ از الله نموده و برای من موجب یک نوع تسکین قلب گردد، زیرا که منتها آرزو و مقصود خاطر من مصاحب آن مرحوم بود

و بهجهت اصلاح ضرر شدیدی که از وفات غیرمنتظره او روی داد، نمایش خالصانه من این است بهمیاد آن مرحوم اقصی مرائب تأسف من از شهادت اوست

که در ممالک انگلیس روی داد و این بمحوجب رسوم و عادات تمام ملل متمدنه مقدس است. پس تکلیف اول من این است که بهاقریا و خویشان آن مرحوم کمال مرحمت و انسایت و هر نوع آزادی و آرامی و هر نوع ضرر کرد بهایشان عوض داده باشم.

بهجهت اجرای این تکالیف عمله یک مأموری که مدتی پیش از این صاحب عهله سفارت کبرایی بود که از جانب این دولت بهدریار ایران مأمور بود و اکنون در خانواده‌ام صاحب رتبه و جاه است انتخاب نمودم - سر جان ملکم بهادر.

و بر او حکم رفت که معجلًا روانه بمیشی شده در آنجا بهنام من هر نوع مساعدت و رفاه بهشما داده و بهمین آین من اجرایات سودمندانه معجلانه برای تقديم اظهارات محترمانه و تعزیتهای خالصانه بعدریار اعلیحضرت پادشاه والاچاه مرتب داشتمام و بنوعی اتفاق می‌کنم که مهمات سفارت را بهحال مقصود اصلی خود رسانیله، تا که تمام مسائل معوقه فیماین دولتین علیتین را بمحوجب مناسبات حسنۀ جاریه و عهدهنامه‌های منعقده حاليه انجام دهد.

ولزلی

قلعه ولیم ۱۷ آگست سنه ۱۸۰۲

حسب الامر جناب اشرف الاشراف گورنر جنرل

ادمانستن

سکرتی حکومت

و مستر پسلی^۲ که در سفر ایران همراه ملکم رفته بود، همراه خواهد رفت و در حالت لزوم مستر لوٹ^۳ نیز حامل تعزیت‌نامه‌ها خواهد بود از طرف قرین الشرف مارکویس ولزلی بهادر بهاعلیحضرت فتحعلی‌شاه و چراغعلی‌خان نوابی و میرزا شفیع صدراعظم و تا مدت‌ها در کلکته و ممالک اطراف انواع خبرهای هولناک در السنه و افواه مردم جاری و ساری بود و از وقوع این حادثه عجیبه مارکویس ولزلی نیز ترسی عظیم برداشت، نمی‌دانست چه کند. ولی از تاریخ وقوع این حادثه غریبه مدتی برنیامده، از شیراز خبر رسید که چراغعلی‌خان نوابی یکروزی در

1. Edmonstone

2. Lieut. Charles Pasley

3. Mr. Lovett

مجلس خود چنین گفته بود که: «هرگاه دولت انگلیس بخواهد خونبهای هر قتیل را بهاین صورت بلعده که بر قتل حاجی محمد خلیل خان داد، بهقتل ده سفیر دیگر مخیر است.»

خلاصه میجر ملکم سیم ماه آگست سنه ۱۸۰۲ از کلکته روانه شده، بعد از عبور دریای بنگاله^۱، در موسم باران، به تاریخ نوزدهم سپتامبر وارد مچھلی بندر گردید و از راه خشکی به محیلرآباد دکن آمد و بعد از قلیل ایامی به تاریخ ۱۵ اکتوبر وارد بمبئی گردید؛ و مستر لوٹ در عرض راه بیمار گردیده از عقب می آمد. بنابراین بالانفراده بمانجام این کارها پرداخت و مستر دنکن گورنر بمبئی که امیری نامدار و از اخیار روزگار بود، به دلالت میرعبداللطیف خان شوشتاری که از طرف سرکار کمپنی بهادر بمحاجت حاجی محمد خلیل خان مأمور آمده بود، از طریقه میهماننوازی، تمامی ناملایمات ایشان را متتحمل می گردید. و ملکم از طرف مارکویس ولزلی بهادر وکیل مطلق آمد، تا از راه انعام و اعطای مواجب با حسن وجهی رضایت تامة همگی را حاصل نماید که حاجتی بمناخله بیگانگان نماند. و چنین مقرر آمد که در اواخر ماه اکتوبر سنه ۱۸۰۲ نعش آن مرحوم را به کشتی حمل نموده و همراه مستر پسلی روانه بوشهر نمایند و چون وارد آن بندر گردیدند، حادثه مذکور، در نظر ایرانیان هیچ تأثیری ننموده بود. و از کاغذ ملکم (اکتوبر سنه ۱۸۰۲) که از بمبئی به کلکته می نویسد چنین معلوم می گردد که به جهت آقامحمد اسماعیل پسر آن مرحوم و دیگران یک لک روپیه به سبیل انعام و مواجب بیست و چهار هزار روپیه سالیانه ارسال و مقرر گردید. و به جهت مصارف خبرات برای فقرای عتبات عالیات سالی دههزار روپیه معین آمد. و اعضا و اتباع سفارت نیز هر یک بفرانخور حال مواجب و انعام یافته، چنان که مذکور شد موازی یک لک روپیه به نام نامی مارکویس ولزلی بهادر به ایشان ابدال رفت. و این کار ناگوار را بدینسان انجام داد و مارکویس ولزلی یک معدرتنامه مصحوب مستر منستی بالیوز بصره و دیگران با جامهای سیاه که نشان عزاداری است بمدریار

1. Bay of Bengal

ایران فرستاد و نامه و هدایای فوق را ایشان برداشتہ بمحضور اعلیحضرت فتحعلی شاه رفتد کہ: یک تن از مأمورین نظام و یک کمپنی سپاه نظام، از تاریخ وقوع این حادثہ، در بندر بمبئی محبوسند و این حادثہ ناگاه روی داده اعلیحضرت پادشاهی نیز از راه مراحم بیکران شاهانہ برهایی محبوسین فرمان داد و نامه و هدایای ایشان را پذیرفته و مستر منستی بمحل مأموریت خویشن برگشت و مستر وی^۱ معاون خویش را همراه نعش به بغداد فرستاد. و او نیز، بعد از طوف دادن و پرداختن بعضی مراسم شرعیه، نعش را به نجف اشرف آوردہ بمخاک سپرد

1. Mr. Way

از: دنکن گورنر بمبئی
به: آقا محمد حسن همشیرهزاده خان مرحوم
آقا صاحب عالی شان رفعت‌نشان

امروز که خطوط از دارالامارة کلکته رسیدند منجمله آن نوشته زیده نوئیان عظیم الشأن مشیر خاص حضور فیض معمور پادشاه کیوان بارگاه انگلستان اشرف‌الاشراف مارکویس ولزلی بهادر گورنر جنرال نظام ممالک محروسه سرکار کمپنی انگریز بهادر و امیر عساکر پادشاهی و سرکار کمپنی متعلقه کشور هندوستان از اجلاس کونسل بر این مضمون عز اصدار یافت که از ابتدای تاریخ رحلت ایلچی صاحب غفران‌پناه حاجی محمد خلیل خان مرحوم مبلغ هفت‌هزار و دوصد روپیه سالیانه به وجه مدد خرج آن عالی شان رفعت‌نشان از سرکار کمپنی انگریز بهادر مقرر و مشخص گردیده و بنام صاحبان دارالسلام بغداد و بصره، از حضور گورنر جنرل بهادر حکم صادر گشته که مبلغ ده‌هزار روپیه سالیانه بهجهت صرف اطعام و خیرات فقرا و مساکین که مثبتات آن بهروح پرفتح حاجی صاحب مرحوم مغفور عاید شود، معرفت یکی از متولیان مجتهد روضه مقدسه نجف اشرف مقرر سازند تشخیص یافته و برای برخوردار حاجی صاحب مرحوم در مدد خرج سالیانه بیست و چهار هزار روپیه و برای آقا حسین خواهرزاده خان مرحوم مدد خرج سالیانه دوهزار و چهارصد روپیه و برای قبایل ابوتراب متوفی که نوکر پسندیده خان مغفرت‌نشان بود سالیانه مبلغ ششصد روپیه و برای قبایل اسماعیل‌بیگ متوفی سالیانه سیصد روپیه تقرر یافته است. بنا بر اطلاع سامی به آن عالی شان رفعت‌نشان نگاشته شد.

محرره ۲۱ ماه نومبر سنه ۱۸۰۲

جناتن دنکن

و قونسولگری بندر ابوشهر در این اوان به نواب میرزا مهدی علی خان حشمت جنگ بهادر حواله و چون او می خواست که به دولت خود حسن خدمتی نماید و می خواست که مسئولیت و بار و تهمت میهمان‌گشی را از دولت انگلیس بردارد، لهذا بمعقل ناقص خود تدبیری اندیشید و از واقعه قتل حاجی خلیل خان خبرهای دروغ به مولایات اطراف انتشار می داد و این به طریقی که مسئولیت آن بخود آن مرحوم عاید می گردید و حال آنکه هیچ حاجتی به انتشار آن نوع خبرهای دروغ نمانده بود. و حادثه مذکور را مردم ایران به نظر تعجب ملاحظه می کردند که آیا در این کار چرا دولت انگلیس این همه اصرار می کند و به جای این همه مصارف گزاف، هر گاه یک سفیری دیگر به دربار ایران فرستاده بود، هر آیینه از این بلدانیها بیرون می آمد و رضایت تامة دربار ایران را حاصل می نمود و جماعت انگلیسیه بدین سبب نواب ممدوح را مقصو نموده، از بوشهر عزلش نمودند و مواجب دادند.

ترجمه از سیاحت‌نامه ادوارد وارنینگ^۱ صفحه ۱۳۴ (کازرون و شیراز و فیروزآباد)

پنجم اکتبر ۱۸۰۲ از بصره به‌جانب هندوستان روانه شدم و کشتنی را دلیل ما به‌کناره‌ای اندلخت و لکن معجلًا از هلاکت نجات یافتیم و به‌تاریخ هفتم ماه عصری محاذی بندر ابوشهر لنگر اندلختیم. و من در آنجا با کمال اسف انجام نافرجام، یعنی قتل حاجی خلیل‌خان ایلچی ایران را که به‌سفارت هندوستان رفته بود شنیدم و هرچه که در خصوص این واقعه ناگوار شنیدم این بود که با اصل واقعه اندک تفاوتی می‌داشت و اهالی ایران آنرا از امور اتفاقی می‌دانند. و چون از استماع خبر مذکور مدتی برنيامده بود از این جهت هنوز این خبر بر السنه و افواه مردم دایر و سایر بود. و حاکم و اهالی آن شهر به‌جهت ابراز مراسم تعزیت و سوگواری دکانها و بازارها را تا سه روز بستند و به‌اجرای اعمال و بعضی رسوم شرعیه که بر فوت اعاظم رجال آن کشور در ایران معمول است پرداختند.

حاجی خلیل‌خان مردی بود دانا و جلیل‌القدر و اکثر بزرگان ایران از نفوذش بر فتحعلی‌شاه با او بد شله بودند و از کثرت قدرت و دولت و رتبه و جاهش حسد می‌بردند. و از اعاظم دولتمردان ایران به‌شمار می‌آمد و در بوشهر یک پسر از وی مخالف است که حال یازده سال دارد و دولت انگلیس محض پیورش او کمال جوانمردی و همت و انسانیت ابراز و اظهار نمود.

^۱. Edward Warning

تاریخ تولد از بیاض سفیر

تاریخ تولد نور چشمی اعز من روحی محمد اسماعیل طول عمره در بندر ا بوشهر
سیم ماه مبارک رمضان سنه ۱۲۰۷ هـ ساعت و بیست دقیقه از طلوع آفتاب

باز از فیض ابر ازاری

لاله بشکفت و غنچه شد خنلان

ز اعتدال هوا نیروزی

عالی پیش شد دویاره جوان

پای هر گلبنی نمایان شد

معدنی از جواهر رخشان

بادمنوشان به باغ می گویند

که مریزاد دست تاک نشان

عقل گوید همی که می بینم

در گلستان بنفسه و ریحان

عطر پرور چو طرہ حورا

عنبر آگین چو کاکل غلمان

شامدان ریاض بستان را

خاطر آسوده شد ز بیم خمان

ریخت از بس ز گوش و گردن گل

گوهرتر به ساخت بستان

بالب پر ز خنله پرسیدم

شرح این حال و حالت از دهقان

گفت عمری دراز روی پسر

بود حاجی خلیل خان به جهان

سنه ۱۲۰۷

از تاریخ سفارت سر هرفرد جنس بارونت

بعد از وصول بصره در سنه ۱۷۸۴ که می خواستم معجلًا زبان فارسی بیاموزم؛ و حصول چنین آموزگاری در بصره و بوشهر که در فارسی علمش کافی باشد و فارسی را درست بداند دشوار می نمود. اول دفعه ای که من در سنه ۱۷۸۴ شیراز می رفتم، هنگام رفتن و آمدن هر دو، قدری در بوشهر توقف نمودم و از آنوقت با یک تاجری حاجی خلیل نام که بعدها از جانب فتحعلی شاه به سفارت حکومت بنگاله^۱ در هندوستان مقرر آمد آشنا شدم. وی هنگام عزیمت به کلکته در جنگی که فیما بین سپاهیان کمپنی و اتباعش روی داد در بمبئی به قتل رسید. او دختر آفاکوچک را که از تجار بسیار معزز محترم است به زنی گرفته بود، لهذا به آقا محمد نبی برادر زنش مرا معرفی نمود. مرا با او به بصره فرستاد که از جانب او در آنجا وکیل باشد و از مال التجارهای که بمحواله اش می آید حق سعی بردارد. پس ما روانه بصره شدیم. و از این مدتی بر نیامده کاروبار و تجارشان بالا گرفت و بیشتر اتصالات تجارشان به توسط جهازات به کلکته و خلیج فارس دایر و سائر بود. بدین سان یک رشته تجارت وسیعی با حاجی خلیل در بوشهر و آقا محمد نبی در بصره و ایضاً با تاجری از جماعت پرتکالیه^۲ فرنگ سینور فیلیپ دا کروز^۳ در کلکته و با مستر منستی و خود مؤلف (مستر جنس) در بصره و ملا فیروز بن کاووس مؤلف جارج نامه در بندر سورت و میرعبداللطیف خان و میرزا محمد علی خان شوستری مشهور بمعیرزا کربلایی در بندر بمبئی گشودند. و حاجی موصوف

1. Bengal Government

2. Portuguese

3. Singor Philip Da Cruz

بلاشک از اعاظم تجار آن دیار به شمار می‌آمد. و بیشتر تجارت‌شان با هندوستان است. و حین معاودت جنرال ملکم که می‌خواستند یک ایلچی از ایران به هندوستان بفرستند، حاجی محمد خلیل فواید متصوره آنرا فوراً دریافته قبول نمود. و شهرت و دولت و مراسلات و معاملات حاجی محمد خلیل با دریار ایران، بجهت او، وصول دریار را به‌سهول وجهی تحصیل نمود. و از انتخاب چنین دولتمندی که زحمات و مصارف سفارت را بلا مراراجعه بمخزینه پادشاهی می‌توانست متحمل بشود، شاه را خوش آمده او را بخطاب خانی و عالیجاهی و استعمال جیغه^۱ و لباس دریاری و زین و لجام مرصع بین الانام مفتخر و مباہی گردانیده، رخصت انصراف داد. و مقاصد غرض آمیزش که محض تحصیل منصب و جاه مرتب شده بود، انجامش در بمبهی ظاهر گردید، که مشهور است. و هر کسی که به‌این مطلب به‌نظر عبرت غور کند بلاشک آنرا از مثلهای عبرت آمیز دنیا خواهد دانست. چه هوی و هوشهاست که ما در کمال آرزو طالب آنیم، مگر به‌تقدیرات ریانی حصولش برای ما ممکن نمی‌شود.

تلبیر کند بنده و تقدیر نداند تدبیر به‌تقدیر خداوند چه ماند

اسامی وراث مرحوم حاجی محمد خلیل خان

فاطمه‌خانم یا حتف‌خانم ترکیه

شهربانو خانم دختر

آقا کوچک

آقا محمد اسماعیل

تولد: بوشهر سنه ۱۲۰۷

وفات: پاریس سنه ۱۲۸۵

و نام نامیش در کتب ذیل مرقوم است:

مراسلات ملکم - تألیف ویلیام کی.

تاریخ ایران - واتسن.

1. a piece of Jewellery

انگلیس و روس در شرق - سر هنری رالینسون
 تاریخ جنگ انگلیس در افغانستان - کی.
 تحفه‌العالم - تأثیف میر عبداللطیف خان شوشتاری برادر میر عالم بهادر وزیر دکن.
 روضة‌الصفای ناصری.
 ناسخ التواریخ.
 مسیر طالبی - تأثیف میرزا ابوطالب خان.
 سیاحت‌نامه - ادوارد وارنینگ.

منتخبات اخبار کلکته، بمبئی و مدراس

۱۰ جون ۱۸۰۲ بمبئی کوریر^۱
 ۱۰ می ۱۸۰۲ (صفحه ۳۲۰)

از بحرین روانه بوشهر شده، هجدهم ماه فبروری گذشته به آنجا رسیدیم و بمبئی فریقت کپتان مارگوتی^۲ در لنگرگاه بوشهر حاضر و منتظر اوامر ایلچی ایران بود که روانه بمبئی شود. پس ما را از بوشهر به بصره فرستادند و یک ماه آنجا توقف کردیم و بعد از آن به بوشهر برگشته، به بمبئی فریقت پوستیم.

۲۴ جون ۱۸۰۲ بمبئی کوریر ۲۹ می ۱۸۰۲
 (صفحه ۳۲۳) - پذیرایی جناب ایلچی ایران

یک جماعتی مشتمل از سکرتری سرکار رابت ریکارdz^۳، آجودان جنرل، لفتننت کرنل گاردن، لفتننت کرنل بودن^۴، مصاحب گورنر میجر ویلسن، کپتان اسپنس^۵ با نیکولا هنکی اسمیت^۶ بالیوز سابق بوشهر که از دوستان خود ایلچی است و مترجم بود، روز پنجشنبه گذشته ساعت سه عصر برای ابلاغ تهیت ورود از طرف جناب گورنر بمبئی روانه شدند. و چون جماعت مذکور به جهاز دنکن رسیدند

- 1. Bombay Courier
- 3. Robert Rickards
- 5. Captain Spens

- 2. Captain Margotty
- 4. Lieut. Col. Boden
- 6. Nicolas Hankey Smith

پانزده تیر توب سلامی یافته و در هنگام نزول نیز به همان نوع احترامات نایل آمدند.

و ایلچی جماعت مذکور را با تعارفات معمول پذیرفته و چنین اظهار نمود که: «من امیدوارم که شخصاً و معجلأً با تمام اعضا آشنا شده، آمد و شملان زیاده و ساده خواهد شد.» و جناب ایلچی این را افزود که تا صبح شنبه ساعت شش بر جهاز توقف نموده و در آنوقت پایین آمد، معجلأً به سوی خانه که در بایکله^۱ برای نزولش مهیا و آماده ساخته اند خواهد رفت. و دو سه روز، تا از خستگی سفر طوفان آمیزی که در راه دیده است بیرون آید، بر کشتی توقف خواهد نمود و شرف بار خواهد یافت. پس جماعت مذکور رخصت یافته پایین آمدند.

(صفحة ۳۲۴)

صاحبان فوق با مستر استرجی میهماندار، صبح شنبه ساعت شش به بالون که در کمال زیب و زینت آراسته شده بود سوار شده، بر جهاز دنکن بالا رفتند و بهورود بهیک شلیک سلامی مفتخر آمدند. و یک کشتی که از آلات موسیقی مشحون بود همراه بالون روانه و بندریوتهای دیگر نیز به معیت آنها روانه شدند و برای این که بعض اعضا و اتباع سفارت همراه ایلچی به کناره بیایند در هر کدام آنها یک تن از مأمورین بحریه مأمور بودند.

تخميناً ایلچی ساعت هفت از دنکن فرود آمد، بر یکی از بوتهای جهازات پادشاهی سوار شده به ۱۷ تیر توب سلامی مفتخر آمد و بوتهای دیگر به انتظام تمام از عقبش روانه شدند و این سواری از یک راه مخصوصی می آمد تا از جهاز شیفون^۲ نام و کارن والیس^۳ و بمیشی گذشته، که اینها دکلها را به بیرقهای گوناگون آراسته بودند تا هر کلام اینها شلیک علی حده نمایند و بدین آیین و انتظام به آواز موسیقی به کناره رسیدند.

و چون ایلچی بخششکی قدم نهاد از توبخانه هارنی باتری ۱۷ تیر توب

1. Byculla

2. Chiffone

3. Cornwallis

سلامی دریافت و را برت هنشا و هنری فاست و میجر جنرل بلاسیس و کرنل کار، آن جناب را پذیرفته و سکرتری حکومت یکانیکان را به خدمت ایلچی معرفی می‌نمود و مرتبه و مقام هر یک را علی‌حده عرض می‌کرد و این رسم تعارف انجام یافته، ایلچی بر پالکی سوار شده و در نهایت آرامی از میان کوچه‌بندیهای سپاه که از کنار بندر تا دروازه کلیسا^۱ صفت احترام بسته بودند به آواز موسیقی روان شده، به سلام نظام نایل گردیده و پس از آن پالکیهای صاحبان موصوف و بعد از آن پالکیهای اعضا و اتباع سفارت و در پیش روی سواری نیز اسبهای یدک با طبل و علم و غیره و غیره روان و ازدحام کثیری از فرنگی و بومی برای تماشای استقبال ایلچی جمع گردیده و جمعیت‌شان بمحدى زیاد بود که گویی پالکیها بر دوش مردم روان شدند. و از دروازه کلیسا ایلچی به‌طرف خانه که در بیرون شهر برای نزولش مهیا ساخته‌اند، پالکی سوار مع سواران و خدم می‌رفت و دویست تن سپاهی نیز همراهش می‌رفتند تا آن‌که بمخانه مذکور رسید. و از کثرت ازدحام گویا تمام راه یک وصل آدمی بود و هر کس طالب دیدار و احترام آن اجنبی عالی‌شأن بودند. و این را ما با کمال خوشحالی می‌افزاییم که از آن نوع احترامات و احتراسات فائقه‌ای که جناب ایلچی بلدان نایل گردید نهایت امتنان از خانه خوبی که برای توافقش مقرر کردماند اظهار نمود.

اول جون سنه ۱۸۰۲ بمبئی کوریر ۵ جون سنه ۱۸۰۲

(صفحه ۲۵)

روز دوشنبه گذشته جناب حاجی خلیل خان ایلچی ایران رسمًا شرف بار حضرت جمس ریوت کارناک گورنر بمبئی^۲ را حاصل نمود و با یک جمعیت عظیمی جتابش با سواران و ازدحام تماشایان داخل قلعه شدند و قریب ساعت چهار از عمارت‌بایکله همراه صاحبان عظامی که روز ورودش بالای جهاز رفته بودند، که

حال نیز همراهی نموده‌اند، بیرون آمد و از عمارت سکرتری^۱ تا بهسرای حکومت^۲ سپاه نظام کوچه‌بندیها کرده و جناب ایلچی از میان آنها گذشته و هنگام عبور سلام نظام می‌یافت. و چون جناب ایلچی به درخانه حکومت رسیده گورنر بهادر در دم پلیعا بمعلاقات ایشان پیش آمد و چون رسم ملاقات بعمل آمد محسن اعلان این امر یک شلیک توب سر دادند. پس آن جناب را به مجلس دربار^۳ بردند و چون داخل شد، دسته موسیقی «پادشاه سلامت بادا»^۴ نواخت. و مستر استرجی پیش آمده مأموریت خویشتن را عرض نمود. پس همه مأمورین پادشاهی و کمپنی که در سرای حکومت جمع آمده بودند به جناب ایلچی معرفی شدند و جناب آخرالذکر کمال رضایت از احترامات و احتراماتی که درباره‌اش معمول داشته‌اند اظهار نمود و تخمیناً ساعت شش و نیم رخصت یافته بهمنان احترامات عسکریه‌ای که به قلعه آمده بود بهایکله برگشت.

و جناب گورنر چهارشنبه را برای بازدید جناب ایلچی ایران مقرر نموده، تمام رؤسای سيف و قلم پادشاهی و کمپنی یک‌قدری پیش از ساعت چهار در سرای حکومتی جمع آمدند که با گورنر بهادر همراهی نمایند و از توبخانه هارتبی با تری عزیمت‌ش را بهیک شلیک توب اعلان نمودند که از خانه بیرون آمدند و با سر ویلیم سایر^۵ سوار کالسکه شدند و جان هکتر چری^۶، اعضای ثانی شورا و جنرل نیکالسن^۷ حکمران سپاه و صاحبان دیگر، هر کدام در کالسکه خودشان علی‌حله، سوار شده روانه شدند و دسته موسیقی با طبل و علم و اسبان یدک از پیش رویشان روان و بدین‌سان از پرل رود^۸ که بندهی بازار^۹ باشد روانه و سیصد نفر سپاهیان بنگاله نیز آمده به‌ایشان پیوستند. و ازدحام غریبی شد، به حدی که عبور و مرور مشکل آمد و باز پذیراییشان به‌شلیک دیگر اعلان گردید. و معرفی

1. The Secretary's Office

2. Government House

3. court

4. God save the King

5. Sir William Sawyer

6. John H. Cherry

7. General Nicholson

8. Parel Road

9. Bhendy Bazar

مذکور با رسومات معمول مقارن و میهمانداریش نیز با کمال ممتازیت مشرقی بعمل آمد. و گورنر بهادر تخمیناً ساعت شش رخصت یافته، از خانه ایلچی در پالکی سوار شده، به همان آین و احتراماتی که آمده بود برگشت.

کلکته گازت - ۲ دیسمبر سنّة ۱۸۰۲

مدراس کازت - ۶ نومبر سنّة ۱۸۰۲

(صفحه ۳۴۴ و ۳۴۵)

ضیافت اهالی بمبئی به اعضای سفارت ایران

در تماشاخانه گرانت روڈ^۱، بعد از وفات حاجی خلیل خان

روز دوشنبه جماعت انگلیسیه بمبئی یک ضیافتی بمعبداللطیفخان و اعضای سفارت ایران به یادگاری محبت‌های دوستانه‌ای که فیما بین ایشان و آن اجنبیهای عالی‌شأن روی داده بود دادند و عمارت تیاتر را که تماشاخانه است بهجهت این میهمانی انتخاب کردند و یک جای وسیعی برای میز شام و گستردن سفره طعام مستثنی داشتند و آنجا را طاقها بستند و به قندیلهای کوچک گوناگون آراستند و دم دروازه‌اش ستونهای هرمانوار ساخته و به قندیلهای رنگارنگ که تأثیرهای نیکو می‌داد آراستند و نشان دولت ایران را بالای تماشاخانه نصب نموده. و پیش رویش، یعنی داخل تماشاخانه را به نشان دولت پادشاه مهریان خودمان آراستند و از پرده‌های گل و ریاحین و تزیینات شایسته دیگر درونش را زینت دادند.

و تخمیناً ساعت ده جناب گورنر و عبداللطیفخان و آقا حسن مع اتباع و میجر ملکم داخل مجلس شدند. و در این وقت دسته موسیقی فوج هشتاد و ششم و توپخانه به آواز «پادشاه سلامت بادا» به‌اکمل وجهی نواخته، رقصی فوراً شروع گردید. و رقصی با صرف طعام شبانه تا صبح امتداد داشت. و این اجرایات و تدارکات ضیافت، تحسینات عمومی یافته و کارگزارانش نیز موجب تحسین و آفرین میهمانان آمدند.

1. Grant Road Theatre

دارالاماره قلعه ویلیم^۱
 ۱۸۰۲ آگست سنه
 (صفحه ۱۰۲)

بملاحظه وصول خبر ملالت‌آئر وفات حاجی خلیل‌خان، ایلچی اعلیحضرت پادشاه ایران مأمور دربار دولت انگلیسیه، بهناب اشرف‌الاشراف گورنر جنرل بهادر، جناب معظم‌الیه با کمال مهربانی باری را که می‌بایست فردا منعقد بشود تا روز پنجشنبه آنرا بهتأخیر افکند.

برجس کامک^۲

بوشهر
 ۱۸۰۳ - ۱۷ دیسمبر ۱۸۰۲

و من با کمال خوشحالی است که ورودمان را در بمبئی فریقت رونزبورن^۳ بعد از یک سفر طولانی از بمبئی به بوشهر بهتاریخ یازدهم ماه می‌نویسم. نعش جناب حاجی خلیل‌خان سفیر مرحوم را بهتاریخ ۱۷ ماه از اینجا به بصره فرستادند که سمیول منستی بالیوز انگلیس مقیم آنجا به‌کریلا خواهد فرستاد

و مستر چارلز پسلی، تا هنوز معلوم نیست که آیا به دربار ایران به‌طهران خواهد رفت یا نه، مگر عنده‌الحاجت، محض احتیاط به‌تدارکات سفر مشغول است.

از تحفة‌العالی تأییف میر عبد‌اللطیف خان شوشتاری
 برادر میر‌عالیم بهادر وزیر دکن

دیگر از آن جمله عالی‌شأن حاجی محمد خلیل بن حاجی محمد قزوینی بود وی

1. Government House, Fort William
 3. Ravensborne

2. Burges Camac

از اعاظم تجار و صاحب سرمایه خطیر و در حسن ذات و مکارم اخلاق بی‌نظیر، بمصاحبت و مجالست بسی از ارباب فهم و مستعدان رسیله و از هر بوستان گلی چیله، مدرکی عالی و ذهنی قوی دارد. پرتو انوار ارباب کمال بر مشاعر احوال او تافه و با هر فرقه‌ای از دانشمندان نزد آمیزش باخته و در تهذیب اخلاق بسی نفس گلداخته است. اماکن عالیه در عراق عجم و بندر ابوشهر دارد هنگام آرام و انتظام سلطنت به سکونت عراق پردازد و در برهم خورده و شورش به بندر ابوشهر لنگر اقامت اندارد. و همیشه مقرب سلاطین جم‌جسم و در نظر اعاظم و ارکان معزز و محترم با من موتدی خاص و الفتی به اختصاص دارد. بعد از افتادن به قید چاه هندوستان و آوارگی از آن ممالک بهشت‌نشان، تا این زمان پیوسته علی‌التوالی بمعراسلات الطاف سمات خاطر را قرین انبساط داشته. از رقایم او و سایر دوستان معلوم شد که قهرمان زمان محمدشاه قاجار او را نوازش و بخطاب ملک التجار قرین مبارفات و افتخار فرموده. و در این ولا نیز معلوم شد که شهنشاه جم‌اقتدار، ظل‌معدلت‌شمار، فتحعلی‌شاه قاجار که صیت سطوت و عدالت و رعیت‌پروری او خافقین را ملاماً دارد، به قدرشناسی که این پادشاه معدلت دستگاه را هست، به استعداد ذاتی و قابلیت فطری او پی برده است، به رکاب ظفر اتساب طلب فرموده و از فرط مرحمت او را از جرگه تجار برآورده لباس دیگر پوشانید و در سلک امرای عظام و مقربان بزم سپهر احتشام منسلک گردانید مراحم بیکران شاهانه و عطوفت بی‌پایان پادشاهانه خسروانه بر ساحت احوال او تافت و از آن شاه سلیمان‌شأن بخطاب خانی و عالیجاهی سرافرازی یافت. خلمت بلندپایه جلیل‌القدر سفارت مملکت وسیع‌الفضای هندوستان به‌او مفوض و سرآمد اعاظم و اعیان گردید. یگانگیش با من به حدی است که مزید بر آن متصور نیست. اعانت و یاری و دلجویی و غمخواری اصدق‌آ و ارباب کمال، خاصه به‌این عزلت‌گزین زاویه ملا، هنگام بودباش بدین کشور دوزخ‌مثال و گرفتاری به‌دست این قوم بدسگال، آن امیر اعظم در طی به‌هر حالی از احوال مطمئن نظر و نصب عین بود، در هیچ وقت از خود به قصور راضی نشده است. در حین تسویه این احوال که شروع سال همایون‌فال شانزدهم از مائه سیزدهم است سنّه ۱۲۱ در

خطه حیدرآباد، بهامید لقای آن یگانه روزگار، جاذبه شوق عنان اختیار را از دست صبر و قرار ریوده چشم در شاهراه انتظار چار است، تا بهقدوم میمنتلزوم، این خاک تیره رشک بهشت عدن و دیله رمد رسیده هجران کشیده روشن گردد سلیقهاش در معاشرت انام و وسعت خلق و خوش مشربی او بمحدی است که با هریک از امم مختلفه الفتی استوار دارد که هیچ یک را از رهگذر وصل دیگری گرد کلفت نمی‌رسد.

و در این بین بهوساطت عالیجاه ملک التجار حاجی خلیل خان قزوینی، فرمان واجب‌الاذعان از حضور بندگان اقدس ظل‌اللهی اعلیٰ شاهی فتحعلی‌شاه قاجار، بنام خاکسار متضمن مراحم بیکران شاهانه و تکلیف عود به‌وطن مألف و رسیدن به‌پایه سریر معدلت مسیر رسید و از ورود فرمان شاهی منیرالملک بیشتر متوجه گشته، ملاقات و بهم رسیدن مرا و لخوی را از روز اول حایل شده بود، این زمان رفت‌وآمد مراسلات را نیز ممانعت نمود و برآمدن از آن شهر - حیدرآباد دکن - را نیز به‌کلی مانع آمد. این خبر که به‌اطراف منتشر شد و توقف من به‌طول انجامید، خان معظم‌الیه که عازم آمدن بهمی بسفارت بود، با اعاظم و اکابر انگلیسیه برنگاشت که مرا قبل از ورود او بهمی از حیدرآباد روانه نمایند. گورنر جنرل مارکویس ولزلی بهادر که ذکر او گذشت و گورنر دنکن بهادر گورنر بهمی که با من از قدیم دوست بسی بزرگ‌مرتبه و فرشتمخصال است به‌وکیل کمپنی در حیدرآباد که نام او گذشت نوشه که با منیرالملک بدروشی سخن راند و مرا روانه نمایند و چنان شد. بیلادی که منیرالملک توانست کرد این بود که از من کاغذی متضمن بعضی اقاریر گرفت که: «سفارش میرعالیم را به‌هیچ‌یک از سرداران کمپنی و او را اعانت نمایی و در سرکار نظام علی خان به‌هیچ‌وجه داخل نسازی». و طرفه‌تر این است که در ایام بودباش من، هر بلندی و پستی که در آن سرکار می‌شد، منشأ و محرك مرا می‌دانست.

از میسر طالبی میرزا ابوطالب خان

تفصیل این مجلل این‌که در سه ماه قبل از این، نعش حاجی خلیل خان ایلچی

ایران که در بمبهی بمخانه جنگی ناگهانی کشته شده بود، به حکم گورنر جنرل بنگاله بمصره آوردند. مستر منستی مأمور گردیده بود بمعوض اکرام مافات که در حیات او منظور بود، نعش او را به بغداد برد و زیارت کاظمین علیه السلام کنایله، به سامره و از سامره باز به بغداد برد و از آنجا به کربلا آورده در نجف اشرف دفن نماید. در اثنای این سلوک لوازم خیرات و انعام خلمه عتبات و ترک سواری نعش، به نام کمپنی و شاه ایران بعمل آرد و در اخراجات آن کفایت منظور ندارد، و مستر منستی را بسب طول مدت سفر، رفاقت نعش بمنفس خود ضرور ندانسته، به همراه مستر وی، تالی خود که در بصره به وزیر اشتهرار دارد، به بغداد فرستاده مواضعه کرد که چون دور به آخر و نعش به کربلا رسید او را خبر دهد تا او از بصره به راه فرات، بسموات و از آنجا به نجف اشرف آمله، بحضور خود نعش را دفن نماید. مستر وی نعش را بر کشته به بغداد آورد، به تبرک و شأن لایق به کاظمین فرستاده منتظر مراجعت نعش در بغداد ایستاد و در صدد این بود که حسب الاشاره صاحب خویش رفاقت نعش تا آخر دوره و خرج واخر انکار نماید. عجمیان یهودی صفت که بمخانه مستر جنس آمدورفت دارند از مشاهده آنچنان تعظیم برای نعش یکی از امثال خود به مقام حسد برآمدند و خواستند که خللی در آن اندازند. مستر جنس را تخریف کردند که چون تعظیم نعش راضی از جانب نصرانی در بلاد عثمانی بعمل آمد، احتمال دارد که قصاص و ارباب فتوای بغداد حکم بمنع آن نمایند. چون مستر وی که مبنای آن تعظیم است در خانه تو فرود آمده، تو را نیز در آن اثنا اهانتی رسید. مستر جنس که مردی خفقاری مزاج و برداشت تعب و تبدیل اوضاع مقرری روزمره خود ندارد سخن آن جماعت را شنیده مشورت از مبالغه در تعظیم نعش و رفاقت مستر وی بر آن منع نمود و گفت که بهتر این است که امر نعش را بر یکی از مسلمانان گذاشته، مستر وی به مصره برگردد. و مستر وی اگرچه از طول مدت سفر که در دو ماه بسبب سر بالائی آب از بصره به بغداد آمده بود و دو سه ماه دیگر تا آخر دوره می بایست دلتگ بود، اما حکم گورنر جنرل و مستر منستی را در پیش کرده ممنوع نتوانست شد. مستر جنس که مبالغه در ترک رفاقت مستر وی و مراجعت او داشت، صلاح

در این داستن که خبر وقوع طاعون در بغداد و شهرهایی که عبور نعش بر آن بوده شهرت دهد تا مستر وی را عذر در معاودت بهم رسید. همان عجمیان گواهی دادند، چون با وجود وقوع طاعون مستر وی موافق قانون مستعمره انگلیس خلاف حکم گورنر جنرال می‌توانست کرد، عزم مراجعت به بصره جزم نمود و نعش را به آقانظرعلی، داماد آفانی، سوداگر مشهور بصره که به حکم قرابت و التماس مستر منستی رفیق جنازه مذکور بود بازگذاشته برگشت. اما چون بدین مکان که من متوقف شدم رسید، مستر منستی که خبر طاعون را شنیده بود، و از بطن کار خبر نداشت، از ترس این‌که همراهیان مستر وی کسی طاعون به همراه آورده باشد، وی را از دخول در عمارت معقل منع و در این مکان توقیف کرد. چنانچه تا روز ورود من بر کشتهایا در آن مکان می‌گذرانید. آن روز مهمان او بودم و او خبر من به مستر منستی فرستاد.

میرعبداللطیف خان

در بغداد مسموع شد که آن بزرگ در بمبئی و قصد بصره با نعش حاجی خلیل خان دارد، امیدوار شدم که در آنجا خواهم دید. در بصره مفصل احوالش معلوم گردید که بعد ورود حیدرآباد منیرالملک نایب آصف جاه که قابو یافته میرعالیم بهادر را بی‌اقتلار محبوس کرده بود، به تقریب خویش محاسبه دروغی برآورده، مدت‌ها توقيف او در آن شهر کرد. بالآخره گورنر جنرل بنگاله و مستر دنکن به جهت میهمانداری ایلچی ایران از آن مخصوصه برآورده، بمبئی آوردند. با آن‌که حاجی خلیل خان کشته شد، به انتظار ورود ایلچی دیگر خدمتش را در بمبئی نگاه داشته‌اند. حرکت آن والاژاد از بمبئی در این زوایها متصور نیست.

آفاحسن برادرزاده حاجی خلیل خان مرحوم ایلچی ایران مومی‌الیه در قضیه خانه جنگی ناگهانی، از حمامت و خودسری رفقای خان موصوف و تهاؤن عدم التیام مستر استرجی میهماندار که جوانی بخود مغور، نکرده‌کار است، در سفر ایران همراه ملکم از نظریازی ایرانیان بر حسن خویش دل‌آزردگی داشت روی داده بود. و پنج‌شش زخم گلوله بندوق برداشته بود، قطع از حیات و ماهها بر فراش، گاهی تجویز قطع پا، گاهی عزم فصل ران او می‌شد. بالآخره به‌سبب مهارت داکتران فرنگ و نیکو خدمتی عظامی انگلیش که به‌همگی همت مصروف آن بودند، بی‌نقصانی به شد و رئیس رفقای حاجی خلیل خان شده، به انتظار این‌که شاید ایلچی‌گری بدلو مفوض شود، در بمبئی توقف داشت. از سرکار کمپنی جیره و مواجب بدیشان می‌رسید و عزت و احترام می‌کردند. آخرش چون سفارت هند به‌نام آقا محمدنیبی سوداگر بصره معین شد، با سایر رفقا عود به ایران کرد. اگرچه از علوم و فر بزرگی بهره‌ای نداشت، اما بسیار آدمی‌وش و نجیب‌اطوار می‌نمود و حرکات و سکناتش ملایم بودند. دو مرتبه دعوت چاشت کرد. هر بار در حین نزول

تاریخ سفارت حاجی خلیل خان و محمد نبی خان به هندوستان

مراتب تعظیم و انسانیت به تقدیم رسانیده دو سه کس از رفقاء بهره‌ای از سخن و طبع شعر داشتند و تادیری مسئله‌ات از اوضاع فرنگ خصوص فریمن^۱ از من می‌نمودند.

1. Freemason

روضه‌الصفای ناصری

جلد نهم

و قایع سنه ۱۲۱۵ هجری

چون در این سال سر جان ملکم سفیر دولت بهئه انگلستان از هندوستان در زمان فرماننفرمایی مارکوپس ولزلی مأمور به ایران گشت و بعد از ورود به دارالخلافه طهران بحضور حضرت پادشاه والاچاه فتحعلی‌شاه قاجار مشرف گردید و تکمیل مهمات مأموریت خود را به انجام رسانید، از جانب حضرت شهریاری حاجی خلیل‌خان قزوینی ملک التجار ایران بهرسالت و سفارت هندوستان مأمور گردید و به همراهی سر جان ملکم روانه مقصد شدند.

و قایع سنه ۱۲۱۹ هجری

که حاجی محمد خلیل‌خان قزوینی ملک التجار ایران به سفارت هندوستان و رفاقت جزل ملکم بهادر سفیر حکمران هندوستان رفت بود. پس از ورود به مبنی کارگزاران آن دولت قوی صولت مقدم او را محترم شمرده، لوازم تکریم و تحریم به ظهور آورد، او را متزلی مخصوص داده بودند و معادل دویست کس صالوات هندو با چهار تن از ارباب مناصب انگلیس تحریم و کشیک او را تعیین گردیده بود. روزی قریب به غروب آفتاب که فی الحقیقہ زوال آفتاب عمر آن سفیر بود همراهان او به اصطیاد طیور و وحوش تفنگی اندلخته به قتل بسیاری از آن حیوانات بی‌گناه که بملت اهالی هند و طایفه هند آنرا زند خوانتند و قتل آنان را گناه دانند اصرار کردند. هندیان در مقام ممانعت و مناصحت برآمدند تا کار بعثاجرت انجامید و از همه ملازمان، سفیر ایران از خانه فوقانی قدم بیرون گذاشته که دفع این هنگامه کنله ملازمان وی گمان برداشت که او به جهت تقویت

چاکران خویش بیرون آمد، ماده مخالفت غلیظ گردید و دست به‌اسلحه برداشت و با صاحب منصب صالدات پای مجادلت پیش نهادند او نیز گمان خطاب را که عزم محاربه دارند بنیاد مخالفت نهاد و سرباز را بر گرد خود جمع کرد تا از دوسوی کار به‌نزاع انتزاع یافت و تفنگ انداختن درگرفت و در آن اثنا تیری بر حاجی سفیر فرود آمد و جان را بدرود کرد حاکم آن شهر چهار نفر کپتان را با دو صد صالدات گرفته مقید نمود و قضیه بر فرمان‌نفرمای هندوستان عرضه کرد. جناب مارکویس ولزلی وزیر دولت بهیه انگلیس و حکمران ممالک هندوستان از این اتفاق عجیب برآشفت. فی الفور نامه برنگاشته و مستر منستی نام انگلیس بالیوز بصره را با جمعی از معارف هند و انگلتره با جاماهای سیاه که شعار ماتم و دثار سوگواری است بخدمت پادشاه ذی‌جاه ایران فرستاد و نامه در چمن سلطانیه و هدایای او را معروض داشتند. و چون او معروض داشته بود که چهار نفر انگلیسی صاحب منصب و دویست کس صالدات هندی را محبوس کردند و این امر نه با دلخواه، به حکم قضا صدور یافته و از این قضیه منفعلم و عذرخواه این حادثه عجیب‌ام، پادشاه جم‌جاه ایران دانست که این حکایت بعمد وقوع نیافته و سهواً چنین اتفاق رفته، حکم به‌رهایی گرفتگان فرمود.

ناسخ التواریخ

جلد اول

تاریخ قاجاریه

و این هنگام فتحعلی‌بیگ نایب ایشیک آفاسی که به میزانی ایلچی انگلیس مأمور بود. ایلچی بر سید و چند قطعه الماس و چند سنگ آینه و مروحه صنیل و عود و دیگر اشیای نفیسه که از فرنگ و هند ایلچی حمل داده بود پیش گذراند و نامه فرمان‌گذار هندوستان برسانید. شهریار فرستادگان را نیک بنواخت و حاجی خلیل‌خان ملک التجار را بمبلاغ جواب نامه و تثیید معاهدات دوستانه بهمراه سفیر مأمور ساخت.

و هم در این سال حاجی خلیل‌خان قزوینی که به سفارت هندوستان برفت، چنان‌که مذکور شد بدرود زندگانی گفت. چه آن هنگام که به اتفاق ملکم بهادر ایلچی انگلیس به بندر بمبنی درآمد، وزیر انگلیس دویست تن صالدات از بهر تعظیم او در خلمتش بازداشت، روزی چنان افتاد که یک تن از صالدات بی‌موجبی تفنگ گشاد داد سرهنگ ایشان او را بمععرض عتاب درآورد ملازمان حاجی خلیل‌خان خواستند تا گناه او را عذری تراشند و از سخط سرهنگش خلاصی بخشنده چون طرفین از لغت یکدیگر بی‌خبر بودند، در میانه هنگامه‌ها بلند شد و غوغای برآمد. حاجی خلیل‌خان از خانه بیرون شد که صورت حال بداند و آن فته بنشاند. از قضا تفنگی دیگر گشاده شد و گلوله بر حاجی خلیل‌خان آمد، او را بر جای خود سرد کرد. لارد ولزلی وزیر انگلیس چون بدانست سخت غمنده گشت و مستر منستی بالیوز بصره را از بندر ابوشهر طلب داشت، از در معذرت بدرجاه پادشاه رسول ساخت و هنگام توقف در چمن سلطانیه بحضورت شهریار پیوست و عذر بگفت و مورد اشفاق شاهانه گشت.

آقامحمد نبی بن آقا کوچک شیرازی بطنی فیروزه‌خاتم، تولدش هشت ساعت و ربع از شب چهارشنبه بیست و چهارم شهر محرم‌الحرام سنه یک‌هزار و یک‌صد و هشتاد و سه ۱۱۸۳ هجری (۱۷۶۶) مطابق اوائل که قمر در برج حمل و شمس در برج جوزا بود.

بموجب تاریخ سفارت سر هرفرد جنس بارونت بهایران، این فیروزه‌خاتم قبل از نکاح به آقا کوچک زن مستر دگلس^۱ رئیس کوتی^۲ بصره و بندر عباس کمپنی بهادر هندوستان بود. و از شوهر اول مستر دگلس یک دختر بهم رسید که در انجام تمام دولتش نصیب وی آمد. و این دختر در انگلستان تربیت یافته، با یکی از اعاظم انگلیسیه شوهر رفت. و چون دگلس فوت گردید زنش فیروزه‌خاتم سلمه شد و بمنکاح آقا کوچک که در آن عصر از اعاظم تجار بوشهر بهشمار می‌آمد درآمد و یک پسر و یک دختر آقا محمد نبی و شهربانو خانم بطنیه وی اند. و شهربانو خانم بمنکاح حاجی محمدخلیل بن حاجی محمد قزوینی درآمد که نتیجه‌اش آقامحمد اسماعیل است. و بموجب تاریخ مذکور از تجارت به آقا کوچک ضررها رسید و دست‌تنگ شد و آن دختر فرنگی بهجهت مادرش پیوسته، امتعه فرنگ می‌فرستاد.

بيانات تاریخ مذکور با بيانات سرکار فیض آثار بنده‌گان خدایگانی آقامحمد اسماعیل دام‌ظله العالی بموجب کاغذی که در اینجا عیناً نقل می‌شود فرق دارد و دختر دگلس همسیره والله آقامحمد نبی است.

از پاریس از آقا محمد اسماعیل

به لندن محمد نبی خان نبیره آقامحمد نبی مذکور

بمعرض می‌رساند که تعلیقۀ رفیعه مورخة ۲۶ شهر می را زیارت نمودم و مضامین مندرج مفهوم گردید. لدی بلک^۱ قریب چهل سال است که فوت شده است. ایشان همشیره والدۀ مرحوم محمد نبی خان می‌بودند. و این دو همشیره صبیه‌های دگلس می‌باشند و دگلس اسم سلسله‌ای است از سلسله‌های مشهور انگلستان. اسم ولد ارشد لدی بلک، سر فرانسیس بلک^۲ می‌باشد. حالا می‌باید قریب هشتاد یا نود سال عمر ایشان بوده باشد تویسل کسل^۳ که در دوره‌ام^۴ واقع می‌باشد، از املاک موروثی ایشان است. اگر به‌کسانی که در آن ملک ساکن می‌باشند کاغذی بنویسید و از چگونگی احوال ایشان استفسار نمایید، البته از احوال ایشان هرگاه در حیات باشند مستحضر خواهد شد و چنانچه فوت شده باشند از مسکن اولاد ایشان مطلع می‌گردیده و اسم ولد دیگر لدی بلک، جنرل رابت دادلی بلک^۵ می‌باشد. چون ولد ارشد لدی بلک صاحب لقب بارونت^۶ می‌باشد و اسم آن سلسله هرساله در کتابی که اسم آن رویال کلندر^۷ می‌باشد چاپ می‌شود و اگر آن کتاب را ابیاع نماید بخوبی از کیفیت مستحضر خواهد شد. والسلام.

بدتاریخ بیست و نهم (۲۹) شهر می سنه ۱۸۶۷ ع

محمد اسماعیل ابن مرحوم حاجی محمد خلیل خان قزوینی

اذ بری عرض و ارسال نمود.

سرنامه: بمنظر فیض منظر عالیجاه رفیع جایگاه دولت و اقبال همراه صاحب
والامقام محمد نبی خان دام عزمالعالی مشرف باد

Mahomed Nabee Khan

Grosvenor Hotel, Victoria Station

Belgrovia, London, S. W.

1. Lady Blake

2. Sir Francis Blake

3. Twisl Castle

4. Durham

5. General Dudley Blake

6. Baronet

7. Royal Calendar

و مستر جنس پیش از قونسولی بصره و بغداد و سفارت ایران مردی بود تاجر پیشه و در زمان حکومت زندیه سنه ۱۷۸۶ به بوشهر و شیراز رفت و با لطفعلی خان زند و میرزا بزرگ دوست گردید و در بوشهر بمحاجی محمد خلیل و آقا محمد نبی دوستی پیدا نمود و زبان فارسی را از آخرالذکر آموخت و چون اعلیحضرت جارج سیم^۱ پادشاه انگلستان می خواست که ایلچی یکسر از لندن به ایران بفرستد، او را محض زباندانی و رتبه رفیعه سری^۲ و بارونتی^۳ برداشت و زبان فارسی مایه سعادت بختش گردید و او را در کتابش استاد می خواند و چنین می نویسد که: «وی جوانی است دانشمند و آگاه و از فنون شعر و شاعری باخبر و 'قطره' تخلص دارد و خط را نهایت پاکیزه می نویسد.» و در این ایام از جانب حاجی محمد خلیل بدوکالت بصره معین و با مستر جنس روانه بصره گردید. و چنین مقرر آمد که از اموالی که بمحواله اش می آید حق سعی بردارد. خلاصه از جهت نیک اخلاقی و ستوده اوصافی گروهی از دوستان دورش جمع آمدند. بدین سان یکرته تجارت وسیعی به توسط جهازات میانه بنادر هندوستان و خلیج فارس گشوده، به نواب میرزا مهدی علی خان حشمت جنگ بهادر وکیل کمپنی در بوشهر و حاجی محمد خلیل در بندر آخرالذکر و ملافیروز ابن کاووس مؤلف جارج نامه در بندر سورت و میرعبداللطیف خان و محمد علی خان شوستری در بمبهی و تاجری از جماعت پرتکالیه فرنگ سینور فیلیپ داکروز در کلکته مراسلات و معاملات جاری داشته و امور دنیویهاش به جایی رسید که در سنه ۱۷۹۴ ع که مستر جنس از بصره عازم انگلستان می شد وی از اعاظم تجار آن دیار به شمار می آمد. و از حسن ذات و مکارم اخلاقی پیوسته از اولیای دولت علیه عثمانیه عزت و اکرام می دید. و چون دولتش بالا گرفت، بعمور ایام یک نوع میل طبیعی بعدها خله امور دیوان و آمیزش با دیوانیان در طبعش جای گرفت. و مستر جنس بر سیل نصیحت و عبرت چنین می گوید که: «این جور کارها در نظر آدمی هر قدر

1. George III

2. Sir

3. Baronet

درخشنده و فریبنده بباید من گاهی ندیدم ام که برای یک تاجر مشرقی بهنیکی انجام پذیرد و حتی جان و مالش بر آن پایمال می‌شود زیرا که حکومتهای شرقیه سرمایه‌های تجاری را که با ایشان سروکار و معاملات دارند، مال خود داشته و اخذ اموالش را حق و حلال می‌دانند و تمام اموالش را به‌این بهانه می‌گیرند.»

و در سنة ۱۷۹۸ که مستر جنس ببغداد برگشت مراکب دولت و اجلال آقا محمدنی را بمعتها درجه رفت و مکنت و اعتبار دید و چنین معلوم نمود که در غایت خاطر جمعی و نهایت تعمق ابواب معاملات و مراسلات با دولتهای ایران و روم و حکام آن مرزبیوم گشوده و چون اهالی مشرق زمین همین که بنا شد در امور ملکی مداخله کنند، چه آشکار و چه نهان، صفت‌های متضاده سفیری و تاجری را بیکدیگر می‌آمیزند، الا ترکان عثمانی از این قوانین عمومی مستثنی هستند. و در این ایام حاجی محمد خلیل داماد وی بلاشک از اعاظم تجار ایران بشمار می‌آمد و بیشتر معاملات و روابط تجارتش با هندوستان بود. و چون بهمعاودت جنرل ملکم بهادر، فتحعلی‌شاه می‌خواست که یک ایلچی از ایران به هندوستان بفرستد، شیخ مذکور فواید متصوره آن را فوراً درک نموده معاملات و مراسلات و سابقه‌اش با درباریان طهران حصول وصولش را بمحضرت پادشاه مذکور به سهولت میسر گردانید. و چنان‌که در تاریخ جداگانه‌ای سفارت حاجی خلیل‌خان به هندوستان به سلک تحریر درآمد، اعلیحضرت شهریاری او را به لقب ارجمند خانی و خلمت سفارت مملکت وسیع‌الفضای هندوستان و استعمال لباس دریاری و جیغه و زین و لجام مرصع معزز و مباھی گردانیده رخصت انصراف داد و انجام نافرجماش به‌هر کس معلوم است که حاجب تشهیر ندارد.

و چون به تاریخ بیستم جولای سنه ۱۸۰۲ حاجی محمد خلیل‌خان در بندر بمیشی بلاوصیت و تعین وصی شهید گردید، یک پسر خردسال محمد اسماعیل نام از اوی بازماند بطنی شهریانو خانم و یک زنی حنف‌خانم و یا بهموجب تاریخ سر هرورد جنس فاطمه‌خانم ترکیه بصره‌ای. و اموال کثیری از آن مرحوم در بصره و جاهای دیگر نزد هر کس باقی مانده بود که نمی‌دادند. و مأمورین دولت علیه عثمانی به‌جهت دعاوی حنف‌خانم در بصره مداخله می‌کردند، تا آن‌که حنف‌خانم

سیمپار بهنکاح آقا محمد‌نبی درآمد و مأمورین عثمانی از این بعده در امورش مداخله نموده و اموالش را تصرف دادند. و این حنفخاتم قبل از نکاح با حاجی محمد خلیل‌خان زن حاجی یوسف‌پاشا قبطان پاشای عثمانی بود و از این تاریخ آقامحمد‌نبی بهجهت تکمیل امور سفارت که از قتل حاجی محمد خلیل‌خان ناتمام مانده بود، با دریار طهران بنای مراودات و مراسلات گذاشت و بمعلاحته ناتمامی امور سفارت و دوستی دولتين علیتين انگلیس و ایران چنین مقرر آمد که مهمات سفارت را بهوصیش سپارند. و اولیای دولت سابق‌الذکر بهوکلای خود دستورالعمل مخصوص بهایران فرستادند که یک شخص امین معتبری که از فر بزرگی آگاه و خیرخواه باشد برای این کار انتخاب نمایند. پس آقامحمد‌نبی را که در این وقت بهشغل ملک التجاری ممالک محروسه پادشاهی مشغول بود انتخاب نمودند و او حسب‌الطلب اعلیحضرت پادشاهی از بصره و راه بوشهر و شیراز به‌طهران شافت و شرف بار یافت و مانند داماد مرحومش به‌لقب ارجمند خانی و خدمت سفارت هندستان و قیومیت همشیرهزاده‌اش و وزارت حاجی محمد خلیل‌خان و استعمال لباس دریاری و جیقه و زین و لجام مرصع وی را مفتخر داشته و به‌بوشهر و بصره و بغداد معاودت نمود و چهل‌هزار تومان در این سفر خرج کرد و نواختن کرنای یک لک و شصت‌هزار روپه سکه.

صورت فرمان همایون

**گرفت خاتم شاهی ز قدرت ازلی قرار در کف شاه زمانه فتحعلی
بسم الله شأنه العزيز**

آنکه قوه باصره خلافت و غره ناصيه تاجلاري و سلطنت حسینعلی میرزا
بعنایات و الطاف پادشاهی معزّز و مباهی بوده بداند که در این وقت عالیجاه
رفعع جایگاه عزت و سعادتپناه، مجده و نجدت و مناعت دستگاه، اخلاص و
ارادت آگاه، مُقرب الحضرت العلیته العالیه محمد نبی خان ملک التجار وارد آستان
عدالت اركان و شرفیاب حضور مهر لمعان و مورد تقدیمات و نوازشات بی پایان
خسروانه گردیده، بنا بر ظهور قابلیت و آراستگی عالیجاه مشاّالیه را به خطاب
خانی و شغل ملک التجاری ممالک محروسه و خلمت سفارت سریلنند و
قیومیت عالیشأن سلالته للاعیان آقامحمد اسماعیل و ورثه مرحوم حاجی
خلیل خان را نیز به او تفویض و از درگاه معدلت‌بانی رخصت انصراف ارزانی
فرموده‌ایم. از اینکه عالیجاه مشاّالیه از دولتخواهان و خدمتگزاران شوکت
جاویداًث و نهایت مرحمت و عنایت درباره او مرکوز خاطر خطیر عدالت گستر
و منظور نظر انور آن است که اموال صغیر بمعرض تلف درنیاید و تمامی را
عالیجاه مشاّالیه حسب الشرع انور بمنوعی که مصلحت می‌داند جمع آوری
به تاجرین صاحب دیانت داده که از برای صغیر معامله نماید. بنابراین به آن فرزند
امر مقرر می‌شود که مال مرحوم مزبور در هرجا و هر ولایت و محل در نزد
هر کس بوده باشد و عالیجاه مشاّالیه به آن فرزند اظهار نماید، محصل و آدمی
تعیین که تمامی را بدون استماع معاذیر ناموجه وصول و مهمسازی عالیجاه
مشاّالیه نماید و نگذارد که دیناری تلف شود و اموال مرحوم مزبور در نزد
هر کس بوده باشد هرگاه در ادائی آن مساهله بورزنده عالیجاه مشاّالیه به آن

قرة‌العين اظهار خواهد کرد. باید حسب المقرر معمول دارد و توجهات شاهانه را شامل خود داند در عهده شناسد.

تحریر شهر صفر المظفر سنه ۱۲۱۸ هجریه

و مستر منستی بالیوز بصره که در این اوان از جانب جناب جلال‌التمام نوئین اعظم مارکویس ولزلی بهادر بهجهت ابلاغ تعزیت‌نامه‌ها و تفصیل واقعه قتل حاجی خلیل خان مأمور دربار ایران و بهموجب دستورالعمل مخصوصی که از اولیای دولت خود یافته بود محض تسهیل عمل بروات یک لک روپیه بمحمد نبی خان داد و آخرالذکر بهتاریخ بیست و پنجم جنوری سنه ۱۸۰۵ این را در بصره مسترد نمود سواد آن مطابق اصل رسید مستر منستی مذکور:

This is to certify that 9 have received from Aka Mahomed Nabee Khan, the sum of one lac of Rupees, being the full amount of the pecuniary aid afforded by me to him, as the head of the late mission to the Persia Court. Witness my hand, at Bussora, this twenty-fifth day of January, in the year One thousand eight hundred and five.

Signed: Samuel Manesty

Rupees 100000 or Piastres 135330

سواد مطابق اصل دستخط مرحوم محمد نبی خان بر رسید مذکور:
رسید یک لک روپیه که در شیراز و اصفهان برات بمبهی و مدراس و کلکته از عالیجاه مستر منستی گرفته بودم.

در شیراز در محرم ۱۲۱۹ - به دفعات برات بمبهی و مدراس داده. همه قطعه ۴۶۰۰۰ هزار روپیه - ۱۰۰ روپیه ۱۳۵ قروش - ۶۲۱۰۰ قروش.

در شیراز تاریخ مذکور - برات کلکته قطعه ۳۰۰۰ هزار روپیه - ۱۰۰ روپیه ۱۴۶ قروش - ۴۳۸۰ قروش.

در اصفهان تاریخ شهر ربیع الاول سنه مذکور - برات بمبهی - ۵۱۰۰۰ هزار روپیه - ۱۰۰۰ روپیه ۱۳۵ قروش - ۶۸۸۵۰ قروش.

۱۰۰۰۰۰ (لک) روپیه - ۱۳۵۳۳۰ قروش.

این مبلغ را از بابت قیمت لک روپیه برات که گرفته بودم تمام و کمال بمستر

منستی رسانیدم و این قبض را از مشاّرالیه که بمحظ خودش نوشته است رسید از او گرفتم.

و علاوه بر این لک روپیه فوق، پنجاه‌هزار روپیه دیگر از مستر جنس بالیوز بغداد در بغداد گرفته بود که این یک قلم بعد در تفریغ محاسبه کلکته به حساب آمد.

و در این عرصه چنین معمول بود که مأمورین طرفین برای تسهیل عمل به‌یکدیگر گاهگاهی معاونت پولی هم می‌کردند. چنان‌که محمد‌نی خان نیز در چمن سلطانیه به‌تاریخ هشتم جولای ۵۷۳۴ تومان سکه ایران بمستر منستی قرض داده، از او تمسک گرفت که در بغداد به‌حاجی حسین تیکمه‌چی یا پرسش عندالمطالبه کارسازی نماید و تمسکش موجود است.

چنان‌که دلداد مرحومش مصارف سفارت را بر عهده خود گرفته بود، او نیز مصارف سفارت را بمعهده خود گرفت. لکن گمرک ارسال و مرسول مال التجاره چه از ایران به‌هندوستان و چه از هندوستان به‌ایران برای او معاف آمد. و سر هرفرد جنس می‌گوید که: «از این مر تخمیناً هفت لک روپیه عاید وی گردید.» به‌علاوه منافع دیگر، آمدورفت سفارت درخشش‌نده جنرل ملکم بهادر، آوازه جوانمردی ملت انگلیس را در ایران به‌جایی رسانیده بود که ضرب المثل گردید و عوام‌الناس از آن ملت تحصیل پول را بسیار سهل می‌شمردند. پس محمد‌نی خان، محض بلندی نام و آوازه پادشاه و ملت ایران، در این مقام می‌خواست با وی مقابله نماید و نام ایرانیان را در هندوستان به‌نیکی انجام دهد. چنان‌که بمحوجب تاریخ مذکور حین نزولش در بمبئی و کلکته اسبان یدک و سواری خود را به‌نعلهای سیم و زر نعلبندیهای سست کرده بودند که در کوچه و بازار افتاده، نصب تماشاییان می‌آمدند خلاصه محمد‌نی خان از طهران به‌بصره آمد و به‌جهت سفر هندوستان تدارکات شایان می‌دید و مهمات تجارت و خانه به‌بصره را به‌دامادش آفانظرعلی سپرده بود. و آخرالذکر نیز در این اوان چون با نعش مرحوم حاجی محمد خلیل‌خان به‌بغداد رفته بود، خانه را به‌حاجی فضلعلی‌نامی شوشتاری سپرد. خلاصه از بصره به‌بوشهر آمده و گروهی انبوه از خدم و حشم دورش جمع آمدند و آفانظرعلی نیز در رسید و میرزا محمد ابراهیم کازرونی، نادری تخلص که والدش طبیب بود و در اوایل سن به‌شیراز رفته و کسب کمالات نموده و نظر به وزن فطری به‌شعر و شاعری مایل

گردیله بود و این میرزا ابراهیم آدمی است بسیار خوشحال و بهدل نزدیک و شاعری سریع الخيال و هملمی نیکواحوال و صاحب دیوان و مثنویهای مشرق الاشراق و قبله الاعیان و زينة الاخلاق و انفس و آفاق و گلستان خلیل است. و این دو شعر از اوست:

شکیبا بخش جان ناتوان من توبی بی تو
شکیبا چون توانم ساخت جان ناشکیبا را
دام زلف آن دلام از دلم آرام برد
دل ز آزادی نبرد آن لذتی کز دام برد
و خواجه اوانوس ارمنی بوشهری خزینه‌دار سفارت آمد و حین بیرون آمدن
ایلچی از خانه منجمین ساعت نیک می‌دیلند و اتفاقاً یک ستارهٔ نحسی پش روی
دروازهٔ خانه مقابل می‌آمد و بمطربی که منجمین حکم می‌کردند، بدین خانه دروازه
نبد پس دیوار خانه را شکافته بیرون آمد و سوار جهاز شده روانهٔ مقصد گردید.
چون در تاریخ سفارت حاجی محمد خلیل خان موضع امور ملکیه فیما بین
دولتین علیتین و جهت سفارت نواب میرزا مهدی علی خان حشمت جنگ بهادر و
سر جان ملکم بهادر علی حده مذکور شد (و آن رفع زمانشاه است که با
دویست هزار نفر تا پشاور رسیله بود و آن مرحوم بهاسهل وجهی صورت داده و
برادر آن زمانشاه، محمود و فیروز را که در طهران میهمان و امیدوار شاه بودند
چهل هزار روپیه داده در ممالک شرقیه زمانشاه فته آرا نمود بمنوعی که زمانشاه
بیچاره دستپاچه شده به مررات برگشت و از این برگشتن مقصد بزرگ دولت
انگلیس حاصل گردید). لهذا بهنگارش موضع امور سفارت محمد نبی خان
بهندستان و مقاصد دولتین علیتین انگلیس و ایران بر سیل اجمال می‌پردازم.

آنکه در سنه ۱۸۰۲ دولت فرانسه بخصوص رفع روسیه اظهارات شایسته
نمود که عساکر ایران و فرانسه متفق گردیله، بهدفع روسیه پردازند و هر قدری که
از ممالک روسیه ملک بگیرند بالمناصفه مایین دولتین تقسیم شود، وکلای فرانس
در ایروان و طهران مقرر آیند. و شاه این اظهارات را نپسندید و شاهرخ خان نامی
این نامها را بحضور پادشاه آورد و این را صحیح پنلاشت، اتفاقاً معلوم گردید که

ساخته و پرداخته فرنسیسان است که بعد از تخلیه شامات در آن ولایات مانده‌اند و تمام ولایت غربی آسیا را بمانواع کارهای فته‌انگیز مشوش ساخته و اوتری^۱ و روسو^۲ و پانلوكولانت^۳ و کارانز^۴، پیشوایان ایشان حالا فرصت یافته، خیالات باطله فرنسیسان را بمحلوود ایران رسانیدند. و بعد از رسانیدن کاغذهای مذکور باز بهصلاح‌دید ایشان، هنگامی که اردوب شاهی قریب ایروان بود، شاهرخ‌خان یک کاغذ دیگر روانه ساخته چنین اظهار نمود که: ناپلیون اول^۵ می‌خواهد بهاتفاق شاه بروسیه مقابله نماید. و این دفعه عهدنامه شامعباس صفوی را دستاویز ساختند. و چون فیما بین دولتين فرانس و روس در این وقت دوستی برقرار شد، بر این کاغذ نیز شک می‌رفت، زیرا که دولت ایران بهمتوسط محمد نبی خان از مستر جنس بالیوز بغلاد معاونت می‌خواست و بنابراین فتحعلی‌شاه اظهارات امپراطور را رد نموده ساكت ماند.

و در تابستان سنّة ۱۸۰۵ که فیما بین دولت روس و فرانس جنگ شروع شد کرنل رومین^۶ نامی از جانب ناپلیون با جمعیت زیاد و هدایای گران وارد طهران گردید و چنین اظهار نمود که: «اگر دولت ایران دوستی انگلیسان را که از مقابله روسیه می‌ترسند ترک نماید و با فرنسیسان بیامیزد، ناپلیون وعده ارسال یک سفیری فوراً به‌طهران و مساعدت لشکر و مال و ارسال یک سپاه بیکران بمصوب گرجستان داده».

و فرستاده شرف بار یافته و فتحعلی‌شاه از وی این سؤالات را نمود: «احوالت خوب است؟ احوال بنابریت^۷ خوب است؟ پادشاه را چرا کشید؟» و مقصود شاه از این سؤالات قتل لویی شانزدهم^۸ پادشاه فرانسه است که پیش از ناپلیون اول پادشاه آن کشور بود و چون هرج و مرج بداخله آن ممالک راه یافت و پادشاهی به‌جمهوری^۹ مبدل گردید، یازدهم دیسمبر ۱۷۹۲ لویی مذکور را بمحکمة عدليه

1. Outrey

2. Rousseau

3. Ponlecoult

4. Corances

5. Napoleon 1st.

6. Colonel Romien

7. Bonaparte

8. Louis XVI

اظهار کردند و جوابش این بود که: «حاضرم و می‌آیم، ولی اختیار احضار مجلس را قبول ندارم و به قوهٔ جبریه اش تابعم.» و چون داخل مجلس گردید رئیس از راه انسانیت فرمود: «بنشین.» و این نزد شورشیان ناپسند آمد و سوالات چند از او نمودند. او انکار می‌کرد و وکیلی بهجهت مدافعت می‌خواست و ترنشه^۱ و تارگه^۲ را می‌نامیده اولی قبول و ثانی این تکلیف را رد می‌نمود و باز به قیدخانه اش بردنده و چون دید که زن و فرزندش را به جای دیگر بردنده و عاقبتشان نامعلوم است، گریست. و مالزهرب^۳ و دسزیه^۴ و ترنشه پیوسته برای نجات پادشاه سعیها کردند، ولی فایده نیخشید.

و بهجهت ابلاغ نتیجه مجلس، چون که حکم بر قتل او رفته بود، مالزهرب به قیدخانه درآمد و پادشاه را دید که در گوشة تاریکی خزیده، بسیار ملول و پریشان است. این داخل آمد و او برخاست و گفت: «ای مالزهرب حالا دو ساعت است که در این فکرم که آیا در مدت پادشاهیم کی من مستحق چنین جزا و سزا رعیت شدم و حالا که من پیش روی حاکم عادل می‌روم، ای مالزهرب به تو می‌گویم که پیوسته من نیکی رعیت را می‌خواستم.» و بهوداع زن و فرزند پرداخته، اضطرابش قدری کاست و بجز رضا و تسلیم چاره‌ای ندید و یک مهر و یک انگشتی و قدری مو به رسم یادگار بمخلعتکار سپرده و از قیدخانه بیرون آمد و بهسوی قتلگاه که در پاریس واقع و تاکنون بمنامش موسوم است (میلان لویی شانزدهم) روان گردید.

و چون تیغ سهمگین مرگ بر وی فرود آمد، قصیصی که پهلویش ایستاده بود دستهای خود را بهسوی آسمان کشیده گفت: «ای فرزند سن لویی^۵ به آسمان پرواز کن!» و سن لویی یکی از ائمه نصاری است.

خلاصه چون فتحعلی شاه از فرستاده ناپلیون نام پول و لشکر شنید ملايمتر گردید، این ملاحظه به مخاطرش راه یافت که آیا دولت انگلیس معاونت پول و

1. Republic

2. Tronchet

3. Target

4. Maleshrbes

5. De Sèze

6. St. Louis

لشکر خواهد داد؟ و آیا بمحوجب عهدهنامه ملکم رفتار خواهد نمود؟ و به توسط محمد نبی خان از مستر جنس بالیوز بغداد این سوالات را نمود و منتظر جواب آمد و به صلاح‌حید خان موصوف از فرنسیسان دوری می‌نمود که در این بین رومین در طهران فوت شد و تا وصول روی^۱ نامی مهامات سفارت ناتمام ماند. و حسب الاشاره خان مذکور مستر جنس نامهای ملایمت‌انگیز و عده‌آمیز به طهران می‌نوشت و شاه را از دوستی فرنسیسان بازمی‌داشت، تا آنکه باز به صلاح‌حید خان موصوف بهجهت تصفیه این امور مستر جنس بمالامبول شتافت و ایلچی پادشاه خود را که مقیم آن دربار بود بمدافعه فرنسیسان از خواب غفلت بیدار ساخت. و شاه نیز در این اوان نتیجه سفارت محمد نبی خان را به هندوستان و مذاکراتش با حکام آن سامان در بهار ۱۸۰۶ شنید که فرمانفرمای هندوستان مستله ایران و روس را برای دیرکتران^۲ کمپنی حواله نموده و دو سال تمام است که وزرای پادشاه انگلیس هنوز بر فیصله و انجام این مسئله مشغول مذاکره هستند و هنوز ناتمام است و شاه این را بمنظر تعجب می‌دید و کارگزاران کمپنی در پایان مسئولیت^۳ این امر را بر دیرکتران لندن اندلختند. و چون شاه نیز بوی خلف و عده به مسامش می‌رسید حیران ماند و نامه به ناپلیون نوشت، بمعسیو اوتری مترجم سفارت فرانسه که بعد از فوت رومین مقیم طهران بود سپرد و او به آهستگی تمام از طریق بغداد عازم مالامبول گردید و میرزا رضای قزوینی ایلچی ایران که مأمور وصول اردوی ناپلیون بود، در راه بودی رسید. و این میرزا رضا همان میرزا رضای است که در فنکستین^۴ عهدهنامه فرانسه و ایران را انعقاد داد و دستورالعملی که از طهران همراه آورده بود که پادشاه ایران به طریق التماس به امپراطور پیش نیامده و طریقة مساوات مسلوک داشته و از هجوم روس به کلی ترس و بیم ظاهر نساخته و بخلاف آن اعدام روسیان را از تکالیف واجبه سلاطین دولتين و دشمن پادشاهان فرانسه و ایران دانسته، ایران از این و فرانس از آن سمت به دفعش پردازند و هرگاه

1. Ruby

2. Directors

3. Fenkestein

فرانسیسان عزم نماینده لشکر ایران از راه کابل و قندھار حاضر و آماده گردیده می‌رسند و جهت گذار به‌هندوستان هرگاه، فرانسیسان را یک‌جاوی برای موقف و یا مرکز جهازات جنگی در خلیج فارس در کار باشد. در پایان تبیه رفته بود که عدم رضایت اظهار داشته، بگوید که هر وقت که یک ایلچی معتبری به‌جهت استحکام روابط دوستی مقیم طهران شد، این مطلب ملاحظه خواهد شد.

و به‌جهت پیشرفت خیالات ناپلیون هیچ جوابی از این مناسبتر نبود و جنگ مشکوکه ایلا^۱ نیز در این هنگام انجام یافت و فرانسیسان برای اعدام قوت انگلیسیه به‌اطراف شرق و غرب عالم دست‌اندازی می‌کردند. بنابراین یک عهدنامه بموجب میل و خاطرخواه دولت ایران با میرزا ساقی‌الذکر بسته و به‌جهت تبلیغ این خبر و نگاهداری فتحعلی‌شاه به‌شرط عهدنامه مذکور می‌جویرت^۲ نامی را به‌طریق رسالت به‌طهران فرستادند. و بعد از چند ماه به‌جهت انعقاد عهدنامه تیلیست^۳ که روابط دول ثلثه فرانسه و انگلستان و روس را به‌کلی تغییر می‌داد جنرل غاردان^۴ را بسفارت ایران مأمور ساخت و چنین دستورالعمل دادند که شروط عهدنامه مذکور را تا می‌تواند تخفیف دهد. و این فقره منافی فواید پادشاهی است، زیرا که فقط در این دستورالعمل از خیالات باطله فرانسیسان که مقصود واحدشان استیصال انگلیسان و مقابله با ایشان بود ذکری نموده و از مقابله روسیه و ارسال سپاه بیکران بسوی گرجستان و مساعده پولی به‌کلی یادی ننموده و باعث مصالحة تیلیست بود که اجرای شروط عهدنامه فنکستین به‌جهت فرنیان بعد از مصالحه‌نامه سابق‌الذکر غیرممکن می‌بود.

و چون موضع امور و اصل بنای دوستی انگلستان و ایران حدالامکان در اینجا بمرشته بیان آمد، لهذا به‌قیة تاریخ سفارت محمد‌نی خان می‌پردازیم. و محمد‌نی خان، چنان‌که به‌نگارش درآمد، از بوشهر روانه و در ماه اکتوبر سنه ۱۸۰۵ وارد بمبئی گردید. و جناب امین‌الملک ممتاز‌الدوله جناتن دنکن غضنفر جنگ بهادر گورنر بمبئی بود.

1. Eylau
3. Tilsit

2. M. Jubert
4. General Gardanne

۱۴ نومبر ۱۸۰۵ ع
بهئی کوریر ۱۲ اکتوبر ۱۸۰۵ ع

جهازاتی که برای آوردن جناب محمد نبی خان ایلچی اعلیحضرت پادشاه ایران، مأمور دربار هندوستان، مقرر شده بودند بهجهت شدّت هوا و امور دیگر بهجانب بندر بعثی وارد شدند و جهانگیر^۱ که حامل آن جناب است روز پنجشنبه همراه جهاز پادشاهی ویکتور^۲ نام وارد بهئی شدند. و چون جهانگیر از دور نمودار شد یک جماعتی مشتمل از کلنل ویلسن و مستر گودوین^۳ مترجم فارسی و سید تقی یکی از تجار معتر ایران و پسر بزرگ مرحوم میرزا مهدی علی خان بهجهت تهنيت ورود و سلامتی سفر از جانب جناب گورنر بهادر بالای جهاز رفتند که از جناب سفیر پرسند که کی خیال پایین آمدن دارند.

از قراری که می‌گویند آن جناب نزولشان را، تا آنکه تمام لوازمات شایانی که برای ملاقات گورنر بهادر مهیا و آماده شود و موافق عظمت و شأن و جلال نمایان دربار ایران باشد، تا چند روز به تعویق خواهد انداخت.

۲۱ نومبر ۱۸۰۵ ع
بهئی کوریر ۱۹ اکتوبر ۱۸۰۵ ع

ساعت ۹ دیروز که مقرر آمد که ساعت مبارکی است برای نزول جناب محمد نبی خان، ایلچی اعلیحضرت پادشاه ایران مأمور دربار حکومت هندوستان، یک جمعیتی مشتمل از صاحبان عظام امثال: سکرتی حکومت و کلنل اسپرای^۴ فوج ۷۷ پادشاهی و حکمران دریا (دریابیگی^۵) و رئیس توپخانه لفتنت کلنل ویلسن بزرگ سپاهانی است که بهجهت سلام و احترام در خانه آن جناب مأمور است و کوارتر ماستر جنرل^۶ و آجودان جنرل و تون میجر و مستر گودوین میهماندار

1. Jehangir

2. Victor

3. Mr. Goodwin

4. Colonel Spry

5. superintendent of Marine

6. The Quarter Master General

ساعت هشت بمجهانگیر بالا رفتند که آن‌جناب را دعوت نزول داده و در یک بندریوت که زیب و زینت داده‌اند، تا کناره همراهی نمایند و بندریوت ثانی بمجهت سواری داماد سفیر نظرعلی‌خان و بندریوت سیم برای بندگان گزینه آن‌جناب و بندریوت چهارم برای دسته مطریان و کرناچیان و بندریوت پنجم بمجهت موسیقی فرنگی.

بعد از آن‌که جماعت مذکور به قدر نیم ساعت بالای جهاز توقف کردند، فرستادگان گورنر بهادر بعاطاق مخصوص درآمده و بمنام و مأموریت یکانیکان بمجهاب سفیر معرفی شدند و بعد از آن‌که تعارفات لازمه این‌چنین مجلسی از طرفین بعمل آمد و چون ساعت مبارکی که برای نزول سفیر مقرر شده بود در رسید، آن‌جناب چنین اظهار داشت که: «از جهانگیر باید پایین رفت». لهذا حکمران جهانگیر را طلب داشته از راه مهریاتی در کمال نرمی از احترامات که در عرض راه از حکمران نسبت باو ظاهر شده بود شکرها نمود. پس آن‌جناب با جماعت مذکور از جهانگیر پایین آمدند، الا تون میجر و داکتر جکس^۱ که از بوشهر همراه خان موصوف آمده بود و تون میجر با نظرعلی‌خان در بندریوت ثانی سوار شدند و این بوتها در کمال نظام از جهانگیر روانه و بوت سفیر پیش از همه روان و از پیش روی جهازاتی که در بندر ایستاده‌اند، که آنها را در نهایت نظام ایستاده کرده بودند، گذشته. برای آن‌که هر کلام علی‌حلمه چنان‌که می‌رسد بهایلچی شلیک سلام نمایند. این امور به‌آینین ظریف که به درستی انجام داده شد ختم یافته و تأثیرات نیکو بخشید.

و چون وارد بندر گردید، حکمران دریا و بندر و کرنل کولمن^۲ فوج ۸۴ پادشاهی و داکتر موار و کرنل مکری^۳ فوج ۸۶ پادشاهی و حکمران سفينة جنگی ویکتور نام و مستوفی عمومی افواج پادشاهی و محاسب عمومی^۴ و مدیر گمرک و کپتان فریزر^۵ مصاحب جنول بنگال و بریگد میجر^۶ پادشاهی و مصاحبان گورنر

1. Dr. Jukes

2. Col. Coleman

3. Col. Mackrey

4. The Accountant General

5. Captain Fraser

6. Brigade Major

بهادر، پیش آمده پذیرایی کردند و تکالیف معرفی را میهماندار بعمل آورده،
جناب سفیر بر پالکی سوار شده بخیمه‌ای که بر موضع بمبئی گرین^۱ نام، یعنی
سبز میلان بمبئی، برای سفیر زده بودند روان شد و اتباع نیز از عقب ایشان روان
شدند. و بعوصول خیمه دریاییگی و جنرل وادینگتن و کرنل ویتل‌اک^۲ فوج ۷۷
پادشاهی و ناظر عمومی محاسبات و اعضای شورای کمپنی^۳ و مستر چارلز
فارس (بانی کوتی تجاری فارس، کمپنی مشهور) پیش آمده ملاقات کردند و
هر یک علی‌حده بهنام و نشان معرفی شدند. پس دریاییگی مذکور چند قدم پیش
روی چادر آمده، ایلچی را بهسوی کوچ نشیمن برده نشانید و خود هم نشست و
دیگران نیز هر کس بهجای خود نشستند و خان داماد و میرزايان دفتر و غیره و
غیره و این خیمه کار ایران است و حاشیه‌ها دارد و این مناظر روی هم رفته نهایت
آراسته و زیبته است و ایلچی از مشاهده این احوال و این مردمان محترم که
هاله‌وار دورش را گرفته‌اند اظهار امتنان نموده و از طرف صاحبان نیز تهنیت ورود
بعمل آمد. و چون اعضا و اسبان سواری همگی آماده شدند، جناب ایلچی با
اتباع برخاسته و از خیمه بیرون آمده و سوار اسب شد و اتباع نیز متابعت کردند
و اسبان سواری همراه دارند و بدین هیئت از میان کوچه‌بنديهای افواج ۷۷
پادشاهی به‌طرف کوچه چرج گیت^۴ روان شدند.

و پیش روی سواری ایلچی، دسته مطربان و کرناچیان و عقبش تخت روان و بعد از
آن یدکهای اسبان آن جناب با جلوهاران و یدکهای سرکاری و پالکی تعارفی گورنر بهادر
و یساولان و میهمانداران و چوبداران و شاطران و بعد از ایشان خان موصوف و داماد
خان و صاحبان عظام و میرزايان و غلام شاهیان و غیره و غیره
و خارج کوچه‌بنديهای افواج پادشاهی، سپاهیان پولیس^۵ راهها را از تماشاییان
و مردمان صاف می‌کردند و بدین طریق تمام کوچه‌ها تا چنج پوگلی^۶ یک
کوچه‌بندی واحد بود.

1. Bombay Green

2. Colonel Whitelock

3. The Members of Council

4. Church gate street

5. Police Force

6. Chinch-pogli

تاریخ سفارت حاجی خلیل خان و محمد نبی خان بهندوستان

و چون ایلچی بمخانه‌ای که قبل از ورود برایش مهیا و آماده ساخته بودند، تخمیناً ساعت یازده رسید و دستهای سپاهیانی که بهجهت احترامش مقرر شده بودند بیرون آمدند و صفت احترام بسته سلام نظامی می‌دادند و ایلچی و صاحبان و همراهیان از اسبها پیاده شدند و بهمجلس پذیرایی رفتند و در آنجا بهتعارفات رسمی پرداختند. و چون همگی نشستنک ایلچی فرمان داد تا شربت و شیرینی بیاورند. مگر صاحبان مذکور، چون از زحمات صبح در صورت ایلچی احوال خستگی مشاهده کردند، محض آنکه آن‌جانب از خستگی برآیند و قدری بیاساینده، بالاتفاق رخصت انصراف طلب داشته، آن‌جانب نیز در کمال نرمی قبول فرموده و ایشان رخصت انصراف یافته بیرون آمدند.

و ایلچی لباسش نهایت اعلی و زینله و زیتهای گرانها پوشیده و درخشان و نمایان بود و همراهانش نیز در غایت ممتازی ایرانی آراسته. و اسبان یدک گورنر صاحب بهادر و صاحبان عظامی که آن روز همراهی کردند نهایت نمایان برآمدند. و از دحام فرنگی و بومی بهحدی بود که گویی تا بمخانه آن‌جانب یک جمعیت واحد وصل بود و سلام و غایت احترام درباره این اجنبی عالی‌شأن که این‌چنین موجب تعجب و تماشای ایشان شده بود معمول داشتند.

۱۸۰۵ نومبر سنه ع

بمبئی کوریر - ۲ نومبر سنه ۱۸۰۵ ع

روز پنجشنبه گذشته جناب گورنر بهادر به بازدید جناب ایلچی اعلیحضرت پادشاه ایران، مأمور دریار حکومت هندوستان، رفت.

ساعت ده صبح تمام صاحبان مناسب پادشاهی و کمپنی از اهالی سیف و قلم و دریا و خشکی در سرای گورنر بهادر بهجهت همراهی گورنر بهادر بمخانه ایلچی که در چنج‌پوگلی واقع است جمع آمدند.

و قدری از ساعت ده گذشته سواری گورنر، مع شبیک نوزده تیر توب از توپخانه هارنبی باتری، از سرای حکومت بیرون آمدند و با سپهیان سپاه سوار کالسکه شده بدین قرار سواریشان روان گردید: سواران با طبل و علم، صوبه‌داران سپاهیان، ۳۰ نفر سپاهیان، نیزه‌داران، پالکی سواران، علم‌برداران، نیزه‌داران، ۳۰ تن سپاهیان، ۱۸ رأس اسبان یدک و جمعداران سپاهیان، پنجاه تن سپاهیان، دسته

موسیقی، چوبناران، مصاحبان گورنر بهادر، کالسکه مستر کاکرین^۱، کالسکه مستر لشمر، کالسکه جنرل نیکالز^۲، با اتباع ناظر بحریه و ۳۰ کالسکه صاحبان عظام و تمام راه پولیس تا چنجپوگلی صاف می‌ساخت و از کوچه که رو به خانه سفیر می‌رود، سپاهیان فوج پنجم بیرون آمدند کوچه‌بندی کردند و چون سواری مذکور از میانه آنها گذشته به طرف خانه ایلچی پیچید، سپاهیان مذکور به گورنر سلام نظام می‌دادند.

تخمیناً ساعت یازده و نیم سواری مذکور به چنجپوگلی رسید و به اشاره ساز، وصولش را خبر دادند و از کرنا و دسته موسیقی جانب ایلچی جواب یافتند و چون کالسکه گورنر به در خانه ایلچی ایستاد، خان داماد و میرزايان بمقابلات گورنر بهادر پیش آمدند و خود آن‌جانب بر سطح بالای پله‌ها به گورنر بهادر ملاقات کردند دست داد و محض اعلان این ملاقات مسرت علامات شلیک نوزده تیر توب سر دادند که صبح همان روز توپها را برده به چنجپوگلی گذاشته بودند و فوراً ایلچی گورنر را بمعجلس بزرگ بوده روی کوچ به دست راست خود نشانید و طرف راستشان رکارد^۳ نشست و اعضا شورا و صاحبان عظامی که همراه آمده بودند نشستند و هر کدام که داخل می‌آمدند به ایلچی سلام داده و هر کسی به جای خود می‌نشست و طوف چپ ایلچی دو پسرهای مرحوم میرزا مهدی علی خان (نواب میرزا مهدی علی خان حشمت جنگ بهادر وکیل سابق کمپنی در بوشهر) بر کرسیها نشستند و میرزايان و نوکران برگزیده خان موصوف.

و بعد از پرداختن مراسم تعارف، گلاب و قهوه و قلیان آوردند و بعد از آن شربت و شیرینیهای ایران بر مجموعه‌های نقره حاضر کردند و این ضیافت از جانب ایلچی در کمال نرمی و اعتنا در باره میهمانان بعمل آمد و از این قبیل انتظام و آداب که این اعمال شایسته به انجام رسید حسن و آداب انتظام ایرانی را به اعلى درجه خوبی به نظر میهمانان جلوه داد و بعد از انجام این اعمال، گورنر را

1. Mr. Cockran
3. Recorder

2. General Nicols

ایلچی بمخلوت برده تا نیم ساعت با همدیگر صحبت داشتند و مجلس بهپایان آمد و گورنر نیز با همان احترامی که آمده برگشت.

و نظام و تکلفات و انتظام عمومی و اجرای سواری بمعهده کسانی که این امر محول شده بود، موجب نهایت تحسین آمد. و قبل از ورود کالسکه گورنر بهادر، جمیع اینها از پش روی ایلچی و اتباعش بهنظام گذشتند. علی الخصوص حرکت اسبهای یدک به آواز موسیقی «پادشاه سلامت بادا» از دسته موسیقی سربازان فرنگی تأثیرات بسیار نیکو داد و شاید که مایه حیرت ایلچی گردیده باشد که آیا در این جزیره و در این عرصه قلیل که بهکلی مهیا پذیرایی چنین ایلچی نبودنله اسبابی که مقارن عظمت و جلال ایران باشد یافت گردد.

خلاصه کمال عزت و احترام در حقش مرعی داشته و در مدت اقامتش مهربانیها می‌کردند. و منجمله تشریفاتش یکی این بود که یکروزی او را بتماشای جهازات جنگی بردنده و شلیکها کردند و جهازی که پنجاههزار روپیه بهایش بود در این تماشا به ضرب گلوله سوزانیدند و در نظر ایشان عظمی نداشت. و روزی دیگر بهسان سپاهش بردنده و سواره و پاده و توپخانه در آنجا مشق می‌کردند.

پنجشنبه ۲ جنوری سنه ۱۸۰۶ ع

بمبئی کوریر - هفتم دیسمبر سنه ۱۸۰۵ ع

روز جمعه بیست و نهم این ماه یک سان عظیم^۱ از افواج اینجا به عمل آمد. محض احترام جناب ایلچی ایران، تخمیناً ساعت سه بعد از ظهر، افواج اینجا مابین دروازه‌های کلیسا و بازار^۲ بیرون آمدند. توپخانه به طرف راست و فوج ۵۴ پادشاهی به طرف چپ آنها و افواج ۲ و ۳ هندوستانی بعد از آنها و بعد از ایشان فوج ۲۸ پادشاهی و فوج سد بند. و اول دسته فوج پنجم هندوستانی قرار گرفتند و فوج ۷۷ پادشاهی چپ آنها صفت کشیدند.

تخمیناً ساعت چهار عصر جناب ایلچی ایران مع صاحبان بهمیدان سان وارد

شدند و یک تخت مخصوصی برای پذیرایی ایشان ساخته بودند و از طرف جناب گورنر بهادر و سپهبدار کل^۱ با مصاحبان عنده‌الدخول رسم پذیرایی بعمل آمد و علم انگریزی برآفرشتند و ۱۹ تیر توب از تپخانه مذکور شلیک سلام سر دادند و تمام افواج سلام نظام دادند پس، تمام سپاه منظمه بدستهای منظم آراسته، از پیش روی جناب ایلچی بنظام گذشتند و سرداران سپاه یکانیکان چون می‌رسیدند بمعوضی که ایلچی نشسته بود سلام می‌دادند و بمهنرهای مصنوعی آداب و اصول جنگ می‌پرداختند و کمال تعلیم از حرکاتشان ظاهر بود و بعد از آن آمده به جای خود صف کشیدند و بعد از آن تپخانه بنای آتش‌فشانی نهاد و به افواج پیاده نیز سرایت کرد، بنای آتش‌فشانی نهادند و بعد از آن بمقاصول جمع و تفرق سپه‌کشی بنا نهادند و پس از آن به شکلهای مختلف بیرون آمده و صف واحد درازی کشیدند و بعد از آن به قدر ۱۲۰ قدم پیش آمدند و در آنجا ایستادند و حکم گشاده یافته و سلام عمومی نهادند و بزرگان لشکر با شمشیرهای برهنه یکانیکان سلام می‌دادند و برگشته، بعد به تعجیل از پیش روی جناب ایلچی گذشت و این سان به پیابان رسید.

و از قراری که می‌شنویم جناب ایلچی بر این موقع ممنونیت بسیار اظهار کرده و جماعت کثیری از بومی و فرنگی در آن روز جمع آمدند و چون جناب ایلچی می‌خواست که از میدان بیرون بیاید تپخانه شلیک سلامی داد و شب آن روز یک شام بسیار اعلانی سپهبدار کل به ایلچی داده، اکثر عظامی شهر در آن مجلس موعود بودند و بعد از انجام شام به یاد این نامها باده نوشیدند:

پادشاه - اعلیحضرت فتحعلی‌شاه پادشاه ایران - ملکه و خاندان پادشاهی -
مارکویس کارن والیس^۲ فرمانفرما و سپهبدار کل عساکر هندوستان - لارد بارهام^۳ و
قوه بحریه - دیوک یارک^۴ و سپاه فتح سپاه بری و بحری - کمپنی هندوستان^۵ - سر

1. Commander-in-chief

2. Marquis Cornwallis

3. Lord Barham

4. Duke of York

5. East India Company

جارج بارلو بارونت^۱ - فرمانفرمای هندوستان^۲ - گورنر بمبی - کرنل‌ها و سپاه - سر ادوارد پلو^۳ - و قوه بحریه هندوستان و دسته موسیقی نیز حاضرین را به آوازهای مناسب محظوظ می‌کردند. و از ایرانیان کسی که با وی معروف باشد در بمبی نبود، سوای سید تقی جد سید حسن حاضر پسر مرحوم سید هادی و میرزا محمد علی خان شوستری معروف بمیرزا کربلاجی وصی مرحوم میرعبداللطیف خان شوستری برادر میرعالیم بهادر وزیر نظام دکن و میرزا محمد علی خان موصوف. وقتی که محمد نبی خان از بوشهر در سنه ۱۸۰۴ شیراز می‌رفت در خانه میرزا مهدی علی خان حشمت جنگ بهادر بملو برخورد و بملو گفت که: «من شیراز می‌روم، هرگاه کاری در شیراز داری بگو.» او گفت: «هرگاه کاری باشد بلاشک بهشما زحمت خواهم داد.» و وداع نمودند و آقامحمد نامی بهبهانی ده ماه بعد از سفر محمد نبی خان به کلکته بمبی آمد و این از دوستان آقامحمد اسماعیل بن حاجی محمد خلیل خان است و واقعه قتل حاجی محمد خلیل خان مذکور را از انگلیسیان پیوسته مد نظر داشته، نهایت مواظبت و کمال دقت درباره اتباع محمد نبی خان و سپاهیان کمپنی و اهالی بمبی می‌نمودند تا نزاعی و خلافی میانه ایشان واقع نشود. تا آنکه یک روزی اتفاقاً مابین مستر ریمنگتن^۴ نامی و یکی از نوکرهای ایرانی او گفتگویی واقع شد و سابق الذکر یک چابکی بملو نواخته و رفت و رفته این خبر به گوش جناب جلال‌تمام نوئین اعظم فرمانفرمای کشور هند رسید و مسئله مذکور موجب مذاکره و مراسله مابین سفیر و گورنر بمبی و فرمانفرما گردید و بمعوج قلمهای سیم و چهارم کاغذ ادمانتن سکرتیری بنگاله و فرانسیس واردن^۵ سکرتیری بمبی مورخه ۱۶ جنوری سنه ۱۸۰۶ از قرار ذیل است:

فصل سیم - بخصوص مقلعه مستر ریمنگتن جناب فرمانفرما چنین می‌فرماید که نواختن چابک مذکور به یک ایرانی نهایت نالایق و حق نواختن را نداشته و مسئولیتش بر خود اوست و این از کاغذ ۲۵ نومبرش ظاهر است و باید از اول

1. Sir George Hilro Barlow, Baronet

2. GovernerGeneral of India

3. Sir Edward Pellow

4. Mr. Remington

5. Francis Warden

کار ملاحظه نتیجه این امر را نماید خصوصاً با تابع سفارت ایران نزاعش به کلی ناگوار است زیرا که این عمل باعث برهمنوری خواطر ایرانیان گردیده و آینده موجب خصومت و عدم اتفاق و اتحاد میانه دولتين علیتین می‌گردد.

فصل چهارم - جناب فرمانفرما حکم نامه گورنر کونسل مورخه ۲۸ ماه را نهایت پسند فرموده^۱ می‌فرماید که از جناب فخامت نصاب اجل ایلچی ایران، مستر ریمنگتن عذر بخواهد و ضارب بمضروب جزای نقدی بلهد. ولی حکم نامه فوق را ضارب قبول نمی‌نماید و گورنر این را یک مسئله شرعی نموده، از وکیل سرکاری رأی می‌خواهد که ضارب را چگونه به ترضیه دادن و جزای نقدی مجبور سازد.

بالآخره مستر ریمنگتن مذکور به ادای جزای نقدی مجبور گردیده و در غایت انکسار عذر خواسته و گورنر دنکن حین توقف بمئی بالها و میهمانیها و چراغانهای نمایان بهوی داده، رسم دادن و گرفتن نفایس و تحایف هندوستان و ایران از جانبین به عمل آمد و منجمله آن یک نسخه دیوان خاقان بر سیل تعارف برای گورنر فرستاد و در مقابل آن یک نسخه سیاحت‌نامه دنون^۱ را به اصرار گورنر برای ایلچی با مبلغی گزاف فرستاد. و حسب الفرمان جناب فرمانفرما ۲۵۰۰۰ روپه مستر گودوین میهماندار بخواجه او و نوس خزینه‌دار سفارت رسانیده، رسید گرفت.

و از کاغذهای میهماندار مذکور به نام گورنر بهادر چنین معلوم می‌گردد که خان موصوف از کثرت خدم و حشم و اسبان و قاطران، گاهی در عمارت و گاهی در خیام که در سبز میدان بمئی زده بودند می‌ماند و خیمامش کار ایران و به قیمهای طلا و علمهای شیر و خورشید آراسته است. و چون از دهم جنوری سنه ۱۸۰۶ بمعزیمت کلکته مصمم گردید، چنین مقرر آمد که خدم و حشم از هفدهم ماه مذکور نقل مکان نموده و از عمارت چنچپوگلی به خیمامهایی که در میدان برای ایشان حاضر و آماده ساخته بودند رفته، حاضر سفر شوند. و به تاریخ

1. Denon

۲۰ ماه مذکور همگی سوار جهازات شوند و بهجهت ایصال بعض مکاتیب و ابلاغ خبر بر آقا نظرعلی خان داماد حکم رفت که بر یکی از جهازات خود خان موصوف، شانن^۱ نام سوار گردیده روانه بوشهر شود و حسب الامر فرمانفرما گورنر بمبئی از امیرالملاء پادشاهی چنین خواهش نمود که جهانگیر را که حامل آدمیرال و رافع بیرق پادشاهی است برای سفر کلکته سفیر حاضر و آماده سازد و بهجهت اتباع و احمال و اتفاق و اسبان و قاطران، جهازات گورنر دنکن و الیزا^۲ و جونو^۳ نامان معین آمدند و بخصوص اجرای مراسم استقبال و تشریفات کلکته فصل ۱۷ کاغذ فرمانفرما مورخة ۱۶ جنوری سنه ۱۸۰۶ بمحوجب ذیل است:

بهورود کلکته کمال عزت و احترام که شایسته مراتب اصول دوستی و روابط اتحاد جاریه فیماین ملتین است دربارهاش معمول داشته و بهمان امتیازات و احترامات که سر جان ملکم ایلچی انگلیس از دولت ایران در طهران می یافت، او نیز در بنگاله از جانب دولت بهیه نایل خواهد شد.

و حسب الفرمان آدمیرال مذکور، جهانگیر را مخصوص سواری سفیر مع یک دونشما که عبارت است از چندین جهازات جنگی پادشاهی بهجهت همراهی و حراست جهانگیر حاضر و آماده گردانیدند و خان موصوف بعد از توقف چهار ماه و نیم مع تعظیم و تکریم و مشایعت گورنر دنکن و صاحبان عظام و مأمورین گرام و با شلیکهای کناره و دریا، صبح یوم جمعه ۱۴ فبروری ۱۸۰۶ با جمیع خدم و حشم و اعضای سفارت بمعیت آدمیرال پادشاهی و کلنل ویلسن و داکتر جکس سوار جهاز گردید و چون در مدت توقف بمبئی بعض سوالات بخصوص واقعه ناگوار شهادت حاجی محمد خلیل خان مرحوم از حکومت بمبئی نموده، لهذا گورنر بهادر یوم مذکور بعد از حصول جوابات کلکته جوابش مرقوم و ارسال داشته که بمحوجب ذیل است:

همواره ساحل وجود دوستی نمود عالیجاه معلی جایگاه رفعت و ابهت و

1. Shannon

2. Eliza

3. Juno

جلالت پناه شوکت و حشمت و ایالت دستگاه صاعد مصاعد عز و اقبال عارج
معارج موهبت و افضال عارف رموز دین و دولت واقف اسرار ملک و ملت
شمساً لسماء الرفعه والمجد والعلی خان دریادل کوموقار کثیر الاقتدار مؤتمن الدوله
العلیه العالیه مقرب الخاقان محمد نبی خان ملک التجار شیرازی سفیر ایران دام شوکته
و اجلاله العالی که لنگرگاه سفاین شوکت و اقبال و منزل مراکب دولت و اجلال
است» از ورود جهازات نفیس الامتعه فرحت و نشاط و وصول کشتهای
کثیر الاقمشه مسرت و انبساط رشک نگارخانه چین و غیرت بنادر روی زمین باد
بمنه وجوده

بعد از ترقیم صفاتیح اخلاص و دوستی و پس از تنظیم مراتب اختصاص و
یک جهتی بر ورق مودت و صفحه الفت، ارقام می نماید که دیروز بعد از سوار
شدن آن مهریان بر جهازات خطوطهای بنگاله مشعر بر بعضی احوالات سفارت
آن عالیجاه رسیده. اکثر مدعای و مضمون آن در جوابات و سؤالات آن اعتضاد
مخلصان که بالمواجهه گوش گذار گردیله مندرج یافته، لهذا متصدع این معنی
می گردد، یعنی که در باب آن سؤال که از وفات حاجی محمد خلیل خان مرحوم
مبور بوده است که آن معالی جایگاه بهزوايد جواب مرقوم الصدر حال آگاه و
مطلع شوند که منجمله مدارج سؤال قلم مزبور وجه من الوجوه باقی حاجت
استفسار نمانده، بلکه کیفیت آن بالکل به تمام رسیده چنانچه از روی حقیقت
نفس الامر سرگذشت آن مقدمه سرکار کمپنی انگریز بهادر از هر جهت الزام آن
بری الذمه و بدان ذریعه خرجی که باشد، همواره از جانب کمپنی انگریز بهادر
خارج از منظوریات و بیرون از ممکنات بوده آمده، بلکه برعکس علوی همت و
بلنلمرتب شوکتین علیتین طرفین متصور زیاده از این چه ارقام شود ایام بهجت و
شادمانی و اوان عشرت و کامرانی مدام و مستلزم در ترقی و تزايد باد برب العزة
والعباد

مورخه ۱۶ فبروری سنه ۱۸۰۶ ع
مطابق ۲۷ شهر ذیقعده سنه ۱۲۲۰ هجری

و مستر منستی بالیوز بصره در همان روز از کلکته وارد و از گورنر بهادر بهجهت وداع سفیر رخصت یافته، بالای جهاز رفت و بدین جهت روانه‌گی جهازان به ساعت سه بعد از ظهر فردا افتاد و تا یک روز دیگر ساعت چهار عصر خان موصوف را نگاه داشته، پس وی چهار گذشته وداع نموده پایین آمد و خان موصوف در جهانگیر و سایر جهازان جنگی بمعزت و اقبال مع آدمیرال عصر شانزدهم ماه فبروری سنه مذکور روانه کلکته شدند و بهجهت وقوع بعض حادثات مانند حادثاتی که در عهد چارلز ثانی^۱ باریافتن لارد کاستل مین^۲ [ریاضی‌دان و دیپلمات که همسرش معشوقه چارلز دوم بود] را بهدریار روم^۳ بهتأخر انداخته باریافتن محمد‌نی خان نیز تا چندین ماه بهتأخر انجامید.

از کلکته گازت^۴ سیم اپریل سنه ۱۸۰۶

بیست و هفتم مارچ سنه ۱۸۰۶

بهتاریخ ۲۹ مارچ، جهانگیر که حامل جناب محمد‌نی خان، ایلچی اعلیحضرت پادشاه ایران مأمور دربار حکومت هندوستان است، با جهازانی که احتراماً لذاته همراهی کردند و حامل اتباع و اسبان و احمال و ائقال آن‌جناب است، گورنر دنکن و الیزا و جونو با فاکس^۵ نام جهاز جنگی پادشاهی از بندر بمبئی وارد رودخانه شدند و کرنل ولسن و داکتر جکس نیز با آن‌جناب از بمبئی آمدند بهورود جناب ایلچی بملنگرگاه الماس^۶ مستر اسمیت میهماندار تا خیلی راه بهاستقبال شافت و همراهی نمود و جهازانهای سواری خود جناب فرماتفرما سوناموکی^۷ نام و شارلت^۸ نام را بهجهت سواری ایلچی بملنگرگاه الماس فرستادند

1. Charles II

2. Lord Castlemaine

3. Rome

4. Calcutta gazette

5. Fox

6. Diamond Harbour

7. Soonamookee

8. Charlotte

و به تاریخ چهارم جناب سفیر بر سوناموکی سوار گردیده، به تاریخ ششم، عصر چهارشنبه وارد شده محاذی میدان کلکته لنگر انداخت.

و فردایش هنگام طلوع آفتاب هفله تیر توب از قلعه کلکته شلیک سلام دادند. فورت ویلیم^۱ و یک جماعتی در آنوقت مشتمل از کرنل ریچاردسن^۲ مصاحب جنگی فرمانفرما و کرنل کل کرافت^۳ تون میجر و کرنل ویلسن و کپتان کامک^۴ و بارلو مصاحبان فرمانفرما به جهاز سوناموکی برآمده و از جانب فرمانفرما، به نام نامیش به ورود کلکته بهجهت ابلاغ سلام و تهنیت ورود به خدمت سفیر رسیدند.

و چون دیروز نواب فرمانفرما صبحی بهجهت نزول ایلچی مقرر کردند، مصحابان عظام باز به کشتیهای کوچک فرمانفرما سوار گردیده، برای آوردن ایلچی به سوناموکی بالا رفتند. و میان ساعت شش و هفت جناب ایلچی با جماعتی از مصحابان عظام و مأمورین گرام با شلیک ۱۷ تیر توب از بندر مخصوص گات^۵ فرمانفرما پیاده شلند و جناب جنول سر اوئن بیلی^۶ سپهدار کل با جمیع سرداران علاقه بنگاله و مستر برون^۷ چیف سکرتی^۸ حکومت و مستر ادمانتن سکرتی سرکار در امور ملکیه و داخله و خارجه و فارسی، برای ابلاغ سلام و تهنیت ورود و استقبال از جناب فرمانفرما پیش آمدند.

و بعد از ورود کناره، جناب ایلچی همراه مصوب موصوف بمنیمهای که برای پذیراییش قریب گات مذکور زده‌اند رفته و بعد از اندک آرامی و قیام میجر جنول اوئن بیلی و دیگران به قلعه برگشتند و ایلچی سوار پالکی شده، با مصاحبان و میرزايان و اتباع و خدم و حشم و مصحابان که به استقبال مأمورند، از میان قلعه کلکته به مطرف خانه که بهجهت نزولشان ترتیب داده‌اند روان شلند و جمیع افواج قلعه کلکته بیرون آمدند، از طرفین کوچه‌بندیها کردند، ایستادند از دروازه آبی^۹ گرفته

1. Fort William

2. Col. Richardson

3. Col. Colcraft

4. Captain Camac

5. Ghat

6. General Sir Ewen Baillie

7. Mr. Brown

8. chief secretary

9. water gate

تا به دروازه چورنگی^۱ صفها کشیله، سلامهای نظامی می‌دادند و در آخر گریزگاه قلعه مذکور سواران مخصوصه^۲ فرمانفرما سواره از طرفین صف کشیلنده و بعد از آنها سوارهای سفیر و یدکها و تخت روان و کرناخانه جناب ایشان بر روی قاطرها به طرف دیگر سوارهای فرمانفرما کالسکه‌ها و کالسکه مخصوص میرزايان.

امروز صبح ساعت یازده یک جماعتی مشتمل از میجر جنرل سر اوئن بیلی با اتباع مستر برون چیف سکرتی، مستر ادمانتن سکرتی ملکی و مخفی و خارجه و فارسی، لفتنت کرنل ریچاردسن مصاحب حربی فرمانفرما و کپتان گال^۳ حکمران سواران مخصوصه فرمانفرما در کالسکه فرمانفرمانی پیش می‌آمد، با یک دسته سوارهای مذکور بهجهت تقديم تهنیت ورود سفیر.

بالآخره به تاریخ ۲۸ ماه اپریل سنه ۱۸۰۶ رسم باریافتن بعمل آمد و در میانه مأمورین طرفین مذاکرات امور ملکی کمتر بمعیان آمد. اول فقره معاونت مقابله روسیه و اجرای شروط عهدنامه ملکم بود و این چنان‌که مذکور شد مسئولیتش را فرمانفرما بر دیرکتران کمپنی انداخته و این مسئله تحت مذاکره بود مسئله ثانی تعیین قونسولگری انگلیسیه بود در بوشهر و این به استودن محمد نبی خان بعمل آمد و سیم مسئله محاسبات کمپنی است با محمد نبی خان که این بموجب فراغتنامه دهم جنوری سنه ۱۸۰۷ مطابق سیم شوال سنه ۱۲۲۱ هجری بموجب ذیل است و از جانب فرمانفرما سر جان ملکم بهادر برای فیصله این حساب مأمور آمد.

اول دو لک و پنجاه هزار روپیه (۲۵۰۰۰۰) که در بمبهی دریافته بود دوم پنجاه هزار روپیه (۵۰۰۰۰) که در بغداد از مستر جنس گرفت. سیم تمه محاسبات مأمورت که از نواب مهدی علی خان بهادر وکیل کمپنی در بوشهر خریداری نمودند، هفتاد و چهار هزار و نهصد و پنجاه و یک روپیه (۷۴۹۵۱). جمله سه لک

1. Chowringee gate
2. Bodyguard
3. Captain Gall

و هفتاد و چهار هزار و نهصد و یک روپیه از قبل جناب فرمانفرما به او تعارف دادند.

خلاصه در مدت توقف کلکته مانند بمیشی بالها و چراغانها و ساتھای نمایان براً و بحراً به او داده و این غزل را در کلکته در مجلس بال، یعنی رقص گفته، که از بیاض خود آن مرحوم در اینجا سواد می‌شود و چنان‌که مذکور شد در اوایل عمر «قطره» تخلص می‌کرد. بعد از سفارت «سفیر» تخلص نمود و این غزل را بنا به خواهش فرمانفرما در وصف یکی از خانمهای انگلیس که در آن بزم بود گفته آمد.

غزل

فروغ محفل از روی کدامین دلبر است امشب
 که در چشم و دلم نور و سرور دیگر است امشب
 نخواهم تا قیامت هرگز این شب را سحر از پی
 خدا داند که فردا را چه در زیر سر است امشب
 تو پنداری که مجلس چون فلك ذات البروج آمد
 ز بس هر گوشه ماهی زهرسان خنیاگر است امشب
 نگویم کیست شمع بزم این‌قدر دانم
 که نور محفل از روی مهی مهر افسر است امشب
 در این حوراوشان مریم صفت بینم نگاری را
 که عیسی وار از لعل لب اعجازآور است امشب
 به رخ خورشیدرویان جمله ماه مجلسند اما
 صفائ بزم از روی گلی مدپیکر است امشب
 مرا ماهی است در شهر دگر لیک اندین کشور
 نگاری را که می‌بینم چه آن این دلبر است امشب
 چه یارب نقش بند صنع بر حسنیش فزود از نو
 که از شباهی دیگر حسن او افزونتر است امشب

بعدام زلف صیاد نگاه از دانه خالش
 مرا چون طاییری دارد که بی‌بال و پر است امشب
 نسیم خلق جانپرور ترا ز هر روز امروزش
 که از شباهی دیگر زلفش عبیرافشانتر است امشب
 ز مشکافشانی زلف و عبیرآمیز گیسویش
 هوا را در بغل گویی که مشک و عنبر است امشب
 ریرد امروز ماهی زرفشان خلخالم از کف دل
 مرا از مهر زرین یاره یاری یاور است امشب
 سرود و رقص و بزم عیش و ساقی یار و دل خرم
 بحمدالله می‌عشرت مرا در ساغر است امشب
 فروغ شمع طور از آتشین رخسار او دیدم
 سفیر از شوق دل در سینه عود و مجمر است امشب



و اتبه را که از میوه‌های ممتاز هندوستان است بسیار ستوده می‌فرماید:

رباعی

از انبه که میوه‌ای است امروزنشان
 جز نام نباشد مثلی در ایران
 در وصف وی آن بس که به طعم است و بهرنگ
 نعم البطل خریزه در هندوستان

و چون مسلمانان آن دیار در تعزیه‌داری و سوگواری بحد کمالند و ایام محرم
 را به آتش می‌روند و می‌رقصند، و این عادات وحشیانه تا این زمان در بلاد
 هندوستان میانه هندوان و مسلمانان جاری است، از اینجاست که می‌فرماید:
 در هند سفیر هندوان را یکسر در تعزیه دیدی از مسلمانان سر
 در راه حسین کسو عزاداری تو آخر نتوان بود ز هندو کمتر
 و خان موصوف بعد از ده ماه توقف و حصول محبت‌های بی‌پایان و انعام‌های

درخشنان و حصول مادام الحیات مواجب ماهیانه یک‌هزار روپیه از کمپنی و ایضاً ماهیانه پانصد روپیه مادام الحیات بهر کس که به تاریخ خان موصوف شرعاً خلف اکبر باشد، در ماه جنوری سنه ۱۸۰۷ بعایران معاودت نمود، و این نام نامی و القاب گرامی و سجع مهر فرماتفرما است. زیله نوئینان عظیم الشأن عالیجاه رفیع‌المکان اشرف‌الاما را سر جارج هیلر و بارلو بارونت، گورنر جنرل بهادر نظام ممالک محروسه سرکار کمپنی انگریزی متعلقه کشور هند، و حسب‌الفرمان داکتر جکس که زبان فارسی می‌دانست و در مدت توقف سفير و اتباعش در هندوستان به‌امر طبابت مشغول بود، به‌سمت طبابت و میهمانداری سفارت مأمور آمد که تا ورود بوشهر بخدمات محلوله حاضر بوده و بعد از وصول آنجا به‌طبابت قونسولگری و اهالی بوشهر پردازد بعلاوه استحکام روابط دوستی و تعیین قونسول در بوشهر و بنیان کوتی و تعیین حکیم و سپاهیان هندی نتیجه خدمات خان موصوف است که تاکنون باقی و نمایان است و در گذشته و آینده فواید بیشمار از دفع و رفع قطاع‌الطریق جواسم و عربهای رأس‌الخیمه و سیوان سفاین تجار و مال‌التجاره و امنیت جان و مال عباد بر هر کس ظاهر و نمایان است که حاجت تشهیر ندارد. و یوماً فیوماً تجارتش ترقی یافته محسود ولایات اطراف شد و جای هیچ انکار نیست که برای ملتین علیتین در آینده فوایدش بیشمار خواهد بود.

و چون مسئله تجارت بوشهر و خلیج فارس بعمیان آمد فراموش نشود که خان موصوف از قدیم‌الایام با نواب میرزا مهدی علی‌خان حشمت جنگ بهادر دوستی و اتحاد داشت و چنان‌که مذکور شد، یک‌وقتی تخميناً سه لک روپیه (۳۰۰۰۰۰) از وی ماهوت خرید که آب دیده برآمد و فیما بین موجب یک‌مناکره طولانی گردید که تتمه‌اش ۷۴۹۵۱ روپیه در فیصله نامه سنه ۱۸۰۷ کلکته به‌حساب آمد. و خان موصوف قبل از ورود به‌مبئی نهایت شایق ملاقات نواب مددوح بود، لیکن این مقدر نیامد، زیرا که نواب موصوف به‌تاریخ ۲۵ ماه جولای سنه ۱۸۰۴ در به‌مبئی وفات یافت و پنجاه و یک سال عمر داشت و خان مددوح به‌ورود آنجا رحلت آن مرحوم را از فرزنداتش شنیله، ماده تاریخی به‌یادگاری نوشته به‌ایشان داد

سزاست گر کنم افغان ز دور سپهر
 که مشتریش بدوران ما کند زحلی
 نسیم صبحدم ای جان من فدای تو باد
 برو بمعالم اروح ازین سرای گلی
 رسی به گلشن فردوس رو به جانام
 خفی نه بلکه برآور فغان به صوت جلی
 به کوه و دشت نهادم سر از جلایی تو
 تو گشته غرق فنا و من جبلی
 که از غم تو چو عباسیان سیه پوشم
 تو در بهشت بمنبر کرده حلمهای حلی
 رقم کن از پی تاریخ و با ادب برگو
 معین و ناصر نواب مهدی است و علی
 سفیر جز طلب مغفرت چه باید کرد
 بساز تا ابد و هم محبت ازلی
 سنه ۱۲۲۲ هجری

و آن مرحوم خراسانی بود و تخمیناً در سنه ۱۷۸۰ وارد هندوستان گردیده و تا
 سنه ۱۷۹۵ در بنارس بمعاموریتهای مختلف تحت کمپنی مفتخر آمده و در
 سالهای ۱۷۹۸ و ۱۷۹۹ مصادر خدمات عظیمه گردیده و از آنجا به طرف بحر
 احمر و تدارکات لشکرکشی مصر بسیار به کار آمد و از آنجا باز به بوشهر آمد و
 در این اوان نواب فرمانفرها خلعتاش را بموافجه مadam الحبات و یک جزئش را
 بعد از فوتش برای دو پسرانش عوض بخشید.

و خان موصوف بعد از مراجعت ایران از راه بندر بوشهر و شیراز بحضور
 باهرالنور اعلیحضرت پادشاهی شتافته و چون در سفر هندوستان اطوار شایسته
 به مظہور رسانید قرین تحسینات خسروانه آمد و به شیراز برگشته از فرمانفرما کمال
 تعظیم می یافته تا آنکه به جای شیخ عبدالرسول بمحکومت بندر ابو شهر و

مضافات و لقب دریاییگی خلیج فارس مفتخر آمد و مستر بروس^۱ در این وقت وکیل کمپنی بود و چون سر هرفرد جنس بارونت، که ذکرش گذشت، به تاریخ ۱۴ اکتوبر سنه ۱۸۰۸ از جانب اعلیحضرت پادشاه کیوان بارگاه انگلستان به سفارت ایران وارد بوشهر گردیده، شیخ مذکور جمعی از تجار و اعزه را همراه برداشته بر جهاز لانزیاد^۲ کپتان کربت^۳ بالا رفت و ظهرش مع شلیکهای دریا و کناره ایلچی را فرود آورد و آخرالذکر چنین می‌فرماید که اظهارات خیرخواهانه محمد نبی‌خان در شیراز و بوشهر در حق شیخ عبدالرسول گیرا شد و به جایی رسید که محمدخان نسقچی باشی حالا برای گرفتن و بردن او تحت الحفظ از شیراز وارد گردیده و به‌موقعهای خام شیخ را فریب داده، مقصودش را به‌عمل آورد و حسینعلی میرزا، به‌ترغیب خان موصوف، چون که دید گرفتن و بستن حاکم چنین جایی که جماعت انگلیسیه با آنجا تجارت دارند و شاید که موجب توهمندی خواطرشان بشود، لهذا فرمانی علی‌حده به‌نام سر هرفرد جنس نوشته ارسال داشت تا که محمدخان مذکور در حضور جمعی خوانده رفع توهمندی و این به‌عمل آمد. خلاصه چنان‌که گذشت، خان موصوف به‌جهت گرفتن حکومت بوشهر و مضافات و دشتستان اظهارات خیرخواهانه به‌فرمان‌فرما نموده و حکومت اعراب را که از سالهای دراز در آنجا حکومت داشتند و حکومتشان بر مردم به‌طريق امیدواری و سادگی و آسانی بود براندخته خود حاکم گردیده لکن این عمل نزد طوایف اعراب ناگوار آمد و مؤلف چنین می‌گوید که خان موصوف از شیراز عازم بوشهر گردیده، در راه بود و من در آخر منزل، امروز مقلعش را منتظر بودم و به‌آنان که بر تبدلات و تغییرات لوازم حیات دنیوی ملاحظه می‌کنند، تفصیل ملاقات امروزه مرا با او خالی از تعلیمات و فواید نخواهند داشت. در اینجا دو نفر بعد از انقضای مدت‌ها به‌یکدیگر می‌رسند و این حالت حاليه بكلی از حالت آشنایی سابقه اولشان مختلف است، بمرتبهای که بیتلده، هر قلیر لا ابالی هم باشد،

1. Mr. Bruce

2. la Nereide

3. Capt. Corbett

باز این حادثه ملاقات امروزه را از حادثات فوق العاده روزگار خواهد دانست. و بملحوظه دوستی و اتحاد سابقه که من با او دارم اقرار می‌کنم که برای من این حالت حالیه‌اش برای آینده موجب بسی خیالات و توهمندی گردید و تفصیل این ملاقات به طریق اجمال: این زکی‌خان میهماندار (محمد زکی‌خان نوری) بهجهت خبر آوردن آنکه آیا محمد نبی‌خان که امروز بعلی چنگی می‌رسد به دیدن ایلچی می‌آید یا نه. یک سواری مأمور و ارسال داشت و او برگشته خبر آورد که می‌آید. و گردوخاک سواران پیلا و ملتی بر نیامده که خان موصوف از دور پدیدار شد. سراپا لباسش گلنار و با جیغه و خنجر مرصع بر اسبی سفید سوار. زیر زینی و زینش زرین و لگامش بافتہ سیمین و رکاب و دهنده‌اش زرین و تخمیناً با یکهزار سوار می‌آمد و چون نزدیک آمد سوارانش در کمال انتظام و آداب از طرفین پس نشسته، سلام دادند. و از این جانب ویلاک صاحب سر هنری ویلاک (محمد نبی‌خان نبیره خان موصوف در سنّة ۱۸۶۸ به توسط ایلچی ایران در لندن با وی آشنا گردید و شب بال تا صبح در خانه‌اش میهمان شد و عمرش هشتاد سال بود - سنّة ۱۸۶۸). و خان ممدوح را یاد می‌کرد و از قبیل: عمر برف است و آفتاب تموز، اشعار فارسی بسیار می‌خواند) برای سلام خان موصوف به آین هجوم، یک دفعه از جا کنله، پیش رفت و به طرز فرنگ سلام نظام داده پس افتاد و این یک منظر بسیار مفیدی بود و تا شخص از فر بزرگی و آیین بزرگان ایران آگاه نباشد ابهت و جلالت خان موصوف و سوارانش نخواهد دانست. و چون به سر هر فرد رسید از اسب پیاده شد و ما نیز پیاده شدیم و مصافحه و معانقة محبت‌آمیزی از طرفین به عمل آمد.

دو دوست قدر شناختند حق صحبت را

که ملتی ببریلند و باز پیوستند

اگرچه سابقاً ملک التجار و ایلچی ایران بود و الحال حکمران بوشهر و مضافات و دریابیگی است، مگر یکوقتی شریک تجارت و رفیق سفر بود با ایلچی. و بعد از آن همگی سوار شدند و به سوی خیمه‌گاهی که در علی‌چنگی بود روانه شدیم. و خان ممدوح و زکی‌خان نوری تا خیمه‌گاه بمعیت همراه آمدند

و زود برگشتند. زیرا که هنوز اسباب و سرانجام از عقب می‌آمد، لهنا موافق درجه و شأن ایشان میهمانداری بعمل نیامد. و سر هرفود چنین می‌گوید که: «چون من از قدیم‌الایام با او دوستی و یگانگی دارم طبیعی است که ملاقاتی دوستانه و محترمانه می‌خواستم نمایم. خصوصاً که هر کدامی حالا به سمت‌های رسمی بهم رسیلهایم، لازم گردید که معجل‌با هم صحبت بکنیم. و از حاضر نبودن اسباب و لوازم مطبخ تا دیروقتی از شب شام حاضر نشد و نشسته بودیم که پیام خان رسید که در ساعت بعد دیدن می‌آید. و چون یکدفعه از پیش دیدن آمد و بمحض شان لوازم میهمانداری مهیا نبود، لهنا نهانی من یک پیامی فرستادم که از این توجهات دوستانه جدیله شما من نهایت ممنونم و مسرورم و چنین امیدوارم که جمیع تعارفات رسمی تا فردا صبحی از میانه ما مقطع گردد و بعد از شام من تنها بمخلعت می‌آیم که ساعتی با هم نشسته مانند سابق با هم قدری صحبت بداریم و صفت‌های مأموریت را کنار گذاشته، من همان هرفود جنس و شما همان آقا محمدبنی باشید. پس از میز شام برخاسته و اتباع سفارت را شب بخبری گفته بخیمه‌ام رقم و به قسمی که هیچ‌کس آگاه نگردد، در کمال احتیاط بهسوی خیمه‌گاه خان که از خیمه خودمان چندان فاصله نداشت روان شدم و یک حادثه غریبی در آنجا روی داد. چون کشیکچیان خان از دور هیکلی مشاهده کردنده بانگ کیستی! کیستی! برآوردن و من همی جواب می‌دادم که انگلیسیم و پیامبرم! و صاحب آواز بتعجیل یک فانوس پیش آورد و بخواست شیطانی مرا شناخت و این بوشهری بود. قبل از ممانتعت به مأمورین خود فریاد زد: ایلچی انگلیس می‌آید! حاضر سلام باشید! که فریاد از چهار طرف برخاست. و در این میان خود خان معظم نمودار شده هنگامه را تسکین داد.» بمجرد ورود خیمه چنین گفت: «ای دوست قدیم من آمدیم که بالذات از شما عندر بخواهم که آن روز در خیمه‌ام نتوانستم از شما پذیرایی لایق بکنم. و بمعلاوه آن هر قدر که از این مأموریت حالیه‌ام مفتخر باشم، مگر دوستی و اتحادم با جمیع دوستان قدیم، و خصوصاً با شما که دوست قدیم و اتحادم به درجه کمال است، قلبم یکسان است و برای ما ممکن نیست که پیش روی مردم به آزادی بتوانیم صحبت بداریم.» و در اظهار این

نوع تعارفات خان موصوف از من بمراتب گذرا نید و چنین گفت که: «بنحوی این را می‌دانید که من اوایل عمرم را در خدمت شما بسر بردم و حالا کمال خوشبختی من در این است که تا بهانجام میانه ما همین حال علی الدوام برقرار و استوار باشد و در ایران امروز سوای میرزا بزرگ قائم مقام وزیر آذربایجان دیگر کسی را نمی‌بینم که مانند من مستحق اعتماد و اعتبار دوستی باطنی شما را داشته باشد و یقیناً مساعی من پیوسته در مراتب حفاظت و حراست آن مشغول خواهد بود و حالا در شیراز و طهران برای شما مصدر خلمات بزرگ و نمایان شدم.» پس بهتفصیل رفتار و کرداری که صلاح حال ما در آن بود پرداخته مگر گفتارش موجب شک می‌گردید و بعد از چه بودن و دادن پیشکش و تعارفات شاه و وزیر و شهزاده و وزیرش پرداخت و این را افزود که: «از این قبیل هر قدر اشیا بهجهت پیشکش یا تعارفات ضرور بشود، نزد آقامحمد جعفر برادرم در بوشهر موجود است، طلب نمایید که میان ما و شما سوا و جدایی نیست.»

من جواب دادم که: «این را باید دانست که شور و صلاح شما را من چقدر بزرگ می‌دانم و این از کمال توجه خاطرم از استماع بهشما روشن است. از آنجا که دوستی و سوابق و خلمات شما بهسرکار کمپنی بهادر قدیمی است، کمال اعتماد داشته و می‌گویم که خلاصه مقاصد و دستورالعمل دولتم این است که باستحکام بنیان دوستی و مودت میانه پادشاهم و پادشاه ایران سعی نموده و فواید تجارت میان سلطنتین را چه در فرنگستان و چه در هندوستان بهماقصی الغایة مرام مستحکم نمایم، مگر کمال تأسف من در این است که اجرای این ملاحظات خیرخواهانه بهجهت ابراز و اظهارات غرض‌آمیز فرنسیسان و بار یافتن ایشان بحضور اعلیحضرت پادشاهی و معاودت جنرل ملکم بهادر از بوشهر قدری مانع می‌گردد لکن بهقول آن شاعر ایرانی که می‌گویند: از ابر تابستانی گاهی برف نمی‌یارد و من از همت شما و سایر دوستانم، بعد از بار یافتن، جمیع این کارهای جزئی را درست می‌نمایم و این صلاح دوستانه شما نزد من در باب هنایا نهایت صحیح و عزیز است، مگر تا من بهشیراز نروم و نبینم که در آنجا امورم چگونه از پیش می‌رود، جواب صریحی در این باب نمی‌توانم بلهم، لکن این قدر می‌گویم که

هر وقتی که با وزرای ایران کارهای نهانی لازم بشود، توسط شما را نهایت پسندیله و مقبول و این مکالمه امروزه شما نقش خاطر من خواهد بود. لکن حالا که از شیراز می‌آیید، یک‌قدری حالات آن ولا را برای من بیان نمایید که تا در مدت توقف من در آنجا دستورالعمل باشد.» لهذا خان معظم به‌اصاف صفات فرمانفرما و وزیرش نصرالله‌خان و سایر بزرگان در کمال آزادی و طول آغاز نمود بحدی که نهایت موجب تعجب من گردید و حدالمقدور مطالب عمله و لازم من از او بیرون آوردم و عمله‌اش این بود که خیال حکومت فارس و شیراز را درباره سفارت من چیست بلدانم و این‌قدر را معلوم نمودم که خیالشان این است که بهبهانهای مختلف تا آنکه خبر و نتیجه مراجعت جنرل ملکم بهادر و شکایتهاش با اولیای دولت بنگاهه بناشان بررسد می‌خواهند مرا در شیراز معطل نمایند. و تا دیر وقتی از شب صحبت ما طول کشید، یعنی تا سحر و هنگام وداع انواع ملاحظتها از وی به‌ظهور رسید و صبح دمیله به‌خیمه‌ام برگشتم و خسته و بی‌خواب ماندم و بهاستماع این خبر مضطرب گردیله، به‌مقام مقابله و مدافعه برآمدم تا طرح فسادآمیز فرمانفرما و وزیرش را برگردانم. و هیچ شکی در اینجا باقی نماند و بعد از ملاحظات تمام، من عزیمت نمودم که آنچه میان من و خان موصوف روی داد آنرا بی‌کم و کاست بعیرزا بزرگ بنویسم. بهاین مضمون که اگرچه من باور نمی‌توانم بکنم که پادشاه و وزرایش درباره من نیاشان چنین است، لکن باز می‌ترسم که شاید راست باشد. پس انسب آن است که وزرای طهران آگاه بشوند که این مطلب از خارج گوشزد من شده است. و این را افزودم که هرگاه در شیراز من حقیقت را با افواه مطابق دیدم، شکایتهاشی خود را رسماً و تحریراً تقديم خواهم نمود. بهاین مضمون که درباره یک سفارتی که یکسر از جانب پادشاهم مأمور و مرسول بود، کمال بی‌احترامی به‌ظهور رسیله بهر صورت باز به‌شهر می‌روم و این اسلام شقوق است و این هنگام میرزا بزرگ در تبریز بود این مطلب نهانی را آیا چگونه به‌او برسانم. امری بس دشوار می‌نمود و عبدالله آقا نامی، متسلم سابق بصره که اکنون ساکن بوشهر است، محروم اسرار میانه من و میرزا بزرگ بود. این به‌یادم آمد و قبل از خواییدن مختصری فارسی به‌خط خودم

به او نوشتم که میانه من و محمد نبی خان در علی‌چنگی صحبتی روی داد که می‌باید خلاصه‌اش را بهمیرزا بزرگ بنویسم و خواهش دارم که یک قاصدی سریعاً نزد من روانه نمایی تا زبانی شنیده و شنواییده، زود برگردد و به دست یکی از سواران خود داده به عبدالله آقای مذکور فرستادم و او بلا فاصله یک قاصدی پیش من فرستاد و به او آنچه من باید بگویم گفتم و روانه تبریز نمودم و حتی منشیان فارسی‌نویسم از این امر خبردار نشدند.

و این را فراموش کردم که محمد نبی خان تمام سفارت را امشب به شام دعوت کرده است و این بمحوجب ذیل است:

یکشنبه ۱۸ دی‌سپتامبر ۱۸۰۸ همگی بعد از نماز با سر هرفرد جنس به بازدید محمد نبی خان رفیم و رسوماتی که در این بازدید به عمل آمد مانند رسومات سایر مجالس بود سوای آنکه مجموعه‌های شیرینی را پیش روی هر کسی بر کرسی نهاده و از مجموعه‌های که پیش روی سر هرفرد جنس بود خان مذکور یک قالب شیرینی که بهقدر یک قالب صابونی بود برداشته می‌خواست بشکنده لکن نتوانست و بهنگر داد و او شکسته پیش نمود و خان موصوف گرفته به سر هرفرد و اعضای سفارت تعارف می‌داد خلاصه بعد از انجام تعارفات رسمی که لازمه دید و بازدید ایرانیان است از طرفین به عمل آمد برخاسته خان را تنها گذاشته مرخص گردیدیم و ساعت هشت شب باز همراه سر هرفرد سواره به خیمه خان معظم رفتم و ایشان پیش آمدند و پذیرایی نموده، بعد از اخراج پایپوشهای ایرانی داخل گردیدیم سر هرفرد پیش افتاد و مُصدَّر نشستند و من تفصیل این میهمانی را از این بیشتر نمی‌نویسم. چرا که این میهمانیها همیشه شبیه یکدیگرند و چون بنا شد که فردا صبح پیشتر برویم خان اظهار نمود که قدری راه ما را مشایعت کند. لهذا زودتر از خواب برخاستم که پیش از حرکت به مجموعه‌اش رفته باشم. خلاصه خان موصوف بعد از اظهارات غیر محلود دوستانه و غیره باز به مسئله پیشکش برگشت و گفت که: «معادل یک لک و چهل هزار روپه نفایس و اموال هند بهجهت این کار موجود دارم.» و باز من در کمال نرمی و احتیاط جوابش دادم که: «بعد از وصول شیراز هرگاه کاری ضرور بشود خواهم نوشت» و گفتم که: «من می‌خواهم زود به طهران

برسم و حنّامکان می‌خواهم احتمال و اثقالم سبکاتر و کمتر باشد.» و همدیگر را وداع نمودیم.

و بیست و یکم دیسمبر ۱۸۰۸ به دالکی رسیدیم و اینجا یک حادثه روی داد هنگام توقف علی‌چنگی یکی از رؤسا یا حکام عربستان و دشستان که به مکلای جماعت انگلیسیه پیوسته، حمایت و انسانیت ابراز می‌نمود. از سلط محمد نبی خان یا برادرش از حکومت آن ولایات معزول و نهایت مضطرب و پریشان گردید. و نزد من آمده التماس نمود که درباره او بمخان موصوف سفارشی نمایم و این بعموجب ذیل است:

و صبح روانه‌گی از علی‌چنگی، از آمدن محمد نبی خان به دیدن من و مکالمتش با من و سفارش نمودن من بمخان مذکور درباره آن شخص، تا دیروقتی معطل شدیم و این مرد هنگام حکومت و وسعت چنان‌که مذکور شد کمال انسانیت به جماعت انگلیسیه اظهار و اوقاتی که در بوشهر جماعت مذکور برای تفرج یا شکار بیرونها می‌رفتند میهمانیها می‌کرد و او را سر هر福德 برداشته بهسوی خیمه خان رفت و همین‌که او را خان از دور دید بلااطلاع آن‌که بداند واسطه‌اش منم بر او بانگ زد: «اینجا چه کار داری؟» که سر هر福德 پیش افتاده توسط نمود و توسطش مقبول آمد و گناهش بخشید و پیش از روانه‌گی از دالکی رئیس مذکور بهجهت وداع نزد سر هر福德 آمد و به‌او تصریح شد که از اینجا به بوشهر برگردد، چرا که خان موصوف حکم فراتر نداشت بیاید. و این پیمرد تا اوایل این منزل در پهلوی اسب ایلچی پیاده و اشکریزان و دعاگویان همراه ما می‌آمد و من بعد از دیدار دوست ممتاز میرزا بزرگ، صیانت و ضرر کرد بهجهت او حاصل نمودم. و تا مدت‌ها آسوده‌مخاطر و خوشحال می‌زیست و تا من در ایران بودم پیوسته مکاتیش می‌رسید. و این مرد بر سبیل معاوضه برای من یک قالین بهیادگار فرستاد. و میرزا بزرگ که نسبش به‌اعراب می‌رسد و از این راه مفاحرت می‌کرد از اعمال محمد جعفرخان برادر محمد نبی خان به‌اعراب آن ولایات نهایت ناراضی و موجب عدم رضایتش این بود که در ایام حکومت لطفعلی خان زند طوایف مذکور کمال انسانیت درباره‌وی و خوانین زندیه ابراز داده بودند. و چون حالیه ورق

برگشته و طایفه قاجاریه روی کار آمدند و نفوذ محمد نبی‌خان به دربار قاجار بیشمار بود، از راه احتیاط به آشکار مداخله ننموده، در صحبت‌های محترمانه‌اش با من در طهران بهاین مسئله اشارت می‌نمود که: «یک روزی می‌آید که محمد نبی‌خان از اعمال و افعال برادرش محمد جعفرخان نادم و پشمیان خواهد شد» و چنین شد که گفته بود و چنان‌که بالا مذکور شد که عبدالله آقا ترک واسطه میانه سر هرفود و میرزا بزرگ بود وی حاکم سابق بصره و مردین است که در بصره با خان موصوف کمال دوستی و یگانگی داشت از بصره آمده در بوشهر ساکن گردید و نظر به سابقه آشنایی از خان مدلود و برادرش کمال عزت می‌یافت و این ماده تاریخ مسجدی است که در بصره ساخته است.

از سفیر:

جم نشان عبدالله آقا گزعلو ممتنع باشد چه او در ممکنات آن امیری کاسمان آید مدام سوی درگاهش پناه از حادثات پیش چشم همتش هنگام جود نقطه موهمی آمد کاینات آسمان از گردش افتاد فی‌المثل گر فشارد بر زمین پای ثبات مسجدی از وی بنا شد کز صفا از بهشت آرد شبستانش برات قلسیان در ساحتش تهلیل‌گوی می‌دهند آواز عجل بالصلوات ریخت طرح سال تاریخش سفیر جامع از وی باقیات الصالحات

والحاصل سر هرفود جنس با کمال اعزاز وارد شیراز گردید و اول جنوری سنه ۱۸۰۹ بمحضور فرمانفرمايی رسید و ثانی ماه مذکور به دیدن وزیرش نصرالله‌خان رفت و پرسش عبدالله‌خان در خانه ایستاده همراهی نمود و پدرش مردی شخص هفتاد ساله بود و اکنون چهار سال است که وزارت می‌کند و سیم ماه مذکور از لندن خبر رسید که سر رابرت ادیر^۱ به سفارت دربار عثمانی وارد اسلامبول گردید و سر هرفود جنس بسلک اشارات یک نامه‌ای به‌او نوشته از

1. Sir Robert Adaire

حالات ایرانش خبر داد و عصرش نوکری آمده عرض کرد که: «حاجی یوسف‌نامی با یک نفر که معلوم می‌شود که او تازه از راه رسیده است، آملخاند و می‌خواهد بخدمت بیایند» پس حکم کردم بیایند. و چون آمدند دیدم دوست قدیم حجاجی یوسف، جواهری لطفعلی‌خان زند است و آن دیگر خلتمکار عبدالله آقاست که بهمیرزا بزرگ پیام برده بود، آمده است. و کاغذی بمن داد در کمال اختصار و تعارف بیشمار بدین مضامون: «کاغذ شما رسید و حکایت باطله را که می‌شنوی باور مکن». قاصد را گفت: «برو قدری آرام بگیر که فردا ترا باید نزد عبدالله آقا بوشهر بفرستم» و قاصد هنوز بیرون نرفته که حاجی یوسف از جیش کاغذی بیرون آورد و من کاغذ میرزا بزرگ را فوراً شناختم که بهموجب ذیل است:

«دوست عزیزم بسیار مناسب گردید که به توسط عبدالله آقا به جای کاغذ نوشتن پیام زیانی فرستادید. و تمام مراسلات شما را به وزرای طهران الی حال نوشته‌اید دیدم، و هرگاه من پهلوی شما بودم از این بهتر ممکن نبود و محمد نبی خان آنچه به شما گفت راست است و چگونه این را به شما گفت من تصور نمی‌توانم بکنم. و بلاشک بهورود شیراز جمیع کارها را درست نموده هر قدر اصرار و الحاج تا می‌توانی به فرمان‌فرما بکن. هرگاه بعد از آن دیدی که شک می‌بری و معطل می‌شوی، یک کاغذی در کمال سختی بهمیرزا شفیع بنویس. و در طهران فرنسیسان زمین و آسمان را به حرکت آورده‌اند که شرف بار نیابی. ولی می‌آینی و می‌یابی و میرزا شفیع مأمور گفتگو خواهد شد و یقیناً با من شور نموده و بی‌من قلم بر نمی‌دارد. و خبر خوشحالی دیگر این است که ایلچی شما به اسلامبول رسید و تمام کارها را با دولت عثمانی فیصله خواهد نمود و این برای ما و شما هر دو خوب خواهد شد. هر کاری که باشد به توسط حاجی یوسف همسایه عزیزم که دوست قدیم و خالص شماست بمن اعلام دارید و آتش دروغ نمی‌گویند و می‌دانی که چه می‌گوییم!»

و قاصدی که ۵ ماه مذکور از بوشهر آمد و کاغذهای فرمان‌فرمای هندوستان را به سر هر فرد جنس رسانید و چنین نوشت: «ایلچی مذکور معجل‌اً از ممالک

ایران بیرون آیله زیرا که بمجهت این کار جنرل ملکم بهادر با دوهزار سپاه روانه خواهد شد تا جزیره خارک را که در خلیج فارس واقع است بگیرد^۱ و این مایه اضطراب و توهمندی ایلچی گردید. و محمد نبی خان نیز از حرکت سپاه انگلیس به‌مولیای دولت ایران خبر داد و بمحوجب فرمان آنچه لازمه صیانت و جمع‌آوری سپاه و آذوقه در کار بود اجرا داشته و حکام ولایات کناره دریا از عزیمت آن جماعت خبر می‌داد و مهیای مدافعه می‌گردید و محمدخان خشتی را با جماعتی روانه جزیره مذکور ساخت. خلاصه سر هرفود جنس خان ممدوح را میانه گذاشته و چنین قرار داد که یکسر از جانب پادشاه انگلستان او وارد ایران گردیده است و جنگجویی فرمانفرمای هندوستان بخلاف رضای آن پادشاه والاچاه است پس هرگاه جنرل ملکم بهادر با سپاه فرنگ بخلیج فارس دررسانه برخلاف سبک آن جماعت، خان موصوف طریقه سلوک و مدارا پیش نموده ایشان را به‌جزیره خارک تا رسیدن این خبر از لندن فرود آورد و سر هرفود جنس از این طرف بعمکاتیب فرمانفرمای هندوستان اعتنای نشوده به‌اتجام مهمات سفارت خود پرداخت و از شیراز روانه اصفهان گردید تا زود شرف بار یافته رفع شک و توهمندی این قضیه را نماید و نواب جعفر علی‌خان بهادر (جد نواب حالیه میرزا حسن علی‌خان وکیل‌الدوله شیراز که حالا با کمیشن^۱ تعیین ح LOD میانه روسیه و افغانستان مأمور است) که از یاران جاتی و اصدقای روحانی خان موصوف بود از کازرون بمسواری سر هرفود جنس پیوست و همه کارها را خان آخرالذکر به‌توسط عبدالله آقای ترک و میرزا بزرگ با شفیع صدراعظم برای سر هرفود ساخته و این قرار دخول سر هرفود جنس و خروج جنرل غاردان بود - ایلچی فرانس - از طهران. و چنان‌که مذکور شد بسهول و لحسن وجهی بسیعی و نفوذ خان موصوف بمحصول پیوست و بنابراین ۱۳ ماه فبروری برای دخول این و خروج آن مقرر آمد. پس در کاروانسرای پل دلاک که چهاردهمیلی قم است سر هرفود اندک طعامی خورد، ساعت ده فرنگی قبل از ظهر روانه گردید که تمام شب راه رفت، در کنارگرد

1. Commission

به استقبال طهران برخورد و فردا ظهرش داخل شهر طهران بشود مگر راه گم شده معطل گردید و در عرض راه از طهران قاصدی آمده خبر داد که جنرل غاردان دیروز از طهران بیرون رفت و بمحوجب قرارداد استقبال مذکور نیز تا شام متظر مانده به شهر برگشتند. خلاصه ۱۴ فبروری بهسوی طهران روانه و جمعیتی نمایان از شهر بیرون آمده، سفارت را استقبال نمایانی نموده به شهر داخل گردند و نهار و شام را میهمان امین‌الدوله بودند و ۱۶ فبروری به ترکیب مضمون عهله‌نامه فیما بین پرداختند و ۱۷ فبروری سنه ۱۸۰۹ شرف بار حاصل نمود که بمحوجب ذیل است «و چون وارد ارگ شدیم و مأمورین که بهجهت بردن ما مأمورند آمدند و یک سواری بسیار نمایانی ترکیب دادند و ما را بمحجره‌ای بردن و در آنجا قدری نشستم و در این میان یک مأموری دیگر آمد و خبر آورد که پادشاه ایران برای دیدن شما حاضر است. پس ایلچی برخاسته، نامه پادشاه انگلستان را به پادشاه ایران، به دست خود محاذی سینه گرفته و مستر موریر^۱ حامل هدایا گردیده روان شدند و تفصیل عمله اشیاء این است: یک قطعه الماس ۲۵۰۰۰ پاؤند استرلینگ، دو لک و پنجاه‌هزار روپیه (۲۵۰۰۰) سکه کمپنی و یک اتفیه طلای میناکار رویش صورت پادشاه انگلستان - اطرافش هاله‌وار الماس نشان و یک صندوق کوچک آبنوس - رویش جنگ طرف‌الغار^۲ نقش بود و بعضی اشیای کوچک دیگر که حالا یادم نیست.»

خلاصه از دالان دراز تنگ و تاریکی گذشته تا مجلس دربار رسیدیم و پادشاه را دیدیم که بر یک تختی نشسته و بر تکیه گلنار مروارید کار تکیه زده لکن به حدی اطاق و لباسش سیاه و تاریک بود که رنگها را در دست نمی‌توانستیم تمیز بلهیم. تاجی بسر و ریشش تا کمر و یک کرسی برای نشستن ایلچی گذاشته. و این نامه پادشاه را به دست میرزا شفیع داد پس به آواز بلند و مهیب وی چنین عرض نمود: 'قریابت بروم، سر هرفرد جنس بارونت با نامه و هدایای برادرت پادشاه انگلستان به پایه سریر است.' و صدراعظم نامه پادشاهی را به کناره

تحت نهاد و هنایا را یک‌بیک از دست مستر موریر گرفته بر پله اول تخت می‌نهاد تا آنکه تمام شد پس ایلچی یک خطابهای به زبان انگلیسی شروع نمود و جعفر علی خان که از پیش آنرا حفظ نموده بفارسی ترجمه نمود. پس شاه چنین فرمود که: «ایلچی و همراهانش خوش آمدند» و ایلچی نشست و مستر موریر طرف راست و جعفر علی خان طرف چپ ایستادند و اتباع سفارت به قدری فاصله از آنها صاف بسته ایستادند و شاه در کمال شکفتگی با ایلچی گفتگو می‌نمود و چنین فرمود که: «از این نوع رابطه دوستی که الحال فیما بین ایران و انگلستان بنا می‌شود شادمانم» و از سلامتی مزاج برادرش پادشاه انگلستان احوال پرسید که: «آبا اعلیحضرت جارج سیم هنوز پادشاه است یا نه؟» و یا آنکه: «پرسش به جای وی نشسته است؟» ایلچی عرض نمود که: «حمد مر خلای را که اعلیحضرت جارج سیم تابحال جالس سریر سلطنت است» و از راه تعجب، شاه بهمیرزا شفیع چنین فرمود که: «فرنسیسان معلوم می‌شود که در اینجا نیز بمعا دروغ گفته‌اند که جارج سیم پادشاه انگلستان در ماه جون سنه گذشته وفات یافت» و بعد از آن‌که این صحبت به‌ماندگ فاصله‌ای رخصت یافته برگشته‌یم.

و چون مستر موریر نایب اول سفارت مذکور در این باب یک کتابی علی‌حدِه تألیف نموده است، پس قدری از آن گفته می‌آید:

«و محمدخان نسقچی‌باشی، بمحوجب فرمان، آقامحمد جعفر را تا ورود محمد بنی خان بمحکمرانی بندر بوشهر و مضافات، موقتاً اعلان داشته، شمشیر بست - اکتوبر و نومبر سنه ۱۸۰۸. و آقامحمد جعفر از این امر نفرت داشته بهم رکس چنین می‌گفت که: «بین بهجه حالی افتادم! التمام فایده‌ای نکرد، مجبوراً شمشیر بستم» لکن بمجرد وصول آن رتبه مانند مسبوق خود او نیز در کمال بی‌رحمی بنای کج رفتاری بمقدم گذاشت. بلا ملاحظه هر کس را چوب می‌بست. مگر مدت حکومتش بس کوتاه شد به تاریخ ۷ نومبر نسقچی‌باشی آقامحمد جعفر را گرفته قید نمود این مجھت گریختن حاجی سلیمان‌نامی وزیر سابق بوشهر است که از راه دریا فرار کرده بود. خلاصه میانه قید و تسلیم حاجی سلیمان و ادای بیست هزار تومان محیر آمد. و چون به هیچ‌یک از شروط راضی نگردیده ناچار

قیلش کردند تا بالآخره به گرفتن حاجی سلیمان بحراً راضی گردید و نسقچی‌باشی ضامن خواست که در این میان خوشبختانه برادرش محمد نبی خان به‌اسهل وجهی او را از این مخصوصه نجات داد و نسقچی‌باشی را می‌خواست بکشد و او واسطه‌ها می‌انگیخت تا گناهش را عفو نمود. و در طهران و شیراز نفوذ انگیخته آقامحمد جعفر را باز بمحکومت بوشهر مفتخر گردانید و قاصدی که از شیراز فرمان عزل نسقچی‌باشی را آورد بمخلعتش رسیله، مژده کافی می‌خواست. و آقامحمد جعفر بعدیلن سر هرفد آمد و گویی امور ماضی در او بکلی تأثیری ننموده و اهالی آن ولایات به‌حدی افعال ظالمانه حکومت در طبایعشان خو گرفته است که به‌این‌گونه حالات ابدأ اعتنایی ننموده در غایت یافکری حبس رفته بیرون می‌آیند.

«و به‌تاریخ چهارم دیسمبر - آقامحمد جعفر از شاهزاده فارس خلعت یافته جمیع تجار و اعزه و سپاه همراهش به‌استقبال رفته و چون خلعت را از دور دید از اسب فرود آمد و آورنده خلعت را به‌او داده پس بمخلعت‌پوشان رفتند و خلعت را در مجموعه‌ای نهاده با مجموعه شیرینی پیش آوردن و خلعت پوشید و تهنیت گفتند و این یک قبا و یک جبه نرمه کشمیری سلسله سمور است. و خلعت بها یکهزار تومان شد فرمان خوانده و قهوه و قلیان و شیرینی صرف نموده با شلیک توب برگشتند و از نفوذ محمد نبی خان به‌جای حقارت خلعت یافت. و چون شیخ عبدالرسول حکمران سابق بوشهر بحضور فرمانفرما رسید تقصیراتش را یکایک برشمرده، افعالش را نیز با جماعت انگلیسیه برشمردند و تقصیرکارش برآوردن. و غضب شهزاده به‌حدی زیاده گردید که به‌قتلش فرمان داد. و محمد نبی خان پیش افتاده شفاعت کرد و نجاتش داد. لکن حکم شد که چشمانش را برآورند. و باز خان موصوف پیش آمده و شهزاده چشمانش را نیز بخشید و قیدش کردند.

«و آقامحمد جعفر نایب‌الحکومه و نسقچی‌باشی هر دو بعدیلن محمد حسن خان میهماندار آمدند و نایب‌الحکومه مذکور مصافحه و معانقه با میهماندار مذکور نموده، صورتش را بوسیده و این میهماندار اطوارش نهایت ساده است، و چنین معلوم می‌گردید که بیرونها تربیت یافته است. و ایلچی بعد سؤال از مزاج

فرمانفرما و وزیرش و بزرگان فارس. و میهماندار برخاسته بهمانه نایب‌الحکومه رفت و خانه مذکور مال حاجی محمد خلیل خان مرحوم، ایلچی ایران است. و بمجلسی که ما را بردنده نهایت دلکش و احسن اماکن بوشهر است و ستونهای آینه‌کار دارد و خلمتکاران در فضایش ایستاده و یک نهال نارنج میانه فضای خانه سایه‌افکن است و دیوارهای مجلس گچکاری و بهنقش و نگار پاریس‌واری مزین است، و پرده‌های بزرگ از چهار طرف آویزان. و نایب‌الحکومه داخل گردیده بهقدره فاصله نشست.

«از بوشهر به‌شیراز» و بهخیمه‌گاه رسیده و یک منظر آداب و جلال ایرانی ملاحظه نمودیم و این ملاقات ایلچی است با دوست قدیمش و آموزگارش محمد نبی‌خان حکمران بوشهر. خبر دادند که فردا را ایلچی می‌خواهد با وی وقت بگذراند و مهیای پذیرایی گردید. و تخیلی یکمیلی خیمه‌گاه علی‌چنگی بعلو رسیدیم و سوار و پیاده زیادی همراهش بودند. و چون خان رسید شلیک کردند و خان موصوف در این میان نمودار شد و سوار زیادی اطرافش گرفته بودند. و چون نزدیک آمد، سوارانش پس افتاده، تا خان و ایلچی به‌یکدیگر رسیدند و مصافحه نمودند و بعد از آن سواران طرفین جمع گردیده، از عقب ما می‌آمدند و گروهی انبوه شد و گردشان هوا را تیزه‌وتار می‌ساخت و خان موصوف و میهماندار ما را رسانیده برگشتند.

«یکشنبه ۱۸ دیسمبر ۱۸۰۸» - بعد از نماز ایلچی و اتباعش سواره به‌دلیل خان رفته‌یم و نزدیک خیمه‌گاه جماعتی پیش آمدند و پیش افتاده به‌ایلچی سلام دادند. و خان موصوف در خیمه ایستاده منتظر ورود ایلچی بود و چون وارد شدیم در کمال شکفتگی ما را قبول نموده داخل برد و پس از اخراج کفشهای خان و سر هر فرد بخصوص محل تمکن بهقدره اشکالات چهار شدند تا بر کرسیها نشستیم. و خیمه‌اش پاکیزه و دلچسب‌جایی است. بیرونی و اندرونی بسیار ممتازی دارد و به‌قالینهای گرانبهای مزین و آراسته و دیوارهای قلمکار و حاشیه‌دار است. و میزبان ما مردی است بهممت در ایران و هندوستان مشهور و اطوارش نهایت پستدیده و نمایان است. و از حیثیت لباس و اساس در ایران مانند ندارد، و لباسش به‌لباس

بزرگان بیشتر شبیه است و ریشش به آن خشونت پلیس^۱ شبیه نیست و انوار بزرگی از رخسارش هویلاست و خنجرش به جواهرات گرانبهای رخشان بود. بعد از تعمیل تعارفات رسمی و سکوت مقدسی که لازمه این گونه مجالس رسمی است، قهوه و قلیان و شربت و شیرینی در مجموعه علی‌حله پیش آورده که هر مجموعه بهجهت دو نفر معین بود، پیش رو می‌نهادند. و عمله تازگی این مجلس سعی خدمتکاران است که شیرینیها را و قرصهای گزانگیز را به دستهای شبهمناکشان شکسته، پیش روی میهمانان می‌نهادند. و بعد از دستشویی و عدم وجود دستمال و کشیدن قلیان مرخصی، یعنی قلیان آخر که در ایران علایم انصراف است، خان و ایلچی را با هم گذاشته مرخص شدیم. و مجموعه‌هایی که در آن شیرینی آورده بمنظر نقره می‌آمد و مشجر و منقش، و شیرینیها را از مغز پسته و بادام و شکر ساخته و نهایت ممتاز و لذیذ است. و ایرانیان شیرینی را نهایت طالبد و زیاد می‌خورند. و این از کثرت شربت و شیرینی که میهماندار ما و مردم برای ما می‌فرستادند ظاهر بود و در مجموعه‌ها و صندوقها این را چیده، بر سر نوکر گذاشته می‌فرستادند. و این عمل نهایت ناگوار است. زیرا که از بهای شیرینی بیشتر گیرنده به آورنده می‌دهد، و از قبیل فرع زیاده بر اصل است. و بزرگان ایران بدین‌سان مواجب توکرهای خود را می‌دهند و مانند میهماندار ما مأموری پیوسته گروهی بمخیال تحصیل منافع دورش را می‌گیرند.

«امشب شام میهمان محمد نی خانیم آدمی آمد خبر داد که: 'امشب شام حاضر است. بسم الله بفرماييد'، و رفته‌یم. چون بمخیمه‌اش رسیدیم بهمان نوع تعارفات رسمی صبح ناچار دچار شدیم. الا این که شرقی‌واری دوزانو نشستیم. درد این حال را تصور نمی‌توان نمود و خان موصوف به تنگی زیر جامها و بهالت تباہ ما رحمت آورده فرمود پاهای را دراز بکنیم و راحت بشویم. اما از ترس آن که مبادا بی‌ادبی بشود ما رحمت را بر راحت ترجیح دادیم و حدالامکان به‌تقلید ایرانیان پرداختیم. سوای ما میهماندار و فارسی‌نویس ما نیز میهمان بودند و از

1. Polybe

هر جا صحبت می‌رفت و منجمله صحبت از آراستگی توب‌انداختن و هنرمندی توپچیان کشته‌جگی لانریاد و پس گرفتن جهاز اسنیف که آنرا جواسم گرفته و فارسی‌نویس ما که در آن جهاز بود در میان آمد و میهماندار مذکور به فارسی‌نویس ما شوخی می‌کرد که: 'لبهای توب را باید بوسه بلھی و دورش بگردی و سجلات شکر بجا آوری و دعا کنی که آنها پوسته محفوظ باشند'، و قهوه و قلیان و شیرینی آوردند و باز قلیان و این پایانی می‌آمد تا این‌که میزان ما امر نمود شام بیارند سفره گستردن از قلمکار و پیش روی هر میهمانی یک مجموعه نهادند که در هر کلام سه شربت، دو شیرین و یک آبلیمو و میوه‌جات بریله آمده و شیرینی و حلويات و کاسه‌های کوچک دیگر که با انواع و اقسام مشروبات و حلويات، که رؤیتش آدمی را دعوت می‌نمود، مملو بود و در هر کاسه‌ای یک قاشق چوب گلابی بسیار نازک موزون گذاشته و سه جور پلاو و یک چلاو آوردنده اولی به انواع گوشت‌های طیور با مغز بادام و پسته و کشمش و غیره مرکب بود. سوای آنها انواع و اقسام خورشهاش شیرین و نمکین آورده چیلنده و طبخشان اکثر به شیرینی آمیخته. برای ایرانیان خوردن سرت و برای ما مصلحتی بود چنه‌ها را به قابهای اطعمه نزدیک برد و در کمال آسانی به انگشت‌های دست راست چیز می‌خوردند و سعی ما به وصول قابها بی‌حاصل و زیر جامه‌های تنگ و تکمه‌های لباس ما را مانع می‌گردید و حدالامکان سعی می‌نمودیم که درست بخوریم. لکن با وجود آن خردمهای گوشت و برنج از میان انگشت‌های ما بیرون می‌ریخت و به اطراف می‌افتد. بعد از صرف طعام، سفره شام را به همان آیین که آورده بودند برچیدند و پیش‌خلمتی که موکل این کارها بود زانو زمین زده با دستها برداشته، با کمال استادی از بالای سر مجموعه‌ها را به دیگری می‌داد که ایستاده و موکل گرفتن بود می‌برد. و بعد از شام قلیانهای متعدد کشیله مرخص شده به منزل آمدیم.

دیسمبر ۱۸۰۸ - صبح نوزدهم، قریب طلوع آفتاب، اردو بهم خورده و در خیمه ایلچی نهار مختصری خوردیم. لکن آملن محمد نبی خان و ارسال دو رأس اسب و یک شمشیر خراسانی که برای ایلچی به‌رسم یادگار فرستاده بود، ما را تا

ساعت نه معلم ساخت و تا دو میل راه با جمیع خلم و حشم ما را مشایعت نموده برگشت. و چنان‌که مذکور شد بهجهت اخذ حکومت عازم بوشهر است. و تا کلی راه از شهر اهالی برای قریانی گاوها تخته‌بندیها کردند و رسمشان این است که چون خان سواره پیش می‌آید سرهای حیوانات را بریله بر دست و پای اسبش می‌اندازند و دعاها می‌کنند. و این‌گونه رسومات در ایران مخصوص پادشاه و اعضای خانواده پادشاهی است و آن هم در اوقات مخصوص. هرچند که از اول وی طلب این مقام و هرقدر که وضع حالیه‌اش فرینده بود، باز همان خطرهای حکومت را مد نظر داشته، از افعال و اعمالش ظاهر و هویتا و بحدی ترسان بود که دوهزار تومان با عربیضه ارسال طهران داشته و التماس نموده بود که از حکومت بوشهر معافش دارند.

«وصول شیراز و استقبال» - و جمعی از اهالی تجار شیراز و عبدالرحیم‌خان پسر محمد نبی‌خان با جمعیتی نمایان بهاستقبال آمدند و ایلچی را از پیاده نشدن ایشان خوش نیامده و این رسم در ایران معمول است که چون بزرگی از دور پیدا شود پیاده می‌شوند. خلاصه محمد نبی‌خان قریب دو سال بمهماز حکومت قیام و اقلام نموده و بعد از آن حکومت آنجا را به برادرش آقامحمد جعفر سپرد و آخرالذکر را بمحوجب فرمان اعلیحضرت پادشاهی به لقب خانی و عالیجاهی سرافراز ساخته، خود به شیراز برگشت و از طرف قرین الشرف اعلیحضرت پادشاهی به جای نصرالله‌خان قراگوزلو که از سرکردگان عظیم الشأن و بزرگان بانام و نشان بود بمنصب وزارت مملکت فارس مفتخر آمد. و سر جان ملکم بهادر که از سنه ۱۸۰۲ بمحوجب فرمان واجب‌الاذعان مارکویس ولزلی بهادر فرماننفرمای کشور هند بهجهت تصفیه امور وراث حاجی محمد خلیل‌خان مرحوم و تعین موافق آقامحمد اسماعیل خلف آن مرحوم و غیره و تفريع محاسبات شخصی محمد نبی‌خان در کلکته مداخلات کلی نموده و با وی در حالت کمال دوستی و یگانگی بود. بعد از مراجعت سر هرفرد جنس بارونت بمانگلستان، از طرف فرماننفرمای هندوستان ثانیاً به سفارت ایران به بوشهر آمد بمحوجب فرمان خان موصوف هنگام ورود و اقامتش در آن شهر کمال اعزاز می‌یافت.»

در تاریخش، تاریخ ایران سر جان ملکم، ترجمة میرزا اسماعیل المخلص بهیرت، جلد ثانی چنین می‌گوید:

«اعتنای اهالی در خانه ایران بهرسوم دربار چندان است که هر وقت صاحب منصبی را به‌اجرای امری مأمور می‌کنند، تکلفاتی که باید در آن امر بشود می‌نویسنند. چنانچه از این کاغذ که محمد نبی خان وزیر شیراز به‌برادرش جعفرخان حاکم ابوشهر در باب سفارش یکی از امرای میهماندار سفارت انگریز شده بود نوشته است معلوم می‌شود:

’برادر عزیز من حسین خان قلچار که میهماندار جنرل ملکم معین شده است از امراست و صاحب خانواده است و در عرض راه منزل بمنزل خبر به‌تو خواهد رسید. به‌دالکی که از بوشهر پنجاه میل است رسید این کاغذ را به‌تو فرستاده و در باب ملاقات خود با جنرل خواهد نوشت. روز ورود او به‌اردو تو با جمیع فوجی که در بوشهر است تا حد نخلستان او را استقبال کنید و با او به‌جادره جنرل ملکم بروید و چون از پیش جنرل برخیزد با او به‌جادره او همراهی کن. چادرش باید بمخواهش جنرل زده بشود یعنی در طرف دست راست یا چپ اردوی او، هر طور بگوید زده بشود اگر حسین خان صبح برسد تو نهار را در منزل او بخور و اگر عصر بیاید شام را با او صرف کن. مابقی امور بسته به‌کارданی خود شماسته همین‌قدر است که باید همیشه ملاحظه بشود که با میهمان شریفی با منصب جلیلی که میهماندار سفارت دولت است باید سلوک نمود‘

«و چون ملکم نزدیک شیراز رسید از حکومت و اهالی شهر استقبال نمایانی مع شلیک نوزده تیر توب سلامی یافت و پیشوای این استقبال محمد نبی خان بود و بدین آیینش به‌شهر بردنده و هنگام توقفش در شیراز از فرمانفرما و بزرگان آنجا کمال مهریانی و اعزاز می‌یافتد.» و در صفحه ۴۹۵ تاریخ مذکور جلد ثانی چنین می‌نویسد که:

«در سنّة يکهزار و هشتصد که اول شیراز رفیم شاهزاده حسنعلی میرزا فرمانفرمای فارس و چراغعلی خان نوابی وزیر و میرزا محمدخان پسر حاجی ابراهیم صدراعظم شیرازی مدیر مالیات و نصراللهخان قراگوزلو حکمران سپاه و در سنّة

یکهزار و هشتصد و ده بموجب سابق شاهزاده فرمانفرما و محمد نبی خان وزیر فارس و مدیر مالیات و صادق خان قاجار سپهبدار بود

«و در کتاب تصاویر احوال ایران^۱ تألیف سر جان ملکم، صفحه ۲۶ چنین می‌گوید که: 'جمعیع اصناف اهالی ایران به طرزی بار آمدند که نمایش و سان را می‌پستند و به حکم خیال علی العادت عمل می‌کنند و بجهت و سبب عمل نمی‌کنند. و محمد نبی خان ایلچی سابق ایران بهندوستان، صفات مذکور را، یعنی تصاویر احوال ایشان را در این باب چه خوب می‌کشد.' می‌گوید: 'هر گاه همشهرياتم را بخواهيد که مطلب شما را بفهمند به چشمهاي ايشان تکلم نماییدنه به گوششان.' (ص ۹۱)

«در چندین جا شبانه میهمان شدیم و شامی که محمد نبی خان وزیر فارس بعما داد از همه میهمانیها عالی تر و نیکوتر بود و او بهندوستان رفت و محض خاطرخواهی ما بعضی رسومات انگلیسیه را بهرسوم و عادات ایرانی افزود و ساعت پنج عصر رفیم و در مجلس رسمی اش ما را قبول نمود در فضای مقابل مجلس که نشستیم بنلبازان و پهلوانان و مطربان و شیران و خرسان و میمونها جمع و تا غروب آفتاب ما را به تماشای هنرهای مختلف مشغول ساخته و بعد از صرف قهوه و قلیان و شیرینی، باز ما را به مجلس دیگر بردنده و اینجا یک سفره میوه و شیرینی و شربت گستردہ که به آینه انگلیسی در نهایت لطف و شیرینی چیله بودند و بعد از یک ساعت توقف باز به مجلس اول برگشتم و فوراً آتش بازی بنا شد. اگرچه در جایی که آنرا عرضه نمودند محدود بود، مگر تاکنون آتش بازی به این خوبی ندیدم. و ستارههایی که از چهار چوبه رها می‌کردند یک منظر بسیار قشنگی حاصل می‌نمود و زیبورکها مانند توپهای دوازده رطلی آواز می‌داد و به تأثیر منظر می‌افزود و بعد از آن یک شام بسیار عالی مکملی با شربتهاي بخآلود و بستنی بسیار ممتازی خورد» برگشتم.»

و در صفحه ۴۳ باز کیفیت ورود حسین خان و کاغذ مذکور را می‌نویسد و این را می‌افزاید که:

«بهسبب قدامت آشنایی با جعفرخان حاکم بوشهر اصل آن کاغذ را که برادرش محمد نبی‌خان به‌ماو نوشته بود بهمن نمود.» و در صفحه ۴۴ چنین می‌گوید که:

«با کاغذ مذکور میهماندار موصوف نیز یک کاغذی در کمال نرمی به‌حاکم آنجا نوشته، سؤالها می‌نمود که ایلچی او را چگونه پذیرایی خواهد کرد پس حاکم نهایت طالب این بود که بلداند آیا چگونه ایلچی او را قبول خواهد کرد. و چون بموی گفتند که دو آفیسر^۱، یعنی دو نفر از مأمورین بهقدرتی راه از اردو او را استقبال خواهند نمود و چون بمحیمه ایلچی برسد سپاهیان صف کشیده سلام نظامی خواهند داد. و چون این خبر بسمع وی رسید نهایت راضی گردید.» و ایضاً چنین می‌نویسد که:

«قبل از ورود به‌بوشهر سفرای سند آنجا بودند که از طهران برمی‌گشتند و از جمله هدایایی که برای امیرشان همراه می‌بردند یک پرده تصویر اعلیحضرت فتحعلی‌شاه بود و در کمال دقیقت این تصویر را در یک صندوق چوبی بسته بودند و محل بود که این صورت بی‌روان را بلااستقبال و احترام بگذارند از آنجا بگذرد. پس همان احتراماتی که هرگاه بالذات خود پادشاه می‌آمد و اجرا می‌داشتند، اجرا داشتند و حاکم و اهالی بوشهر تا خیلی راه بهاستقبال شتافتند و سلامها دادند. و چون صندوق مذکور به دروازه شهر رسید یک شلیک پادشاهی برای سلام سر دادند. و چون سفرایی که حامل آن صندوق بودند سوار جهاز شدند، باز همان نوع احترامات را اجرا داشتند. و چون بالیوز دولت انگلیس مقیم آنجا شریک و سهیم آن رسومات نیامده بود، مورد نارضامندی ایشان آمد.»

و در تذكرة حیات و مراسلات سر جان ملکم^۲، جلد ثانی، مؤلف چنین می‌گوید که:

«محمد نبی‌خان وزیر اول آن ولایت برای استقبال و بردن ایلچی انگلیس بحضور فرماننفرما بیرون آمده و در کمال جلال ملکم را وارد شهر گردانید. و این

1. Officer

2. The Life and Correspondence of Sir J. Malcolm, by Kaye, Vol. II

سواری امروز نهایت نمایان و رؤیت لیندسه^۱ صاحب و تپخانه و سوار درگون^۲ فرنگی نهایت مؤثر و موجب تحسین و آفرین آن ملت آمد. خصوصاً که تمام مأمورین سيف و قلم حکومت آن ولایت و افواج خاصة پادشاهی و جمعیت عظمی آن روز از شهر برای تماشا و استقبال بیرون آمدند و نزدیکی شهر بمساری سفارت رسیلنده و تخميناً بهیکه میلی شهر اردوی ملکم نزدیک عمارت فرمانفرما بر فرازی بربا و اینجا وی و اتباعش فرود آمده و مأمورین ایران را بوسیله و قلبان و قهوه کشیده و نوشیده و همگی از دیدارش مسرت حاصل نمودند و با کمال محبت و مهربانی فردایش فرمانفرما او را قبول فرموده. و ده سال قبل که ملکم شیراز آمد، شاهزاده طفلی خردسال و بازیچه مأمورین بود و حالا مردی است جوان و شکفته و خوش اندام و برازنده و محبتانگیز و اطوارش پستدیده است و اعتماد و اعتبار می‌انگیزد. و دو سال قبل از راه مصالح مملکتداری ملکم را بترجمت هندوستان مجبور گردانید و نهایت تأسف اظهار نموده، چنین می‌گفت که: 'من و پدرم هر دو از رجعت ناگهانی دوست قدیمان دلگیر شدیم، مگر حال از دیدارش همان‌قدر خوشحالیم.' و این کلمات مسرت آیات را پیوسته به اظهار علامت دوستانه استوار داشته و در حق سفارت وی کمال تکریم و غایت تعظیم معمول می‌داشت. شاهزاده حسینعلی میرزا و محمد نبی خان هر دو ملکم را و اعضاي سفارت او را روزانه به تماشاي سانهای نمایان و شکار و سیر و تماشاي باع و بستان و شباهه به عيهمانيهای درخشان و چراغانهای شایان دعوت می‌كردند و تا مدتی دراز سوای عيش و عشرت و تماشا و مسرت و شادمانی اهالی در شیراز ديگر کاري نبود.»

و در پای همین صفحه ۸ چنین می‌نویسد که:

«محمد نبی خان برادر زن حاجی محمد خلیل خان که در بمبهی به قتل رسید، ملکم را و اتباعش را روزها به سانهای نمایان و شبها به عيهمانيهای شایان دعوت می‌کرد. و تا اندکازمانی سوای خوشحالی و خشنودی عمومی دیگر چیزی در میان نبود.»

و در صفحه ۶۵ همان کتاب چنین می‌گوید که:

«بهرگور اوزلی^۱ از هندوستان نوشت که هنری مارتین^۲ که الحال خیال سیاحت ایران را دارد، بلاشک انجمان آرای غربی است. و این هنری مارتین یکی از قصصهای بنگاله است و روانه خلیج است (خلیج فارس). از من خواهش نمود که یک سطری برای او (سفرارش نامه) بمحاکم بوشهر بنویسم و نوشت. و ایضاً یکی به محمد نبی خان. لکن من او را برحذر ساختم که تا از شما حکم نرسد از بوشهر حرکت نکند.»

خلاصه سر جان ملکم بعد از چندی توقف، از راه اصفهان وارد طهران شد که مفصل احوالاتش در تاریخ علی‌حده ملکم مذکور است. و در اوایل یکهزار و هشتصد و یازده (۱۸۱۱) سرگور اوزلی بارونت از طرف قرین الشرف اعلیحضرت پادشاه کیوان بارگاه انگلستان و سفارت دریار ایران بمعیت میرزا ابوالحسن شیرازی، که در آنوقت به سفارت دریار لندن مأمور شده بود روانه، بمعاودت و از راه دریا به جزیره رایودجنازو^۳ که در آن عصر به تصرف جماعت پرتغالیه فرنگ بود رسیده و از پوزه امید^۴ گذشت و سراندیب که قدمگاه حضرت آدم عليه السلام است رسیده و از سواحل ملیبار^۵ گذشت، به تاریخ ۱۶ جنوری سنه ۱۸۱۱ بمبئی رسیلنده.

و میرزای مذکور و سرگور اوزلی هر دو فرود آمده در یک خانه که قبل از ورود مع لوازم به جهت ایشان مرتب داشته بودند منزل کرده و از جانب حکومت بمبئی مستر گودوین میهماندار شد و بعد از اندک توقف بالآخره به تاریخ ۳۰ جنوری روانه خلیج فارس شده و قریب ظهر به تاریخ اول مارچ سنه ۱۸۱۱ بر جهاز لیون محاذی بندر بوشهر لنگر انداختند و ساعت دو همان روز بعد از ظهر محمد جعفرخان حکمران و دریابیگی خلیج فارس با جمعی از تجار و اعزمه آن بندر به کشتی مزبور برآمد و کشتیهای دریابیگی ایران از بیرقهای شیر و خورشید

1. Sir Gore Ousley

2. Henry Martin

3. Rio de Janeiro

4. Cape of Good Hope

5. Malabar Coast

آراسته و بمعیت سفینه دیگر نقارنخانه بهمراه نقاره و علم از علامات لقب دریابیگی خلیج فارس است و یک بوئی دیگر نیز همراهش بود که یک لوئی در آن بود که از کلاه چهارگوش‌هاش نمایان است و این چیزی بهفارسی به آواز بلند می‌خواند و تشن بمحركهای مختلف ناشایست حرکت می‌داد و اشخاص دیگر را دلالت می‌کرد که در اوقات مخصوصه به آواز بلند ایشان دستک می‌زدند و تجار با محمد جعفرخان بالای جهاز آمدند و بر کرسیها نشستند و شربت و میوه و شیرینی از طرف حاکم تعارف آوردند و آخرالذکر را بهایلچی معرفی کردند و بعد از یک ساعت صحبت مرخص شلنند و هنگام فرود آمدند بهیازده تیر توپ سلامی از جهاز مفتخر آمد و مستر بروک و هنری ویلاک و تیلر و مارتین و مستر هنشا بالای جهاز آمدند. و محمد جعفرخان جهاز مخصوصه خود را امروز صبح بسیار زود برای سواری میرزا ابوالحسن فرستاد. و بمحوجب تعین ساعت منجمین که از طلوع آفتاب تا ساعت هشت معین نموده بودند، او پایین رفت و حسب الفرمان قضا جریان اعلیحضرت شهریاری به لقب خانی و عالیجاهی مفتخر آمد. و هنگام نزول از کشتی به شلیک سلامی معزز گردید ولی جهاز ما را بر جهاز حاکم ترجیح داده و هنگام نزول کناره، چون پله درستی موجود نبود، بر دوش بحریه فرنگی بمخاک ایران قدم نهاد و شلیک پانزده تیر توپ از کناره ایران دریافت. و بهجهت تنزیل قورخانه و عرابیها و هدایای پادشاهی، ما بر جهاز ماندیم و محمد جعفرخان یک بچه شیری برای ایلچی تعارف فرستاد و این حیوان بسیار رامی و از نوازش بحریمهای فرنگ نهایت آرام بود. تا دو روز گوشت جوشیله و کباب نمی‌خورد، لکن گوشت خام را به اشتهای تمام می‌خورد. و کاغذات محمد جعفرخان و میرزا ابوالحسن خان رسید. برای ایلچی گوسپند شیرخوار و مجموعهای نارنج و کشمش و انجیر و میوهای تر و خشک و پنیر و میوه فرستاده بودند. و چون تمام لوازم جا و مکان توقف در بوشهر بعمل آمد و قبل از ظهر آن روز مع شلیک دریا و خشکی پایین رفتیم و دسته موسیقی کپتان هیت کوت تا به کناره همراهی نمودند و از محاذی جهاز پنجاه توپی نادرشاهی گذشته و قریب بندر، کشتیها و جمعیت زیادی به استقبال آمدند. و هنگام نزول

کناره محمد جعفرخان و عبدالله آقای ترک متسلم سابق بصره و میرزا ابوالحسن خان و اعزه و تجار با کمال تعظیم و تکریم ایلچی را پذیرایی نمودند و در کوچه و بازار سپاهیان کوتی و سوارهای هندوستانی و سپاهیان توپخانه و سارجتهاي^۱ فوج چهل و هفتم از طریق صف بسته و سپاه و سوار و جمعیت زیادی ایرانی کناره دریا صف احترام بسته و در کوچه و بازار و گوشه و کنار و بالای بام زنها در چادرهای سیاه مشغول سیر و تماشا بودند و ازدحام غریبی شد و صورتشان مستور بود و از بندر تا دارالاماره رفته به بالاخانه درآمدیم و نظر به عادات و رسوم فرنگ برای ما کرسیها مهیا و قلیان و قهوه و چاهی و گلاب و شیرینی و میوه آوردن و اوزلی خاتم^۲، زوجة سرگور اوزلی با خلمه میهمان خانم حاکم شلنده و کپتان هیئت کوت پالکی اوزلی خانم را تا دروازه حرم برده رسانید. و اوزلی خانم سه زن و یک طفل خردسال و خلمه زیادی دید و این دیدن انجام یافت پس از کوچمهای تنگ سواره گذشته و از دروازه بیرون آمده، صحرایی شدیم و پیش روی ما پهلوانان میل می گرفتند و بازی کنان می رفتیم و یک امردی لباس زنانه پوشیده می رقصید و لوتی مذکور نیز هنرهای خود را تکرار می کرد. و از شلیک توب و تفنگ و آواز نقاره و کرنای گوشها کر می گردید. و سواران دشتستان و فارس بیرون شهر بعما پیوسته جنگ مصنوعی آغاز نهادند و به آینین پیشین سر تاخت برگشته، طپانچه و تفنگ به دشمن موهومی سر داده و جرید و نیزه به یکدیگر می آنداختند.

پس بدین سان بماردو که یک میل و سهربعی جنوب شهر واقع بود رسیدیم و بمخیمه بسیار وسیعی درآمده جناب ایلچی پاکتهای دولتی و مکاتیب شخصی را که همان روز از راه اسلامبول رسیده بود می گشود و فتوحات عساکر نصرت مائر انگلیسیه را در اسپانیا برای حاکم می خواند که صفحه اخبار ناگهان از دستش افتاد و معلوم شد که برادران مؤلف مستر موریر و سرگور اوزلی هر دو در جنگ بوساکو به تاریخ ۲۷ سپتامبر سنه ۱۸۱۰ به قتل رسیلنده و از استماع این خبر

وحشت‌اثر حاکم و میهمانان در غایت سکوت و اندوه یکان‌یکان برخاسته، مرخص شدند. و تخمیناً ۲۲ روز در بوشهر توقف نموده، در پایان بالآخره بلاوصول میهماندار بهتاریخ ۲۷ مارچ صبح ساعت هفت روانه شیراز شدیم. و محمد جعفرخان و میرزا ابوالحسن‌خان و اتباع و سپاه و سپاهیان سواره درگون و توپچیان فرنگی پادشاهی و سارجهتهای فوج ۴۷ تماماً سواره و سوای اینها، چلوداران و مهتران خدمتکاران فرنگی با لباسهای فرنگی و ایرانی و عربی و هندستانی، بدین‌سان یک سواری بسیار بزرگی طولانی مرتب گردید. و غیر از اینها، شاطران در رکاب ایلچی روان و حین روانه‌گی یک شلیک سلامی بزرگ از لژیون^۱ جهاز پادشاهی و از تپخانه ایران سر دادند و اوزلی خانم و دخترش در پالکی که از بمثی همراه آورده بودند سوار شده و بیست نفر پالکی‌بردار هندی بهدوش برداشته می‌بردند. و بهجهت خلمه زنانه فرنگی، کجاوه مقرر آمد. و اوزلی خانم گاهی بر تخت روان می‌نشست و تا علی‌چنگی که شانزدهمیلی بوشهر است رسیله فرود آمدیم. و این منزل اول ماست و نزدیک علی‌چنگی از چاه‌کوتاه گذشتیم. و در اینجا عربهای دموخ سکنی دارند و جماعت مذکور نهایت شجاعت و قلمات و آزادی داشتند و بدین جهت بعضی رسومات راهداری و گمرک برای ایشان معاف آمده بود. و بدین سبب نسبت به‌سایر طوایف اموال و اسبابشان ممتاز و برای تحصیل اموال و اسباب محمد جعفرخان اظهارات غرضمندانه به خلعت برادر عرضه داشت، بهجهت استیصال و اخذ اموال طوایف مذکور طرحی ریخته، اگرچه علایقشان بهشیخ نصر حاکم سابق بوشهر نمایان بود، ولی نسبت به دولت تقسیری نداشته و محمد نبی‌خان به‌اشتباه کاریهای برادر اعتماد و اعتبار نموده بنابراین محمد جعفرخان در ماه فبروری سنه ۱۸۰۹ بهبهانه خلعت دادن جمیع مشایخ دموخ را در خانه خود طلب داشته و رستم‌بیگ کرجی و سوارانش که حسب‌الفرمان برای اجرای این عمل از شیراز مأمور شده حاضر بودند، ایشان را گرفته و زنجیر کرده، قید و بند نمودند و سواران به‌چاه‌کوتاه رفته خانه و اموالشان را

1. Legion

غارت و زن و بچه‌هاشان را اسیر کردند و یکی از مشایخ دمودخ بعد از چند هفته قید شبانه، هنگام غلبه خواب به پاسبانان تنگستانی گردنش را از زنجیر بیرون آورده، مشایخ دیگر را نیز نجات داده، آهسته به کوچه درآمد. ولی پاسبانان خبردار شده تعاقب نمودند و همه را گرفته باز به قیدخانه بردند و زنجیر کردند. سوای یک نفر از آنها که او حمایت یکی از صاحبان انگلیسیه دعوی نموده حالا شیوه وفاداریش با صاحب موصوف جاری و ساری است. و محمد جعفرخان باز مسئله گریختن ایشان را شرح و بسطی داده به شیراز اخبار داد و باز مشتبه‌کاری نموده تا بالآخره در ماه اکتوبر سنه مذکور محبوسین را نهانی به قتل رسانید و بسیاری را در چاه افکند. و محمد نبی‌خان از کردار و رفتار برادرش پریشان‌حال گردیده، بازماندگانشان را طلب داشته نوازش فرموده، خلعت داده و به آبادی چاه‌کوتاه باز فرمان داد. و امروز که از نزدیک قلعه چاه‌کوتاه گذشتیم، محمد جعفرخان دو رأس مادیان عربی برای سرگور اوزلی تعارف فرستاد و تاریخ ۲۹ برآذجان رسیدیم. و در اینجا ارزاق نهایت کمیاب بود و حسب الفرمان، محمد زکی‌خان نوری شب قبل از شیراز وارد گردید و بمعیه‌مانداری سفارت سنیه مقرر آمد و در این هنگام خبرهای وحشت‌انگیز از اعمال محمد جعفرخان در حق محمد نبی‌خان در السنه و افواه مردم جاری بود که حسب الطلب اعلیحضرت پادشاهی، وی چندی پیش از این طهران شتافته و باریافته است و آرای عمومی در حقش ناگوار و بمحدی است که می‌گویند از قتل و اسر طوایف دمودخ فتحعلی‌شاه نهایت ناراضی شده فرموده است که: «می‌دانی دو تن از بزرگان رؤسای قبایل فارس مانند چراوغعلی‌خان نوایی و دیگران، محل است که برادرت بلاکوری و چوب خوردن از این قضیه نجات یابد.»

و با این‌همه تنبیهات باز محمد نبی‌خان با کمال جلال شیراز آمد و باز محمد جعفرخان هم مانند سابق حاکم بوشهر بود و در خرابی بلاد و عباد می‌کوشید و نصیحت برادر را نمی‌شنید.

خلاصه از کتل دختر به ابدوی رسیدیم و اینجا کوهستان است و میرزا زین‌العلابدین که در غیاب محمد نبی‌خان بوزارت قیام و اقدام داشت برای ایلچی میوه فرستاده بود از اینجا به کتل پرزن و دشت ارژن رسیده صبح هفتم ماه

به خان زنیان و از آنجا به صحرای شیراز رسیدیم و استقبال نمایانی یافتیم و تا باعث شاهچراغ ما را همراهی کردند. و از شاهچراغ در راه میرزا زین العابدین و بزرگان آنجا بمعا پیوسته تهنیت ورود گفتند و چون نزدیک شهر رسیدیم هزاران کس به تماشای ما بیرون آمدند و خیمه‌های ما را نزدیک باعث جهان‌نما که احسن بساتین آنجاست زدمانند و در بالاخانه دروازه این باعث یک نهار بسیار ممتازی خوردیم، که حجره بالاخانه آن در غایت لطف و خوبی بنقش و نگار آراسته است و میوه و شیرینی زیادی در آنجا چیزه بودند. پس هر کس بمخیمه خود رفته آرام گرفت و من چون بمخیمه‌ام درآمدم این شعر حافظ بهیادم آمد
بله ساقی می باقی که در جنت نخواهی یافت

کنار آب رکناباد و گلگشت مصلی را
و آن شاعر مشهور فرنگی سر ویلیم جنس^۱ چه خوب این غزل را به انگلیسی
تصمین کرده است. و اردوی ما یک میل از دیوار شهر دور بود و اشخاصی که
طالب شعر و شاعری باشند بلاشک بر وضع حالیه ما رشک می‌برند، زیرا که قبر
سعدی از آنجا ربع ساعت راه و آب رکن‌آباد آوازش می‌آید و گلگشت مصلی
و قبر حافظ تا اردوی ما قریب سیصد چهارصد ذرع فاصله است. در این عرصه
طربانگیز عرفان‌آمیز قریب بهیک هفته قیام نموده، تا آنکه سرگور اوژلی بارونت
و اوژلی خاتم به فرمانفرما و مادرش نواب عالیه شرف بار یافته و محمد نبی خان و
میرزا ابوالحسن خان با یکدیگر عداوت می‌ورزیدند و لکن در ظاهر انواع اظهارات
دوستانه اظهار می‌نمودند. و معذک هرگونه طولی و یا معطلي دریارة سفارت
بهیه از قبل فرمانفرما واقع می‌شد، میرزا ابوالحسن خان فرصت یافته با وجودی که
محمد نبی خان در شیراز حاضر نبود بهاو نسبت می‌داد و بر فزوئی منصب و جاه
و ملک و مال و نفوذ و اعتبارش حسد می‌برد و چون مذکور شد که وی
حسب الطلب اعلیحضرت پادشاهی طهران رفته است و اخبارهای مختلف در السنه
و افواه جاری و ساری است و چنین می‌گویند که قبل از دخول طهران پرسش

1. Sir William Jones

عبدالرحیم خان را که در آن هنگام مقیم آن دربار بود، طلب داشته، جویا گردید که آیا خیال فتحعلی شاه در حقش چیست و از سلامتی نفسش سؤالها نمود و اعیلحضرت پادشاهی نیز بهجهت ستر خیالات نهانی خود پیش از دیدن پدر، پسر را طلب داشته بهلقب خاتی و عالیجاهی او را سرافراز فرموده تا بکلی دفع و رفع توهمند وی گردد بنابراین خان موصوف در کمال اطمینان و خاطر جمعی وارد طهران گردید و میرزا هادی فسوی حاکم فسا و کربلا را که مبلغی معتمد بدهکار دیوان بود همراه خود برداشت بمحضور پادشاه آمد و آخرالذکر حساب اداره بلوکات مذکور را که هفتادهزار تومان باقی میماند از وی مطالبه مینمود و بخان موصوف برگشته چنین فرمود که: «من میرزا هادی را نمیشناسم و این هفتادهزار تومان را از تو میخواهم.» پس میرزا هادی قید رفت و محمد نبی خان ضامن وی گردید و آخرالذکر بعد از چندی خلعت یافته روانه شیراز گردید. و سرگور اوزلی در این هنگام از شیراز بیرون آمد، بهتاریخ ۲۳ جولای سنّة ۱۸۱۱ وارد ایزدخواست میشد که خان موصوف نیز از طهران دررسید و کمال مهربانی از طرفین ظاهر و چنین میگویند که: «صفات و مکارم اخلاقش بمنوعی است که حتی دشمنانش او را میستایند» و از حیثیت وضع طبیعی ایزدخواست میانه عراق و فارس واقع است و قلعه عجیبی است و نان بسیار خوبی دارد و این مثل مشهور است: «شراب شیراز، زن یزد، نان ایزدخواست.» و در این هنگام حسینعلی میرزای فرماتفرمای فارس نیز از قبل پدر خلعت یافت و جمس موریر صاحب در سیاحتنامه خود در این باب چنین مینویسد که: «دارنده خلعت جوانی است شانزدهساله و عبدالرحیم خان پسر محمد نبی خان وزیر فارس است. میگویند که اول دفعه که او شرف بار مییافت خود را بمحدی باخته بود که نمیتوانست پیشتر برود و شاه هی میفرمود پیش بیا و پیشتر بیا و او عمدها متعدد بود. و این اطوار ساختگی است و این فن درباری ایران است که از طفولیت ایشان را میآموزند. چون اصرار شاه بیشتر شد، چنین عرض کرد که: «امیدوارم مرا پیشتر طلب نفرمایید، چرا که ناتوانم، میسوزم»، یعنی که تاب و نتوان تابش انوار جمال آفتاب مثال پادشاهی را ندارم و یا از مهابت جلال پادشاهی ترسانم. و این نوع مناظر مصنوعی در بلاد مشرق بسیار است.»

خلاصه شکایت مردم از گرانی نان از میرزا هادی که همراه خان موصوف طهران رفته بود، حالا شیراز آمد و برای اخذ مالیات بر مردم زور می‌نمود و از این تاریخ آثار اختلال نمودار شد و نواب عالیه مادر فرماتفرما در جمع آوری ارزاق با وی شریک و سهیم بود و حتی بعد از ورودش قیمت گنلم و نان یکدفعه ترقی نمود و رعایا از اعمالش بمستوی آمدند. و چون در ولایات مشرق اکثر نشانه انقلاب بستن دکان و بازار است، لهنا اهالی شهر جمیع دکان و بازارها را بسته در خانه مفتی شیراز جمع آمدند و فتوای قتل میرزا موصوف با یک دو نفر دیگر را از او می‌خواستند و از آنجا آمده در ارگ ایستادند و از فرماتفرما میرزا هادی را می‌خواستند و او محمد زکی‌خان نوری و میرزا باقر خبازیاش را بتسکین و تفهم آن جماعت فرستاد. و چون ایشان خبازیاش را دیدند بهفحاشی و غوغای برخاستند و در تسکین ایشان او بهمیرین زیانی می‌کوشید و این طور می‌گفت: «من چه کنم این تقصیر میرزا هادی است. اگر گنلم را او بعما گران بفروشد قیمت نان بالا می‌رود» و میرزا هادی از ترس مردم پنهان گردید و محمد نبی‌خان چندین هزار تومان ارزاق که از اطراف آورده بودند بمقرا و مساکین می‌داد و نواب عالیه نهانی شریک، خیالات میرزا هادی بود و عرایض مردم ثمری نبخشید و سعر نان ترقی می‌کرد، ولی سعر نان را از راه دلچسپی موقتاً تنزیل دادند تا اندک وقتی مردم آرام بگیرند و در حالتی که گنهکاران آزاد می‌گشتند خبازان شهر را جمع نموده چوب می‌زدند و ظن مردم باز بمحض سابق دربار حسینعلی میرزا و نواب عالیه باقی و استوار بود و محمد نبی‌خان تحسین و آفرین می‌یافت و مذکورین مورد عتاب و نفرین مردم می‌آمدند و این قحطی نزد عوام تابحال بهقحطی محمد نبی‌خانی مشهور است موریر می‌گوید که: «در مدت توقف شیراز نفوس آن شهر را می‌خواستم بدایم چند است و بس دشوار بود و بهجهت آن که اهالی این کشور پیشتر فسنه‌گو و تواریخ تولد و اعداد مساکن شهر را ثبت دفتر نمی‌نمایند، به درجه‌ای مغشوش است که قیاس تعداد نفوس از تعداد مساکن محال است. لکن من برای تحقیق این مسئله به شخصی نهانی پول دادم تا او رفته از کل خدایان محلات شهر اعداد مساکن و خانه‌های محلات را جویا شود و این

نتیجه آن است: شیراز ده محله است. اول در شاهزاده ۱۳۰۰ خانه، دویم درب اسحاق‌بیگ ۱۳۵۰، سیم بالاكتف ۱۴۲۰، چهارم میدان شاه ۱۲۰۰، پنجم سوق‌الطیر یا بازار مرغ ۵۰۰، ششم سنگ سیاه ۴۵۰، هفتم سردزک ۷۵۰، جمله ۷۷۸۰.

اگرچه در تاریخ سفر اول اعداد مساکن این شهر را ۱۲۰۰۰ نوشتند، مگر بمنظر نمی‌آید که از نصف بیشتر باشد. دوره شیراز تخمیناً چهار میل. و یک ثلث خانه‌های جنوب و مشرق شیراز خراب و ویران است و خانه‌های قابل سکونت خرابه و ویرانه بسیار دارد. و باقی بازار و میدان و ارگ و باغ و بوستان و ابینه عمومی است. بدین‌سان بیشتر از یک نصف آن مسکون نیست و به‌رأی اعضاي سفارت دههزار کس بیشتر ندارد. مگر ۲۸۰۰ خانه و در هر خانه پنج نفر می‌شمارم و از ۱۹۰۰۰ بیشتر نخواهد شد و برای تعیین نفوس و شماره مردم در ولايات مشرق اتساب وسائل مقدار صرف نان است که محمد‌نی خان یک دو سال پیش حکم داد مقدار گنلی که در شیراز هر روز صرف می‌شود معلوم نمایند و این نتیجه آن است که ۸۰۰۰ من تبریز گنلی در شیراز هر روزه صرف و دههزار من نان حاصل آن است. و یک من تبریز یک رطل و ربع انگلیسی است و خوراک یک نفر روزانه یک چهار یک، یعنی یک چهار یک من است. بنابراین دههزار من تبریز ۷۲۵۰۰ رطل انگلیسی است و نتیجه ۱۸۱۲۵ نفر است.

و خان موصوف تا شش سال تمام در کمال استقلال بمهماز وزارت قیام و اقدام نمود و محمد جعفرخان نیز به‌حاکمانی بندر ابושهر و مضافات و دریاییگی خلیج فارس اشتغال داشته تا آنکه حسینعلی میرزا که جوانی بود بخود مغدور و می‌خواست خود متوجه تمام امور مملکت بشود و خان مومی‌الیه نظر به‌العادت طبیعه ثانیه به‌طریق سابق می‌خواست که خود بالاستقلال آمر و ناهی باشد و افعال ناصواب دربار را تصحیح نماید. و این معنی بر شاهزاده و اصحابش گران آمد. و از طرف دیگر افعال محمد جعفرخان و دشمنی میرزا بزرگ قائم مقام چنان‌که بر آن اشارت رفت، و دشمنی حاجی محمد حسین خان امین‌الدوله حاکم اصفهان، که می‌گویند مردی بی‌سود و فرومايه بود، مزید بر علت گردید و از نفوذی که خان

موصوف در این وقت نزد پادشاه و جماعت انگلیسیه در ایران و هندوستان داشت مذکورین پوسته حсадت ورزیله، دل پادشاهی را بعاظهارات غرض آمیز از او سیاه می نمودند و خان موصوف با وجود سکونت شیراز در جمیع مسائل مشکله داخله و خارجه همواره مرجع سفر او شاه می آمد. و این معنی در تذکرۀ الشعراي^۱ سرگور او زلی بارونت مذکور است و چنین می گوید که:

«سفارت با یک موکبی عظیم به تاریخ ۱۹ نومبر سنه ۱۸۱۱ وارد طهران گردید و مهمات سفارت بعد از سر هرفود جنس بارونت بمعهله مستر شریلن حواله شد و بخصوص تشریفات باریافتن همان روز بمیرزا شفیع و امین‌الدوله مناکره گشودم. و صدراعظم دانا و مکار متعددی است. امین‌الدوله وزیر مالیات از صدراعظم ملایمتر و محمد نبی خان مؤتمن‌الدوله وزیر فارس و میرزا قائم مقام وزیر عباس‌میرزا در اکثر مسائل داخله و خارجه مرجع‌مند، لکن قدرت و نفوذ محمد نبی خان از او بیشتر است. مگر میرزا بزرگ بر مسئله دموغ از تاریخ وقوع فتنه و فساد می چید. چنانچه از بیانات سر هرفود جنس انجام نوکری دولت ایران نمایان است، معاندین مذکور از مدت‌ها در صلد خرابیش برآمدند. که آن بمحوجب ذیل است:

«و یک جزء فرمایشات پادشاه درباره محمد نبی خان این بود و مرا نهایت مضطرب‌حال و پریشان‌احوال ساخت. اگرچه اعمال محمد جعفرخان در بوشهر بلاشک خلاف قاعده و نهایت شقاوت آمیز است و نیت شاه از قرار گفتگویش در حق او آشکار و این از فتنه‌های بزرگ میرزا بزرگ است، لکن نظر بصلاحظه دوستی و اتحاد سابق که با او داشتم تا می‌توانستم قلب شاه را حدالامکان درباره‌اش ملایم‌تر نمودم و بعد از همه آن توسط‌ها این قدر از او وعده یافتم که تا من در این ملک هستم آسیبی به‌وی نرسانند. و از آن بعد بمیرزا بزرگ التماس کردم که در این میان عباس‌میرزا توسط نماید. پس وی در مقابل آن شکایتها می‌کرد و بفاعمال و اعمال محمد جعفرخان می‌پرداخت و تصدیق از من

1. Biographical Notices of Persian Poets

می‌خواست که آیا با این اعمال من با عباس‌میرزا چگونه می‌توانیم این مقلعه را بحضور پادشاهی عرض نماییم. و چون من از سرنشت طبیعی میرزا بزرگ آگاه بودم از جواب ناصوابش تعجبها کردم»

ولی حمیت عربی کارگر آمد و این هم محض حمایتی بود که دموخ بملطفعلی‌خان و خوانین زنده داده بودند. بالآخره به حکم تقدیر، بعد از روانه‌گی سر هرفرد جنس بارونت و سر جان ملکم بهادر از ایران و مقارن ورود سرگور اوزلی بارونت بدان سامان، کارها بمجابی رسید که حاجی محمد حسین‌خان امین‌الدوله اصفهانی که عداوت نهانی با جماعت انگلیسیه می‌ورزید و با روسیه و فرانسه بار و همانستان بود، به تنظیم خطة فارس مأمور آمد و قبل از آنکه از طهران روانه شود رجوع به‌اصل خود نموده و اراده حضرت پادشاهی نیز با نیات غرض آمیزش مع گردیده، خلمات سابقه و لاحقه خان موصوف را فراموش کرده، به‌اظهارات غرض آمیز فسادانگیز ایشان گوش داده، بدین‌سان مقرر نمود که موازی ده لک روپیه به‌اعلیحضرت پادشاهی داده، برایش گناه تراشید. و امین‌الدوله شیراز آمد و جمعی فرومایگان نیز دورش جمع آمدند و حسابی برایش ساخته، به‌هکارش برآوردند. در ظاهر بقیه مالیات فارس و در باطن آمیزش با جماعت انگلیسیه که آن بنای کوتی بوشهر و تمکن قونسول و افراحتن علم و نگاهداری سپاهیان و سواران هندی در کوتی مزبور و سهولت آمدورفت مال‌التجارة ایشان است. و به‌اعلیحضرت پادشاهی چنین فهمانیدند که خود در شیراز و برادرش در ابوشهر و سواحل فارس به‌انگلیسیان ساخته، خارک را به‌ایشان داده است. و دور نیست که یک‌وقتی تمام سواحل فارس را به‌ایشان خواهد داد و از آن، دولت وظیفه‌ای دارد و مأموریت چنین شخصی در فارس و با سواحل فارس به‌کلی صلاح دولت و ملت نیست. و اعلیحضرت پادشاهی نیز به‌اظهارات غرض آمیز فتنه‌انگیز ایشان رضا داده بمعزل محمد‌نبی‌خان و ضبط اموال و املاکش فرمان داد. بنای علیه در مارچ سنه ۱۸۱۳ تمام اموال منقوله و غیرمنقوله‌اش که تخميناً بیست لک روپیه می‌آمد ضبط کردند و خودش نیز در بقعة متبرکه حضرت سید میرمحمد علیه‌السلام در شیراز متزوی گردید و پرسش عبدالرحیم‌خان نیز که مقیم طهران

بود او را هم عناب داده، اموالش را گرفته و حاجی محمد حسین‌خان که اکنون به لقب نظام‌الدوله‌گی مفتخر آمد به جایش به‌انتظام خطه فارس مأمور گردید. و سرگور اوزلی بارونت که در این هنگام مقیم دریار طهران بود و از خدمات سابقه و لاحقه و وفاداری کامل و طولانی و نمایان خان موصوف آگاه بود، چنان‌که فرمانفرما می‌فرماید که: «نهم اکتوبر سنه ۱۸۰۶ – اعظم رجال کشور ایران هرگاه به‌طريق انصاف عمل دولت انگلیس را در این موقع تمیز بتوانند بدلهند (واقعه قتل حاجی خلیل‌خان) همه خیالاتشان این خواهد بود که محمد‌نی خان که از صغر سن، اخلاص خویشن را به‌فواید انگلیسیه اظهار نمود و ایضاً در هنگام قتل حاجی خلیل‌خان، که از نزدیکان اوست، محض آنکه نام و اعتبار آن دولت را (دولت انگلیس)، از افتراها و اشتباه‌کاریهایی که در آن زمان در السنه و افواه بر آن حادثه جانکاه جاری و ساری بود، پیش آمد تا مدافعه نماید. به‌جهت اثبات مدعای نیتش همین‌قدر کافی است که خود او شخصاً به‌طهران شتابه و خدمت سفارتی که در آن زمان می‌خواستند از ایران به‌هندوستان بفرستند بر عهده گرفت. آیا در عرض این خدمات عمدی چه یافت؟»

بهمستر بروس بالیوز بوشهر چنین فرمان داد که شیراز رفت، خان موصوف و عیالش را از بست نجات دهد. و او حسب‌الفرمان در ماه سپتامبر سنه مذکور وارد شیراز گردید و چون از نظام‌الدوله خلاصیش را خواستار شد، وی گفت: «تا سی و شش هزار تومان باقی حساب دیوان را بمن نلهی او را رها نخواهیم کرد» بنابراین محمد‌نی خان یک مراسله‌ای بمحناب جلال‌تمآب نوئین اعظم فرمانفرمای کشور هند نگاشته مواجب هشت‌ساله آینده‌اش فی ماهی یکهزار روپیه سکه نود و شش هزار روپیه سکه را قرض خواست و پسرش عبدالرحیم‌خان نیز مواجب پانصد روپیه آینده‌اش را گرو داد و این عریضه مقبول آمد و از هندوستان نود و شش هزار روپیه سکه نزد مستر بروس فرستادند و رسید آن مبلغ را آخر الذکر از پدر و پسر در سه نسخه گرفت که تاریخش ۱۸ محرم سنه ۱۲۲۹ هجری مطابق اول جنوری سنه ۱۸۱۴ مسیحی است و مستر بروس حسب‌الفرمان سرگور اوزلی موازی سی و شش هزار تومان را به‌جهت خلاصی خان موصوف و اتباعش قبول

نمود و نظام‌الدوله نیز بهجهت عفو گناهان محمد‌نی خان تعهد کرد فرماتی طلب نماید. و العحالة هذه یک فرماتی بهنام خان آخرالذکر و یکی بهنام مستر بروس از طهران طلبید. و تاریخ این فرامین جمادی‌الثانی سنه ۱۲۲۹ هجری است و نظام‌الدوله اینها را مستمسک نموده موازی پانزدهزار تومان از مستر بروس علی‌الحساب گرفته، انواع معاذیر بمعیان آورد و عذرش یکی این بود که فرمانهای فوق کافی نیست و بهجهت حصول مرام فرامین مخصوصه پادشاهی در کار استد بنای علیه مستر بروس روانه طهران گردید و نظام‌الدوله نیز از عقبش روان شد و مستر بروس بهورود طهران بهایفای وعده و اجرای عهد اصرار نمود. لکن چون نظام‌الدوله عزمش ثابت نبود و می‌خواست که خان موصوف درست عمرش را به آخر رساند، لهذا عذرها می‌آورد که کسی یارای گشودن این مطلب را بهحضور پادشاهی ندارد. و چون مستر بروس استنباط کرد که مقصود رسالتش بعمل نمی‌آید، جمیع مراتب را بهسمع سرگور اوزلی رسانیده، بمحل مأموریت خویشتن برگشت و از بوشهر یک کاغذی بمخان موصوف نوشته ارسال داشت و در خصوص رهایش از بست عدم مداخله اظهار داشته، این را افزود که: «نود و شش هزار روپه سکه عنایتی فرمانفرما در حالتی که رهایی میسر نگردد، وجهات مرسوله را به هندوستان خواهد فرستاد» و این تاریخش ۵ می سنه ۱۸۱۵ عیسوی است. و چون دلایل غیبی و حسی و شواهد یقینی و قیاسی دلالت نموده است که دنیای دنی خاکدان غرور و سلولتسرای سرور نیست و نقش دوام و ثبات از لوح بقا و حیات محظوظ است و توقع وفا از عجوزه مکاره دنیا سهو زمام عقل و جان و عنان نقل و جنان به قبضه قدرت پادشاه ابد و ازل است و در حوزه ارادت اوست، فلنالک محمد‌نی خان این حال را معلوم و محقق نموده، به تاریخ سیم دیسمبر سنه ۱۸۱۵ عیسوی در بقعة متبرکه حضرت سید میرمحمد علیه‌السلام بمسرای سرور خلد رحلت و بر اقامت این مقام عدم انجام راجح دیده و قبای بقای تعین کونی از قامت عدیم‌الاستقامت وجود فانی متخلع و ترک تغیرات مُمؤهه حسی و طرح تعلقات عقلی و قیاسی نموده، نفس سليمش بهامر ارجمندی ریک راضی گردیده و مرغ روحش از اوکار عالم افکار و نشیمن عقل و حسن

مستعار بمسایر قلس و ارائک ملائک انس طیران نمود و در گلستان جنان مقام نمود الامر من الله العلیم القدیر والحكم الله العلی الكبير. و نعش آن مرحوم را در صندوقی امانت گذاشت و با جانب شیخ علی نامی روانه عتبات عالیات نمودند و در آستانه مقدسه حضرت امام حسین علیہ السلام مدفون آمد و قبرش نزدیک قبر شاهزاده محمدعلی میرزا کرمانشاهی است.

مسیر طالبی - تألیف میرزا ابوطالب خان

سنه ۱۸۱۲ مطابق سنه ۱۲۲۸ هجری

در عهد فرخنده مهد نوئین اعظم لارد میتو^۱ فرمانفرمای کشور هند -
وقایع سنه ۱۲۱۸ هجری - ذکر به قتل رسیدن حاجی خلیل خان ایلچی
ایران در بمبهی، ورود نعش به عتبات

و چون با وجود وقوع طاعون مستر وی موافق قانون مستعمره انگلیش خلاف حکم گورنر جزل نمی‌توانست کرد، عزم مراجعت جزم نمود و نعش را به آقا نظرعلی داماد آقابی سوداگر مشهور بصره که بمحکم قرابت و التماس مستر منستی، رفیق جنازه مذکور بود باز گذاشته برگشت. اما چون بدین مکان که من متوقف شدم رسید، مستر منستی که خبر طاعون را شنیده و از بطن کار خبر نداشت، از ترس این که همراهیان مستر وی کسی طاعون بهمراه آورده باشد، وی را از دخول عمارت معقل منع و در این مکان توقيف کردند چنانچه تا روز ورود من بر کشتنی یا در آن مکان می‌گذرانید. آن روز میهمان او بودم و او خبر من بمستر منستی فرستاد. شامش مستر منستی بدان مکان آمد. از دور با من ملاقات کرده، بمستر وی رخصت دخول داده و تجویز دخول من نکرده، عذر خوف طاعون خواست. و به شهر بصره خانه آقامحمد بنی مسطور که گویا از متولسان و برکشیدگان اوست فرستاده فرود آورد روز چهارشنبه ماه ذیقعده وارد بصره بمخانه مذکور شدم. آقامحمد بنی خانه را به آقانظرعلی داماد خود واگذاشت، حسب الطلب شاه ایران به طهران رفت بودند. مذکور می‌شد که شاه ایران به سبب قربت او بمحاجی خلیل خان مقتول، خطاب خانی و مناصب جلیل خانی بهوی داده، می‌خواهد کره

بعد اولی بهایلچی گری هند تعیین نماید. و آقانظرعلی همچنان که گذشت با نعش در بغداد و آن خانه به دست حاجی فضلعلی نامی احوال چشم شوشتاری پلید مقصیر بود که در میان بصر او بیان بمحاجی فرزین اشتها را داشت و چون فرزین کجو و بی‌شعور و بیحس است، یک دو روز ملارا کرده بنای کار بر دغلى گذاشت و طعام غیرماکول پیش می‌آورد و در حاضر کردن حواچ ضروری چون گازر و خیاط بهامروز و فردا می‌گذرانید. چون شکایت مسلم از قوم خود پیش نصراتی لایق نبود، مستر منستی سخن در آن باب نگفته و نان و کباب بازار بصره که صد مرتبه از طعام او لذیذتر بود برای چاشت مستمر و منحصر از اکل و شام و سایر ضروریات درگذشت و از مواجهه او برای امثال این امور که کفاره طلب بود رهایی یافتم. گاهی که بسیار دلتنگ می‌شد از عمارت بالاخانه، چون ته خانه بوی نم داشت و پر از کثافت و سقف پر از نسج عنکبوت و دوده دور چراغ بود، بر سر دروازه که مجمع حاجی فرزین و بصر او بیان بود فرود می‌آمد. چون غیر از خرید و فروش اقمشه و نرخ اثواب سخن دیگر نبود و صدایها بلند و رگهای گردن در منازعه یکدیگر پرباد می‌دیلم، دوباره کنج تنهایی را محل طرب دانسته، برمی‌گشتم. اراده کردم که عمارت پسندیده بصره را بهجهت یادگار تماشا کنم، معلوم شد که بهترین عمارت همان است که من در آن می‌باشم. از آن بهجانم صفاتی آنرا از این می‌توانست دانست.

روضه‌الصفای ناصری

جلد نهم صفحه ۱۶۲

واقعه قتل حاجی خلیل‌خان قزوینی سفیر ایران و عذرخواهی
فرستاده دولت بهیه انجلیس و سفارت محمد‌نبی خان قزوینی در آن
ملک و سامان
۱۲۱۹ هجری

و محمد‌نبی خان همشیره‌زاده حاجی خلیل‌خان قتیل مذکور را بهجای او روانه فرمود. در روز ورود او به بندر بمبئی او را استقبال بزرگی کردند و کمال حرمت به‌ظهور آوردند و مدت پنج ماه در نهایت عزت و جاه در آن ولایت همی زیست و ارتقاء و انتفاع منزلت و دولت یافت. و از جمله تشریفات و تکریمات سفیر ایران آن بود که روزی او را به تماشای جنگ غراب تکلیف نمودند و در آن جنگ غрабی که دوازده‌هزار تومان بها و اسباب داشت به ضرب گلوله محترق آمد در نظر میزانان عظمی نداشت. و محمد‌نبی خان مدت سالی در آن دیار بمعزت زیست و زیاده از پنجاه‌هزار تومان بهوی و اسماعیل‌خان ولد حاجی خلیل‌خان ابدال رفت و مبلغی مقرر و معین همه‌ساله خونبهای او را به فرزندش همی دادند و نیز دهنده. و محمد اسماعیل‌خان در این زمان در فرانسه، در پاریس بدان مقرری عیش مهنا همی کند. چه خون بزرگ را خونبهای بزرگ درخور است. و محمد‌نبی خان پس از مراجعت به منصب وزارت نواب شاهزاده حسینعلی میرزا فرماننفرمای فارس مفتخر آمد و مدت‌ها در آن منصب و جاه و حشمت و دستگاه بماند، تا در مقام خود از خاتمه حال او ذکری رود.

جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات ناسخ التواریخ
شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار
و قایع سال ۱۲۱۸ هجری

به جای حاجی خلیل خان محمد نبی خان خواهرزاده او را سفیر فرموده و او طریق منی گرفت. روزی که بدان بلده درمی آمد دویست هزار تن از سپاهی و رعیت او را پذیره شدند و بدین مکانت و عظمتش به شهر درآوردند. آنگاه او را روزی به نظاره لشکرش سیر دادند و روز دیگر ش به تماشای کشتیهای جنگی بیرون بردن. محمد نبی خان پرسش نمود که گلوه توپ بر چوب تا چند کار کند و کشتی را چه مقدار زیان رساند. و آگاه نبود که بهای یک سفینه جنگی چند است. اما کارگزاران انگلیس توپها را به یک سفینه‌ای که ده هزار تومان بها داشت گشاد دادند و آن کشتی را یکباره نابود ساختند. بالجمله محمد نبی خان پنج ماه در بمبئی و یک سال در بنگاله بود و هنگام مراجعت با برگ و ساز فراوان کوچ داده بحضور پادشاه آمد.

تذکرة دلگشا تأليف مرحوم على اکبر شیرازی
مشهور به نواب

سفیر اسمش محمد نبی خان و اصلش از خاک پاک شیراز. در بداشت جوانی به شغل تجارت اشتغال و در بصره و بغداد در سلک اعاظم تجار، در تعداد و نهایت اعتبار در آن دیار داشت. و پس از فوت حاجی خلیل خان، ملک التجار داماد مشارالیه که به سفارت هندوستان حسب الفرمان خاقان قیصر پاسبان مأمور بود، هنوز هم مهم انجام نیافته عمرش اتمام یافت. خان مشارالیه به شیراز آمده، بعد از

شرف حضور اشرف فرمانفرمايی به آستان ملک پاسبان خاقانی شافت و رتبه شرف بار یافت به لقب خانی سرفراز و به سفارت هندستان از امثال و اقران ممتاز آمد. و در آن سفر اطوار شایسته از او به ظهور رسید و قرین تحسینات خسروانی گردید. پس از مراجعت در حضرت فرمانفرمايی معتبر و چندی بمحکومت بندر ابوشهر و مضافات و لقب دریابیگی مفتخر بود و بعد از مدتی به وزارت سرکار والا به نهجه که سابق ذکر یافت سریلند و به میاری اقبال صاحب مراتب ارجمند و مرحم رسید ضعیفان مستمند آمد. تا آنکه کوکب اقبالش روی بعزاول و اطوار ناهنجار در دریار معدلت عدل اظهار و از اوچ اعتلا بمحضیض اتوا روی نهاده، مدتی مددید در بقیه شریقه سید بزرگوار میر محمد بن موسی الكاظم علیهم السلام منزوی، تا آنکه به واسیطه جمعی از مقربان حضور ثانیاً منظور نظر مرحمت منظور آمد. و در آن آستان مروت نشان کرده بعد اولی آمد و شد یافت، که ناگاه اجل موعد در رسید و نامه عمرش در پیچیده نظر به وزن فطری گاهی به نظم اشعار رغبت نمودی و تحسین از موزونان آن دیار شنودی. در اوایل حال قطره تخلص می نمود، بعد از سفارت سفیر تخلص کرد. با حیرش کمال محبت و داد بود در سنّه ۱۲۳۱ عالم فانی را وداع نمود. این شعر از اوست.

شعر آنچنان بگو که اگر خصم بشنود
خود را ز آفرین نتواند نگاه داشت

فی منقبت مولانا و مولی الكونین امیر المؤمنین
علی ابن ابی طالب ابی الحسنین علیهم الصلوٰة والسلام

خروس صبح چو زد بال در سحر خوانی
ز انجمش ملک آمد به دانه افشاری
کشید شاهد طاوس صبح چتر به سر
فتاد بلبل خوش نغمه از خوش العاتی
به صبح نامه نه با هلهد از صبا آمد
به دست صبح بین خاتم سليمانی

شفق ز مهر ارس طو صفت شد آینه وار
 چو صبح گشت جهان را سکندر ثانی
 دم مسیح برافروخت شمع صبح از مهر
 فسرد شعله این مشعل شبستانی
 مگر رساند به عقوب شب بشیر صبا
 ز صبح گوی گریبان ماه کنعانی
 که ساخت ساکن بیت الحزن ز ظلمت هجر
 به روی یوسف خورشید دیده نورانی
 ز دست دست خدا و ز نفس نفس رسول
 چو عقل اول و عاشر بنا شلش ثانی
 کمال قدرت واجب عیان ز امکانش
 چو گوییمت ز صفاتی که نیست پنهانی
 بر آستانه او قیصریست فراشی
 بمخاک درگه او چاکریست سلطانی
 هر آنکه راه رضایش سپرد در طاعت
 بهرتبه بوذری آمد به جاه سلمانی
 موافقش را علم و مخالفش را جهل
 همان تفاوت رحمانیست و شیطانی
 کسی که جست خلافش ز تیر می ختیها
 سیاه روزتر آمد ز شام ظلماتی
 مطیع رایش خورشید تا نگشت نداد
 قضا به دستش فرمان مهر لمعانی
 اگر نبود ولایش به بحر کشتیبان
 نبود نوح ز طوفان نجاتش امکانی
 فسرد آتش نمرود و گل بمبار آورد
 چو دم زد از سر مهرش خلیل رحمانی

اگرنه پیرو او بود در بیابانها
 وگر نبود شبانش شبان عمرانی
 کجا ز آب بقا خضر لب نمودی تر
 کجا بیامدی از چوب خشک ثعبانی
 جهان بهزیر نگین نامدی سلیمان را
 نداشت نامش اگر خاتم سلیمانی
 اگرنه دیله باطن بمسوی او می‌داشت
 اگر نداشت خلاصش ز کید نسوانی
 نبود حاصل یوسف نجات از زندان
 نه نور دیله به‌یعقوب می‌شد ارزانی
 اگر مسیح نمی‌زد دم از ارادت او
 به‌کام روح دمش می‌نمود سوهانی
 ز سر مغلق مطلق که داشت همچو رسول
 رموز علم خدا را جز او سبق‌خوانی
 ز غیبت آب حضور و در آز فخر سفیر
 بهدرگهی که کند جبرئیل دریانی
 به‌گوش عرش رسان از پی ملایح شاه
 ز مطلعی دگر آوازه سخن‌راتی
 چو مطلع آنکه ز نور ضمیر او خورشید
 فضای کون و مکان را نموده نورانی
 ذهی بهذات چو واجب ورای امکانی
 بخلقت تو مجسم جلال ریانی
 نبود نام و نشانی ز آسمان و زمین
 که خلقت تو شد از نور پاک یزدانی
 همین نه کرسی جاوتفراز او ادنی است
 که هست فرش حریم تو عرش سبحانی

مراد خلق ز شکر و ستایش خالت
 ورود ذات تو باشد ز سبحه‌گردانی
 ز توست کادم و حوا بمالشند از فخر
 ز نور ذات تو ایشان ز نوع انسانی
 بهروز معرکه آیی چو در صف هیجا
 همان بهگفتن تهلیل در رجزخوانی
 رکابدار تو جبریل چون ملک ز هلال
 سلاحدار تو میکال و حفظ ریانی
 کنند نصرت و اقبال بمعثال قدر
 بهپیش روی تو چون صبح کرم جولانی
 بهزیر ران تو دلدل چنان برق از تک
 بهدست تیغ عدو سوز در سرافشانی
 بهمن سری نگذاری چنانکه جان در جسم
 تو را ندارد اگر باز حلم سبحانی
 قضا تو راست به فرمان قدر بمحکم اندر
 که حل شود به تو هر مشکلی به آسانی
 حسام نُست که آماده کرد کرکس را
 ز جسم دشمن جاهت غذای روحانی
 چو زوریخش شود بازویت ضعیفان را
 اگر ز فرق قوی پنجه دامن افشاری
 غزال را دهد از مهر شیر شیر ز ناب
 ز صعوباتی و آید ز بره سر جانی
 بود ز دست چو راد تو بحر فریادی
 بمناله از کف زاد تو ابر نیسانی
 بخیل با کف جود تو حاتم طایی
 گدای کوچه تو صد چو معن شبانی

بمدرس تو ز هر علم گیردار جبریل
 هزار نکته یکی طفک دبستانی
 بمحفل تو کند همچو پیش مزدوران
 ز آفتاب سپهر آفتابه‌گردانی
 اگر ز قبه خرگاه تو شود از مهر
 بهساحت سلطان عکس نوری ارزانی
 بهکدیه شاه چهارم سریر بهر ضیا
 بهاولین فلک آید ز راه حیرانی
 برای وسعت در جلوگاه دلدل تو
 زمانه بس خجل آید ز تنگ میدانی
 اگرچه تنگتر از طرف نقطه موهم
 ندید دیده گشایی ز نوع انسانی
 پی خوارق عادات اگر مثال دهی
 نه آسمان و زمین را در او بگنجانی
 سریر عرش و ملائک حشم شهنشها
 توبی که نیست چو واجب ثنايت امکانی
 من و مذايح ذات ز خويش شرم باد
 چو مدح آورمت با نصوص قرائی
 افق چو وادي طور آمد از شفق بهنظر
 ز صبح بين يد و بيضا چو پور عمرانی
 فتاد از سر اورنگ شهریار حبس
 خديو روس برآمد بهتحت سلطانی
 بهزير پرده شد آن شاهدی که بود از رخ
 فروغ شمع شبستان شام ظلمانی
 دميد صبح و بروز شد ز ديدة مردم
 ز صوت بلبل بيilar خواب شيطانی

من از مشاهده افتراق ظلمت و نور
 تمام دیده شد پیش صنع بزداشی
 که آمد از درم آن ماهر و مهر جبین
 که صبح بود گواهش به پاکدامانی
 مهی ز طره تماری ز طرز فرخاری
 ز لعل و قامت کشمیری و بدخشانی
 ز موی مشکفروش و زیو بمعطاری
 ز خوی ناری و از روی نور ریانی
 کنار چشمۀ لعلش ز عطر سنبل تر
 نموده همچو سپرغم بنفسه ریحانی
 ز خاک جهای گل و لاله مهر و مه روید
 فشان دار عرق از چهره خوی ز پیشانی
 به صورت آمده ماه و نه آسمان خرگاه
 به قامت آمده سرو و نه سرو بُستانی
 که دیده است ز ماه فلک کله داری
 که دیده سرو قباپوش را گلستانی
 چو قامتی که قیامت از آن شود برپا
 چو صورنی که بود رهزن مسلمانی
 مرا چو دید که از سیل قطرمها سرشک
 دو جزع من به کنارم نموده عمانی
 ز گریهام به شکرخند آمد از لب لعل
 چنانکه گل ز بکای سحاب نیسانی
 چو گفت گفت که ای غیرت ظهیر و کمال
 چو گفت گفت که ای رشک مجده و خاقانی
 وصال یار میسر می رحیق به جام
 دو زلف من برد از خواطرت پریشانی

ز وصل بار چو بهتر من اینکت به کنار
 ببر تمتعم از وصل تا که بتوانی
 چرا غمین و حزین دیله را داری
 ز جوش گریه و سیل سرشک طوفانی
 چو عمر رفته ترا گر به جسم جان تابد
 ز دلنووازی دیرینه بار روحانی
 در آب خاک دری کز غبار مقدم اوست
 فروغ مردمک چشم انسی و جانی
 معین شرع هدی نفس پاک رسول
 شه سریر ولایت علی عمرانی
 ولی ز بستن این یک دو بیتم آن غرض است
 که بنده را تو یکی از سگان خود دانی
 اگرچه نیستم در خور مدیح ولی
 به اختیار نیم یاعلی تو می‌دانی
 چو مهرم از افق طبع مطلعی سر زد
 که وام دارد ازو مهر پرتوافشانی
 ز خلد آمده گلسته زهی مطلع
 که حور داده بُخورش ز عنبر و بانی
 زهی وجود تو حق را دلیل و حلانی
 جلال و قدر تو از هر مقوله برهانی

□

قصیده در مدح عالیجاه نایب‌الملکی چراغعلی‌خان وزیر مملکت فارس در
 حینی که عالیجناب حاجی سید ابوالحسن خوشمزه، مشهور به سرور القلوب
 اصفهانی، با عالی‌شأن خیرالجاج حاجی محمد حسین متخلص به خطای وارد
 بصره شده بودند و حاجی مذکور قصیده در مدح من گفته بود و از جانب بندهان
 عیوقشان چراغعلی‌خان تکلیف آمدن به شیراز می‌کرد و نیز مراسله از نایب‌الملکی

معظم‌الیه در تکلیف آمدن من به شیراز آورده بود، این قصیده را گفته مشتمل بر مدح سرکار معظم‌الیه و جناب سید سورور و خطای که مشتمل است بر سه مطلع و در شهر ربیع الاولی سنه ۱۲۱۵ از بصره فرستادم خلمت چراغعلی خان و معظم‌الیه مراسله در جواب نوشته تمام برائت استهلال بعنام شعرای سلف و خلف‌الازمانها هدایا:

بودم از دوران شبی در کنج حسرت بیقرار
 داشتم از غم پریشان خاطری چون زلف یار
 تیره‌تر از روز عاشق این شب و من دلگران
 تارتر از بخت عاشق این شب و من دلفکار
 نور دور از ظلمتش چون ظلمت روشن دلان
 ظلمتی ز انسان که گریی قیرگون شد روزگار
 از پی دلگرمی از دوران نبود آن شب مرا
 همدم روشن‌ضمیری غیر آه شعله‌بار
 ناگهان از بهر تسخیر شه ملک حبس
 شهریار روم شد با تیغ زرین آشکار
 عالم آرا شد بدموران خسروی گردون‌ضمیر
 رونق‌افزا شد بعالمن سروری چرخ اقتدار
 آسمان در موکب نورانیش مشعل بعدهش
 می‌نمود از وی فلک در چترداری افتخار
 زنگیان چون خیل زاغ از سهم تیغش در گریز
 وز پی آن سرمست گشته چترزن طاوس‌وار
 از هزار آورد تا یک زیر تیغ بی‌دریغ
 زیر تیغ بی‌دریغ آورد از یک تا هزار
 با خرد گفتم که این زال کمان پشت از چه رو
 هر نفس مضرابی از نو می‌زند برو زخم تار
 گفت از افسونگر شب شد جهان خاموش لب
 آشکارا روشن است از سرمه شب چشم تار

صبحی از فرخندگی بهجت‌فزا چون صبح عید
 عیش صبح عید بودی از صباحش مستعار
 روزی از روشن‌دلی چون رایت صاحبدلان
 شد به‌فیروزی مرا آن روز روز وصل بار
 مشقی کز نکهت خلقش هوا شد مشکبیز
 صاحبی کز عکس رایش شد جهان خرم‌بهار
 گل ازو در خنده آید چون شود گلشن طراز
 محفل آرا چون شود لعلش بود گوهرنشار
 وصفش آرد انبساط و مهر او آرد نشاط
 بیش مهر او بساط مهر گردون ذرهوار
 دست او ابر مطیر و رای او مهر منیر
 روی او گلشن نظیر و موی او مشک تمار
 آنکه قدرش پا نهد بر فرق هفتمن آسمان
 مفخر سادات دوران سید عالی‌تبار
 دوستان را بر قلوب از نام نیکویش سرور
 آری آید دوست را بر دل سرور از دوستاندار
 از ازل با عقل فرج آمد از ادراک و هوش
 نکته‌دان و نکته‌سنجد و نکته‌گیر و باوقار
 فکر علیین خرامش را ملک تعظیم ده
 خاطر قدسی نهادش را ملک گنجینه دار
 من همی گفتم بهاو از سال فرخفال وصل
 او همی گفتی بعمن شرح غم هجران بار
 گفتی او بر عهد و مهر خوبرویان دل مبنده
 گفتم او را حرفی از خوبیان اگر داری بیار
 او مرا می‌گفت آمد در چمن فصل خزان
 من بع او می‌گفتم اینک می‌رسد از پی بهار

گفتم از اشعار رنگین چند شعری دلپذیر
 شو تو نم سنج و برخوان بر من ای نیکوشعار
 داد بر دستم یکی بر بسته رنگین دسته گل
 عطرریز و عطرریز و عطرخیز و عطریار
 بسته با هر گل یکی شعر از خطایی دستمبند
 آنچنان رنگین که گفتی صفحه گل آورد بار
 آنکه چون با کلک معنی سنج در مشاطه‌گی
 نقشبند شاهد فکرش شود صورت‌نگار
 چون غزالان خناثی گلرخان شوخ‌چشم
 پرنگار و دلفریس و دلرسا و جانشکار
 تار گیسوی عروس فکرتیش عنبر‌طراز
 جعد نورس دلربایان خیالش مشکبار
 بسکه رعنای شاهدانش هست در آغوش فکر
 بسکه دارد نوعروسان خیال اندر کنار
 زاده طبع شریفش آمد از مشاطه‌گی
 عشه آر و عشه بار و عشه دار و عشه کار
 طوطی از گفتار او در شکرستان شهد یاب
 کبک از رفتار او در خنده اندر کوهسار
 مطلعی شد مشرق‌افروز دلم کز آفتاب
 یک سپر زد هر سحر بر وی همی گردد نشار
 ایز خورشید جمالت ماه نخشب شرمصار
 ویز لعل جان‌فزایت آب حیوان جرعمخوار
 نکهت خلقت چو شد در صحن گلشن عطرریز
 عطرریز از زلف سنبل گشت و گل از شاخسار
 غنچه از لعل تو حرفی بر زبان تا راند شد
 سوسن‌ش پهلوشکاف از خنجر پهلوگزار

برده لعل نوشخت قدر از لعل بلخش
 وز لب یاقوت گونت شد ز یاقوت اعتبار
 پیش دست گوهرافشان تو در هنگام جود
 منفعل گردید کان و گشت معلم شرمسار
 قامت علمت علم چون گشت در گلزار علم
 شد گل علم از تو خرم چون گل از باد بهار
 هر گلی کز شاخسار گلبن فضل شکفت
 تا کنندش دسته چون علامه بر دورش هزار
 با تو سنجیم بهمیزان وفا اخلاص خویش
 چون طلای بیغش آمد خالص و کمل عیار
 مشفقا عهديست کز دور زلیخای فلک
 بصره مصر آمد مرا من یوسف زنلانمدار
 بصره مصر و من چو یوسف رسته از چنگال گرگ
 ماندهام در گوشه بیتلحزن یعقوبوار
 نه مشام را بشیری عطر پیراهن رسان
 نه مرا از مصر دلジョیی عزیزی مژده آر
 خاطر افسردهام را نیست یاری دلپذیر
 جان زار مرا نمیباشد ائیسی غمگسار
 دل همی خواهد یکی هم صحبتی روشن روان
 جان همی خواهد یکی آرامبخشی گلعلدار
 کو مغنی تا برانگیزد فغان از شش جهت
 مطربی کو تا شود ناخن زن دل از سه تار
 شوق شبرازم بسر باشد که عالمگیر شد
 عکس مهر ذرهپرور خان خورشیدلاقتدار
 آنکه باشد آسمان دریای جودش را حباب
 آنکه باشد بحر و کان دست و دلش را یادگار

مشعل افروز چراغ دولتش بادا علی
بر دل جانپرورش مهر علی باد استوار
روغن قندیل بزم جاه آن مهر احتشام
از گل خورشید گیرد عیسی گردونمدار
شاهد شوتم شد از فیض حضورش کامیاب
داد طبعم گلشن‌آرا مطلعی چون گل ببار
ای شده قصر جلالت در جهان عرش اشتهر
وی بهدوش آسمان کرسی جاھت برقرار
کوی تو چون وادی ایمن وزان گردد عیان
آنچه موسی را به کوه طور گردید آشکار
بر فلک صیت جلالت برشد ای قدرت جلیل
در جهان پر شد کمالت ای خدایت پایدار
چون شود هنگام بخشش بحر جودت موج زن
چون شود گاه کرم ابر عطایت قطره مبار
گر بپیمایند کشتی کشتی از در خوشاب
خلق را دریا دریا گوهر آید در کنار
قهر تو آرد اگر بر هشتمین جنت گذر
مهر تو آرد اگر در هفتمین دوزخ گذار
دوزخ از مهرت شود رشک گلستان خلیل
جنت از قهرت دهد گلهای آتش‌گون ببار
بازویت آنجا که آمد بر ضعیفان زوری خشن
پنجه‌های آنجا که شد با زیردستان دستبار
بره کرکانداز گشت و آهو آمد شیرگیر
باز صید آمد تذرو صعوه شد شاهین‌شکار
باد با تومن صرصر عنات گاه سیر
چون ز نعل از کرم جوانانی برانگیزد شرار

از پیش در هر نفس فریاد لاتعجل زند
 طایر اندیشه همراهش شود گر پی‌سپار
 بکنفس باد ار کند بر سویت سیوش زمان
 ماضیش را پیشتر باشد ز مستقبل گذار
 بر هلال یکشنبه افتاده چشم بر سپهر
 شامی اما مشکلم چون صبح روز وصل یار
 با خرد گفتم چو افکنه است زال زر بمدوش
 چیست این سیمین‌کمان زرکش‌زه زرینه‌تار
 گفت نعل اشهبخان سلمان حشمت است
 کاسمان افکنه در گوشش بهجای گوشوار
 سرو را من بنده عهدی شد که از دور فلک
 مانسلمام دور از وطن افتادام دور از دیار
 بصره مصر و من چو یوسف رسته از چنگال گرگ
 مانسلمام در گوشه بیت‌الحزن یعقوب‌وار
 ماهروی نه که گردد یک شبی محفل‌فروز
 مهربانی نه که روزی آورد سویم گذار
 بر زیام غنچه‌سان بریسته شد راه سخن
 بلبل طبعم بهجای خنده گرید زارزار
 با همه پژمردگیها غنچه طبعم شکفت
 با همه افسردگی شد خامه‌ام ملحتنگار
 باد کردم گلشن کوی تو گشتم نغمه‌سنج
 باد کردم طاق ابروی تو گشتم جرعنخوار
 لازم آمد کز دعا رطب‌اللسان گردد سفیر
 شد ثنا ملزم آغاز و دعا انجام کار
 تا که خضر از جان برد لذت ز عمر جاودان
 تا که گردد پرچم دولت علم در روزگار

جاودان بادا عمر تو یارب باد لذتباخش جان
دولت بادا علم باشد خدایت پایدار



در تهنیت عید و شکرانه خلعت شاهزاده والاتبار

تا خرم است گلشن دهر از بهار عید
بادا بمحضرت تو مبارک بهار عید
منت خلای را که ز تشریف خلعت
گشتم ز همگنان بهشرف افتخار عید
بر فرق فرقدان نهلم پای افتخار
الطاف بسی گزاف خداوندگار عید
کفالخضیب را زنم از فخر پشت پا
لطف تو بست تا که بهدستم نگار عید
تا بر جهانیان همه چون عید بگذرد
دادند از ازل بهکفت اختیار عید
امروز روز عید و ز لطف شه زمان
هر روز روز من گذرد بر قرار عید
با نقد جان بسی بدم اندر مه صیام
بهر نثار درگهت امیدوار عید
عید آمد و بهپیشکش آوردهام تو را
نقد روان خویش پس از انتظار عید
تا بر مدار عید بود ماه و سال و روز
ماهت خجسته و سالت بود نکو
روزت بود خجستهتر از روزگار عید

شبی که نواب مالک رقاب شاهزاده حسینعلی میرزا فرمانفرما در بندۀ خانه
تشریف آوردند، در آن بزم این غزل را به حضور معلم دستور اشرف
اقدس عرض نمود:

مگر نقاب ز رخ بر فکند بسار امشب
که گشته از دو طرف ماه آشکار امشب
ز ماه رخ مگر افکنله پرده بسار امشب
که گشته در دل شب مهر آشکار امشب
نمود طرز نگاهی و آن نگار امروز
رسود طرف کلامی ز من قرار امشب
ز دست دیله به جان آملم چه چاره کنم
که دل ز دست شد و دست من ز کار امشب
ز یک نگاه شد از اختیار دست و دلم
بمن مکاشفه شد جبر و اختیار امشب
هزار جان به تن ایکاش بودمی نه یکی
بمخاک مقلدم یار از پی نشار امشب
سپهر رام و شب وصل و یار ساقی بزم
مرا به کام بود دور روزگار امشب
بمخواب بخت رقیب و ز وصل یار مراست
بهمزم دولت بیمهار در کنار امشب
زنور و نخله طور آن شب آنچه موسی دید
ببین معاینه از خد و قد یار امشب
به هم شاه که هست آسمانی انجم خیز
ز هر طرف شده ماهی کلامدار امشب
نه نور بخش بود شمع انجم ماه
بمطور نور دهد بزم شهریار امشب
چه شهریار که قدر از متعاع کان و محیط
رسوده دست جوادش چه روز یار امشب

عروس ملک و ملک را به کام چون شب وصل
 به کام ملک بود شاه کامکار امشب
 شه زمانه که انصافش از صفاتی ضمیر
 بروز خاطر آخر زمان عیار امشب
 سفیر کعبه ثانی است خانه تو مگر
 که هست ظل خدا را در آن گذار امشب
 بماند بر سلفت در خلف ز مقدم شاه
 به روزگار مثلها ز افتخار امشب
 پی دعای شهنشاهزاده شاه جهان
 برآر دست و بگو صد هزار بار امشب
 بود حسینعلی شاه را بقاز خدا
 هزار سال که بیند چو صد هزار امشب



عيان بینم اگر گاهی بخود لطف نهانش را
 نهان سازم ز بیم مدعی لطف عیانش را
 منم آن طایر پرسته حسرت سرانجامی
 که بیند خالی از خود در گلستان آشیانش را
 ننالم از اسیری در قفس می نالم از آنرو
 که با خود مهریان سازم دل نامهریانش را
 ز جان در سینه تیر غمزهاش را جا دهم یارب
 خطأ هرگز مباد از پی خلنگا فکن کمانش را
 سفیر آن ماه شهرآشوب را عزم سفر باشد
 چه او پا در رکاب آید به دست آور عنانش را



قادسی کو که دهد نامهای از یار مرا
 قصهای گوید از آن لعل گهریار مرا

آن گرفتار دل از حال دلم باخبر است
 که گرفتاری دل دیده گرفتار مرا
 گذراند گهی آب از سر و گاهی سوزد
 یک طرف دیده و یکسو دل افکار مرا
 دلبرا روز وصال تو کدامیین روز است
 چو شود گر کنی از لطف خبردار مرا
 کرد صیاد نگاهت ز پی دانه خال
 به کمند سر زلف تو گرفتار مرا
 بهر عاشق گشیت تجربه یک بار نبود
 آزمودی بهره عشق تو صد بار مرا
 گر سر قتل سفیرت بود اینک سرو تیغ
 از برای چه کنی این همه آزار مرا



ای آنکه لقای تست مارا	سرمایه خرمی خدرا
بی روی تو در فضای گلشن	گل خدار بود به دیده مارا
منظور من است از گلستان	دیدن گل روی آشنا را
نیلوفر و آفتاب کونید	نه طاقت دوری از تو بیارا
دل نگسلد از مسیح لعلت	بیمار بجهان خرد شفارا
دل بر تست همان نظر کن	آن آینه جهان ناما را
از جان چه بود گران بهتر	طلب ز سفیر و بین وفا را



از پی تسخیر جان باز آن شه زرین رکاب
 تیغ عالمگیر حسن اندر کفش چون آفتاب
 آمد و از کاکل مشکین بهدوش او را کمند
 تا کند بر گردن گردنشان مشکین طناب
 زلف را پیچی و تابی داده بر اطراف گوش
 دارد از هر تاب جان عالمی در پیچ و تاب

دلنوازیهاش چون جانان همه جور و جفا
 مهریاتیهاش چون خوبان همه قهر و عتاب
 سبزه خط از کنار چشمه لعل لبشن
 از زمرد رنگ برده چون لبشن از لعل آب
 شعله‌ای خواهد نگارت سارشک با او سفیر
 سورش آمد در نظر والله اعلم بالصواب



سبزه خطت دمید و عیشت از سر تازه شد
 صفحه باغ بهشت از سبزه تر تازه شد
 چشمه نوشت گل روی ترا سیراب ساخت
 یا بهار خلد از نسیم و آب کوثر تازه شد
 دل سمندروار از شوقت در آتش جا گرفت
 ز آتش و داغ دلم داغ سمندر تازه شد
 کرد در پیرانه سر بخت جوان یاری مرا
 بر سرم سودای عشقت بار دیگر تازه شد
 کاکل و زلف ترا باد صبا تاشانه کرد
 مشک را قیمت فزود و قدر عنبر تازه شد
 بالب لعلت که دارد در میان درج گهر
 سرخرو گردید لعل و نام گوهر تازه شد
 بر مراد میکشان گردد همی دور سپهر
 گردش چشم ترا چون دور ساغر تازه شد
 از سفیر و فکر فردوسی خرامش زین غزل
 در فضای خلد روح پاک آذر تازه شد



نوبهار آمد چمن را زیب و زیور تازه شد
 عندلیبان را به گلشن عشرت از سر تازه شد

بس که گوهر ریز شد از گوش و گردن گل بمباغ
 پای هر گل معلنی از گوهر تر تازه شد
 لاله را ساغر به کف نرگس قلچ بر سر کشید
 باده نوشان را به گلشن دور ساغر تازه شد
 در چمن سنبل بمشکین طره تاعنبر فشاند
 باد را جان از شمیم مشک و عنبر تازه شد
 تا برآمد بر سر تخت زمردگون بمباغ
 خسرو کل را ز گوهر بر سر افسر تازه شد
 آمد از گلشن نسیمی روح پرور بر دلم
 کام جان از آن نسیم روح پرور تازه شد
 در چمن بلبل چو این رنگین غزل خواند از سفیر
 شاهدان بوسنان را ذوق دیگر تازه شد



قطعه‌ای که به خواجہ فرید الدین احمد در شب روانه‌گی ایشان از شیراز
 به بندر ا بو شهر بدیهه نوشته شد:

مشفقاً امشب چو زلف گلسرخان

خاطر جمum پریشان گشته است
 حیرت افزاید مرا از خویشتن
 کز چه رو احوالم اینسان گشته است
 خاکدان دمر را ز آب و هوا
 آتشی گویی فروزان گشته است
 بر دلم نه از گلی خاری خلبید
 تابگوییم اینم از آن گشته است
 هم یک امشب بنده را مسروور دار
 دل ترا از جان چه خواهان گشته است
 هجر تو بس مشکل آید بر سفیر
 از چه رو پیش تو آسان گشته است

در جواب رقعه منظومه که از میرزا مخلص در بمبئی رسید، خواهش اسب کرده بود رقعه مشارالیه در بیاض ثبت است.

بمن مهریان مخلص ای آنکه چرخ
تو را چون غلامان بمحکم اندر است
فلک کش بجز جور کاری نبود
ببین کین زمان چاکرت بر در است
به گیتی تو همواره بر خود ببال
که پیوستهات چرخ فرماتبر است

ترانظم شیرین طبرزد فروش
جهاتی ز نشرت پر از شکر است
رسید از تو مارایکی نامهای
که آیین ادراک را مظهر است
که نامه که از بس جواهر به نظم
تو گفتی که درجی پر از گوهر است
نه مایه یکی نازنین گلبنی
که در باغ دل بار جائش بر است

ز سر نامه تامهر برداشت
مشامم پر ز مشک تراست
غرض یافتم تاز مضمون آن
که شوق وصالست ز جان برتر است
فرستادم اینک یکی بارهات
که با سیرش اندر کرو و صرصر است
همش از ثریاست بحر قطاس
هم از ماه مهرش رکاب آور است
بکن با چنین باره آهنگ را
که گویند صرصر سلیمان بر است

الاتابه گیتی ز نظام آوران
 بنای جهان را نظام اندر است
 نظام دو عالم ز نظام تو باد
 که شخص تو نام آوران اسر است



مراسله‌ای که به دوستی نوشته شد:
 سلامی چو گفتار باران جانی
 بر آن نازنین سرو باع جوانی
 سلامی چو گیسوی جاتان معطر
 بر آن خسرو ملک شیرین زبانی
 سلامی چو امید باران به باران
 سلامی چو عمر خضر جاودانی
 بر آن محفل آرای بزم محبت
 قرار دل و مایه زندگانی
 نسیما گذارت گرفتند بگویی
 که باشد بهشت بربن زان نشانی
 چو بینی بهبزمش تو شمعی و جمعی
 پریشانیم را بیان کن نهانی
 ز احوال زارم گر احوال گیرد
 ز رسم و فاوزده مهریانی
 بگو بی تو چون صبح حسرت نصیبان
 ز غم پیر گشتم بمعین جوانی
 پس از عرض حال من خسته بازآ
 مبادا که آنجا به جان بازمانی
 چو بازآیی از آن زمین مقدس
 ز گرد ره آور بمن ارمغانی

ز دیباچه دفتر صورت او
 خرد مطلعی جسته بس پرمعانی
 تو در آ که عقل را می‌توانی
 ز صورت به اسرار معنی رسانی
 زمین سراپرده عز و جامات
 کند آسمان را به فرق آسمانی
 به جای گل از خاک خورشید روید
 ز پیشانی از قطره خونی چکانی
 مرا دست جان است بر دامن تو
 ترا هست پیوسته دامن فشانی
 ز کوی تو پیکی چو پیفاما آرد
 دهم نقد جان را به او مژده‌گانی
 من از آستان تو رخ برنتابم
 اگر عود سانم به مجرم فشانی
 سفیر از لب لعل یاقوت رنگت
 نموده است بر صفحه گوهر فشانی
 به و مهر راتا بود چترداری
 کند ظل رحمت تو را سایبانی
 تو را جام امید در بزم عشرت
 لبالب ملام از می شادمانی

□

تاریخ زفاف عالی‌شأن سید طالب که از اعیان بصره است
 سید طالب که از علو نسب عین اعیان بصره را عین است
 ابتدای جمادی الاول کاخ رامتزاچ فصلین است
 گشته داماد و از سعادت بخت با عروس الفتیش مابین است
 خواست تاریخ عیش و گفت سفیر باز فصل قران سعدیین است

رباعیات

تادر بزم آن سرو قباقوش رسید
 گویم چوبه جان ز چشم جادوش رسید
 تیر مژه که بود دله اهدافش
 بر جان من از کمان ابروش رسید



یاری که مراست قد نیکوش خوش است
 چون قد نکوش چشم و ابروش خوش است
 هر عضوی از عضو دگر خوبتر است
 القصه همین رو و همان روش خوش است



تابنده لب لعل فروشش گشته
 یا روح فزا چشمۀ نوشش گشته
 در خانه دور قران بمه کرده سهیل
 با اشک من آویزه گوشش گشته



گفتم دل من گفت الهی خون باد
 گفتم خاطر گفت ز غم محزون باد
 گفتم جاتم گفت ز تن بیرون باد
 گفتم غم دوست گفت روزافزون باد



از لعل لبی سر سخن باز کنم
 با قصه ز غبغب وی آغاز کنم
 آن به که به شکرانه این غبغب و لب
 هر لحظه همی ساز طرب ساز کنم

خورشید بمرخ کشید نقاب از جانان
 ماه آمده است در حجاب از جانان
 پارب چو جمالی است که در پرده شرم
 هم ماه بود هم آفتاب از جانان



ای مست غرور گو غرورت از چیست
 چون هر بسی بر تو بخندید و گریست
 گیرم که شود سال حیات صد و بیست
 آن کس که نمرد و زیست برگوی که کیست



ای روی تواز لطافت آینه جان
 وی کرد خطت صیقل مرات جهان
 شهدلب یاقوت مثالت ای جان
 یاقوت جان ماست یاقوت روان



با دلبرم آنچه حسن را شاید هست
 آن کز همه دلبران نمی آید هست
 القصه اگر حسن و اگر غیر از حسن
 با دلبرم آنچه شاید و باید هست



برخاست چو شد بلند آن صوت حسن
 از محفليان صدای احسن احسن
 همچون سر زلف خویش بشکست بسی
 دلهای درست راز بشکن بشکن



ای کام مرا نموده شیرین نامت
 مرغ دلم افتاده به قید دامت

گر می نگرفتم از تو معذورم دار
خود مست تو بودم نگرفتم جامت



تا مرحله عشق ترا پیسومدم
هر دم غمی از عشق بمحاجن افزودم
میلت بمسی و ساقی بزم است بخیل
ای کاش که من ساقی مجلس بودم



کی داشتمی خبر ز کار غم عشق
آسوده دلم بود ز بار غم عشق
در گلشن دهر آخر از شاخ گلی
بر پای دلم خلید خار غم عشق



تب دور ز جسم جانپرورد تو
پریاد ز راه عافیت ساغر تو
یارب جانت ز هر گزند ایمن باد
حق جامه صحت کند اندر بر تو



بر چشم جهانبین تو ای خصم امید
آسیب نه از جرید محبوب رسید
با بر تو رسید چشم زخم از مردم
یا چشم تو چشم لطف از ما پوشید



ای آنکه بود بمچشم از روی تو نور
باشد صله ریاعیت زینت حور
پاسخ بهردیف و قافبه باید گفت
تا هیچ کست نجوید از طبع قصور

در وفات جالینوس الزمانی میرزا مسیح طبیب

تالله خلق بر فلک زین غم رفت

صد غم بهدل مسیح ازین ماتم رفت

افشاند طبیب از سریش دامن و گفت

افسوس مسیحا دمی از عالم رفت

□

رفعت که مراست در دل از جان بهتر

از جان بود البته که جانان بهتر

آمد بمنظر جمله ریاعیاتش

آن یک به از این و این یک از آن بهتر

□

ای رخ خوب تو غیرت گل حمرا

بر گل روی تو دل چو بلبل شیدا

شاه جهان شهریار کشور هستی

بنده ایزد ولی چو ایزد یکتا

ای بمحقیقت تو جانشین پیغمبر

وان دگران راز جای بسی سرو بسی پا

فاتح خبیر تویی و خواجه قنبر

شافع محشر تویی و قاسم طویی

آن که نپوید ره ولای تو امرور

کیست خجل ترازو بمعرصه فردا

گرنه سپهر از نهیب نست بمنتهار

از چه حمایل فکنه است ز جوزا

ترک نگاهت بهیک کرشمه دلکش

برده بهیفما دل از سفیر چو لبلا

□

الا ای که داری هوای حسین

برآر آهی از جان برای حسین

بـهـپـای تـسـوـلا ز روـی وـفـا
 بـیـادـرـ مـصـیـبـتـسـرـایـ حـسـینـ
 بـیـاـ بـشـنـوـ اـیـنـ نـالـهـ اـزـ نـایـ منـ
 بـزـنـ جـامـ اـیـنـ مـیـ زـمـینـایـ منـ
 دـمـیـ گـوشـ جـانـ دـهـ کـهـ آـوـایـ منـ
 بـودـ مرـغـ دـسـتـاـنـسـرـایـ حـسـینـ
 چـوـنـیـ نـالـهـ غـمـ فـزـاـسـازـ کـنـ
 بـهـقـاتـوـنـ غـمـ نـغـمـهـ آـواـزـ کـنـ
 درـیـنـ پـرـدـهـ بـیـ پـرـدـهـ آـواـزـ کـنـ
 بـرـایـ غـمـ بـیـنـوـایـ حـسـینـ
 نـبـودـیـ اـگـرـ درـ صـفـ کـرـیـلاـ
 کـهـ جـانـ بـرـفـشـانـیـ بـهـ آـنـ مـبـنـاـ
 بـرـآـرـ اـزـ جـگـگـرـ آـهـ سـرـدـیـ دـلـاـ
 بـیـادـرـ صـفـ کـرـیـلـایـ حـسـینـ
 توـ رـاـ دـعـوـیـ عـقـلـ وـ فـرـزانـگـیـ استـ
 گـرـتـ لـافـ مـرـدـیـ وـ مـرـدانـگـیـ استـ
 خـمـوـشـیـ زـ اـطـوـارـ بـیـگـانـگـیـ استـ
 بـنـالـ اـیـ بـهـ غـمـ آـثـنـایـ حـسـینـ
 بـمـجـاتـ اـگـرـ نـورـ اـیـمـانـ بـودـ
 توـ رـاـ دـلـ غـمـیـنـ دـیـلهـ گـرـیـانـ بـودـ
 مـگـرـ اـشـکـ چـشمـ مـحـبـانـ بـودـ
 بـهـتـنـ مـرـهـمـ زـخـمـهـایـ حـسـینـ
 درـیـنـ غـمـ فـکـارـ اـسـتـ رـوـحـ الـامـیـنـ
 پـیـمـبرـ غـمـیـنـ اـسـتـ حـیـلـرـ حـزـینـ
 یـکـیـ چـشمـ حـسـرـتـ گـشـایـ وـ بـبـینـ
 بـمـدـثـتـ بـلـاـ مـاجـرـایـ حـسـینـ

به محنت قریس خاتم انبیاست
 ز غم خاطر آسوده خیرالنساست
 غم مرتضی ماتم مجتبی است
 عروسی قاسم عزای حسین
 بدشت بلا مجتبی چون نبود
 که از غایت بند و احسان نبود
 هد سر بلان فرقه بی وجود
 کند جانفشنای به پای حسین
 به جای ملول و دلی بیقرار
 لبی تشه و دیلهای اشکبار
 بهزاری کند قاسم دل فکار
 به جای حسن جان فدای حسین
 که قاسم کجا بود و کی با شکیب
 بتیمی ز عیش جهان بی نصب
 به گلزار خونین دلان عنده لیب
 گل گلشن ابتلای حسین
 به جای لباس عروسی به تن
 کفن پوش گردید و خونین کفن
 به قامت قد دلربای حسن
 به صورت رخ جانفرزای حسین
 درین بزم شادی تو ای دل بسیار
 نشاری به آن کودک جان نثار
 سفیر اشکی از چشم گریان ببار
 به داماد پا در حنای حسین
 به محله عروسش بمحضرت بهتاب
 به خیمه درون مادرش دل کباب

ز شهد شهادت شده کامیاب
 به کوی وفا جان فدای حسین
 فدای تو ای قاسم نام مراد
 که کردی سر و جان ز روی وداد
 به قربانی عم نیکونهاد
 به دشت بلا در هوای حسین



از گردش روزگار و چرخ گردون
 حلقوم شد و خنجر شمر ملعون
 سیرواب شدند هر دو از یکدیگر
 آن تشنۀ آن بود و این تشنۀ خون



به کریلا بر سانم که آرزو دارم
 میان روضه بسی با تو گفتگو دارم



ببینم آه کجا بوده منزل زینب
 ببینم آه کجا سوخته دل زینب



ای چرخ پرده شب و روزت دریله باد
 اتجم به جای اشک ز چشمتش چکیله باد
 خون حسین می چکد از یال ذوالجناح
 ای روزگار دست جفاایت بسریله باد



هر کس که درین تعزیه گریان حسین است
 شک نیست که فردا ز محبان حسین است
 فرمان رسد از حق بمسوی خازن جنت
 وی را بنوازید که مهمان حسین است

روزی که گناه خلق را سنجیدند
 دیوان من از ثواب خالی دیدند
 چون بود درو ذرمای از مهر علی
 ما را عوض خون حسین بخشیدند



در مسلح عشق نیست مقتول چو تو
 نی در ره و رسم شوق مقتول چو تو
 از بد و زمان نکرده کس تا اکنون
 هفتاد و دو قریانی مقبول چو تو



محبوب قلوب عالمین است حسین
 زیست ده بزم شور و شین است حسین
 امروز اگر نجات فردا طلبی
 می دان به یقین همه حسین است حسین



در ماتمت ای محرم اسرار الله
 هستند تمام انبیا جامه میاه
 گر در صف محشر به شکایت آیی
 لاح---ول ولاق---رة الا ب--- الله



در ماتم آن شهید در خونشده غرف
 افکند ز سر کلاه زر خسرو شرق
 اشک ملک است آن که بینی باران
 آه فلک است این که پنلاری برق



فرمود حسین که ترک جان خواهم کرد
 جان را به فدای امّتان خواهم کرد

هر شیعه که بر غریبیم گریه کند
البته شفاعتیش بجان خواهم کرد



فرمود به یعقوب شاهنشاه نجف
گم گشت ز هر دو دو فرزند خلف
اما تو دوباره یوسف خود دیدی
شد یوسف من به زیر شمشیر تلف



شه خواست از آن قوم شقاوت بنیاد
آبی و کسی لب به جوابش نگشاد
در کربولا خنجر خونریز آخر
با آنهمه فولاد دلی آبیش داد



آن روز که اعمال تو سنجدیله شود
وز فعل بد و نیک تو پرسیله شود
دریا دریا گنه به میک قطره آب
از بهر حسین سفیر بخشیله شود



من گفت کسی به چشم خون پالایی
در تعزیه حسین بزم آرایی
گر روئیه از گناهم اما بمخدا
یک قطره اشک و معصیت دریایی



هر چند که مرگ تلخ و شیرین جانست
شیرینی جان سفیر بی پایان است
والله که در برابر مهر حسین
آن ذره که در حساب ناید جانست

دانی که چه گوهریست در روز جزا
 کس نیست سفیر مشتری غیر خدا
 آن قطره اشک کاید از دیله دل
 در ماتم فرزند رسول دو سرا



اشکی که روان ز دیله اهل عزاست
 در روز جزا سفیر باقدر و بهاست
 خواهی که بدانیش چه باشد قیمت
 این بس که ورا مشتری آن روز خداست



در تعزیه شاه شهرستان نفسی
 گر گریه کنی بهقدر بمال منگسی
 در روز جزا بمال نجسات تو شود
 در معركه‌ای که خوفناک است بسی



کلثوم عروس بزم ناموس خدا
 در کربولا بگفت ای کربولا
 در باغ تو سروها بمخود می‌مالند
 جز سرو نکوی من که افتاد ز پا



هر کس که به کربلا تنش زار افتاد
 حاشا که به دوزخش سروکار افتاد
 گر شمر رود به کربلا پاک شود
 مانند سگی که در نمسکزار افتاد



اما بعد بر ملاحظه کنندگان این کتاب مستطاب پوشیده نماناد که مترجم و
 نگارنده این اوراق، نبیره مرحوم محمد نبی خان است که تفصیل احوالات آن مرحوم

در این کتاب به تحریر آمد متها آرزوی او عود بموطن مؤلف و توطن یزد است که آنجا خانه و املاک موروثی دارد که بلاجهت و تحقیق از سنه ۱۸۶۷ به تصرف اولیای دولت علیه ایران درآمده اگرچه در هنگام توافق موکب همایون بهدارالخلافه اسلامبول (۱۸۷۵) و ایضاً در ایام وصول موکب همایون به پاریس و وینه (۱۸۷۸) دریاها طی کرده از هندوستان به فرنگستان رفت و شخصاً در شهرهای مذکور عارض شده جای تأسف است که عرايضش نتيجه‌های نبخشید.

خجسته درگه محمود زابلی دریاست

چگونه دریا کورا کرانه پیدا نیست

اگر که دامن من تر نگشته زان دریا

گناه بخت من است این گناه دریا نیست

و بدین‌سان تاکنون به آرزوی عود و امید استداد املاک، در هندوستان منتظر مرحوم و عدالت اولیای دولت علیه ایران است که شاید شاهنشاه جم‌اقتدار ظل‌الله معدلت‌شعار ناصرالدین شه خسرو صاحبقران خلدالله ملکه و سلطانه که صیت عدالت و رعیت‌پرورش خاقین را مالامال دارد، بهره‌های املاکش فرمان دهد و او را مظہر احسان بی‌پایان فرماید.

قد فرغت من طبعه بعون الله و تائیده

ربيع الاول سنه ۱۳۰۴ هجري مطابق ماه دسامبر سنه ۱۸۸۶ ع

تمام شد این کتاب مستطاب در بندر بمبئی، به‌عهد جناب جلال‌التعاب فخامت نصاب لارد ری گورنر بمبئی و زمان سعادت اقتران نواب معلی القاب نوئین اعظم ارل دفرین گورنر جنرل کشور هندوستان.

حسب الامر عالیجاه رفیع جایگاه عزت و اقبال همراه شمساً
لسماء النجابة والعزّة والعلیٰ عمدة الخوانین العظام سرکار
محمد نبی خان دام مجده و ظله العالیٰ.

M. A. Kashani

Calcutta

حاجی خلیل خان از عناصر و کارگزاران سرشناس شرکت هند شرقی در ایران محسوب می شد و مقرب اصلی او در بوشهر بود. از حدود سال ۱۷۸۰ که کار داد و ستدش با شیوخ خلیج فارس و شرکت هند شرقی رونقی به خود گرفت سرشناس ترین نماینده حکمران بمبشی در جنوب ایران به حساب می آمد. ... پر واضح بود که برای احراز نمایندگی دولت ایران در قلمرو شرکت هند شرقی بهتر از حاجی خلیل خان کسی وجود نداشت.

خلیل خان و انبه خوبشاوندان و خدم و حشم همراهاش (۱۲۰ نفر) در آوریل ۱۸۰۲ با دو کشتی و یک ناو جنگی از بوشهر عازم بمبشی شدند.

ماجراهی استقبال و پذیرایی از خلیل خان از سوی شرکت هند شرقی و کشته شدن او در ۲۰ زوئیه ۱۸۰۲ را در مجموعه حاضر به قلم نبیره محمدنی خان می خوانیم.

پس از مرگ خلیل خان، محمدنی خان شیرازی - برادر زن خلیل خان - به عنوان چانشین سفیر مقتول تعیین و عازم هند شد. در ۵ سپتامبر با همراهاش که بسیار بیشتر از خلیل همراه خلیل خان بود به کشتی نشست و در ۱۹ آکتبر کشتهای حامل سفیر ایران و همراهان وارد آبهای ساحلی بمبشی شد.

مجموعه حاضر روایتی است خواندنی به قلم نبیره محمدنی خان از دوران کوتاه سفارت خلیل خان و سپس محمدنی خان در هندوستان که به رغم پراکنده‌گی و اختصار گویای نکات ارزشمندی است از چگونگی شروع دوره دوم روابط سیاسی ایران و انگلیس.

قسمتهاجی از مقدمه کتاب

Printed in Iran

قیمت: ۹۰۰ تومان

ISBN: 964 - 6144 - 52-5

شابک ۵-۹۶۴-۶۱۴۴-۵۲